

ضرورت سازمان‌یابی سراسری کارگران

و

استراتژی ما

حشمت محسنی

توضیح

نوشته‌ای که ملاحظه می‌کنید محصول کار جمعی کمیسیون کارگری سازمان ماست. من برای دامن زدن به بحث "معضل سازمانیابی کارگران در ایران" وظیفه داشتم مهم‌ترین موانع سازمان‌یابی و سیاست ما در قبال آن نوشته‌ای تهیه کنم و در اختیار اعضای کمیسیون قرار دهم. این نوشته تهیه و در اختیار رفقا قرار گرفت. رفیق شالگونی نیز در این رابطه تزهایی تهیه کرد و در اختیار کمیسیون قرار داد که مورد تصویب قرار گرفت. چارچوب نوشته‌ای که ملاحظه می‌کنید بر تزهایی یاد شده استوار است. کمیسیون تنظیم، تشریح و مستند کردن تزهایی را به عهده من گذاشت و نوشته حاضر محصول این کار است. در تهیه این نوشته من وام‌دار افراد زیادی هستم که لازم است در همین جا از آن‌ها یاد کنم.

رفقا ح. آزاد، ک. نسیم، و ر. مهرروز پیش‌نویس اولیه این رساله را مورد مطالعه قرار دادند و در باره دولت رانتی، نقش تخریبی رژیم اسلامی، زوال گفتمان‌های ایدئولوژیک دولت و تعریف طبقه کارگر تذکرات سودمندی ارائه کردند که از آن‌ها بی‌نهایت سپاس گزارم. هم‌چنین باید از رفیق عزیزم مریم اسکویی تشکر کنم که برای مستند کردن این نوشته مدارک فراوانی در اختیار من گذاشت.

تردید نیست که هرگونه اشتباه و خطا به خاطر تنظیم نهایی این نوشته به عهده من قرار دارد.

فهرست

۵	فصل اول: نگاهی به عوامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران
۸	مختصات دولت به عنوان عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران
۲۳	ویژگی ساختار اقتصاد به عنوان عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران
۳۱	موانع ساختاری طبقه کارگر برای سازمان‌یابی
۴۲	فصل دوم: نگاهی به عوامل مساعد سازمان‌یابی کارگران
۴۳	شرایط مساعد سیاسی برای سازمان‌یابی سراسری
۴۷	شرایط مساعد اقتصادی و اجتماعی برای سازمان‌یابی سراسری
۶۰	وضعیت انفجاری مردم و جنبش کارگری شرایط مساعدی برای سازمان‌یابی
۶۵	فصل سوم: استراتژی ما برای سازمان‌یابی کارگران
۶۶	۱- موقعیت، وزن نسبی و ظرفیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر
۶۷	الف) کارگان واحدهای بزرگ تولیدی
۷۶	ب) کارمندان
۸۱	ج) کارگران بنگاه‌های کوچک
۸۶	ملاحظات در باره سازمان‌یابی کارگاه‌های کوچک
۹۱	د) زیرکارگران
۹۴	۲- مختصات حرکت‌های کارگری در شرایط کنونی
۹۸	۳- دورنمای وسیع حرکت‌های کارگران و زحمتکشان
۱۰۲	فصل چهارم: چگونه و از کجا سازمان‌یابی کارگری می‌تواند پیش برود
۱۰۲	پیشروی عمدتاً از اهرم‌های فراقانونی صورت می‌گیرد
۱۰۳	تنوع سازمان‌یابی بخش‌های مختلف طبقه کارگر
۱۰۴	حرکت هم‌زمان بخش‌های مختلف طبقه کارگر
۱۰۴	سازمان‌یابی بر مبنای خواست‌های بی‌واسطه
۱۰۵	فضای سیاسی مهم‌ترین عامل شتاب‌دهنده
۱۰۷	نقش روشنفکران ناراضی، دانشجویان و زنان مبارز
۱۱۴	منابع

فصل اول

نگاهی به عوامل نامساعد سازمانیابی سراسری کارگران

طرح مساله:

فقدان تشکل کارگری مستقل و موثر در ایران امروز را چگونه باید توضیح داد؟ ما باید این سؤال را جدی بگیریم و برای یافتن پاسخی روشن، قانع کننده و راهگشا تلاش کنیم. این سؤال مخصوصاً برای ما که بر این باوریم در شرایط دیکتاتوری تشکل کارگری مستقل می‌تواند پا بگیرد چالش بزرگی دربر دارد. تقریباً بعد از آتش‌بس و شروع دوره تعدیل اقتصادی ما و کم‌کم غالب چپ‌ها به طور ثابت و مداوم بر روی ضرورت سازمان‌یابی سراسری تأکید کرده‌ایم. اکنون ضرورت دارد یک ارزیابی از راه طی شده یا به قول تروتسکی یک "ترازنامه" از ستون بدهکاری و بستانکاری مان داشته باشیم. در ۷۰ سال گذشته جنبش کارگری به جز دوره‌های خاصی تا این حد وسیع، گسترده و پایدار دست به حرکات اعتراضی نزده بود. هم‌اکنون در هر ۳ روز یک حرکت کارگری رخ می‌دهد، اعتراض کارگری در رادیکال‌ترین اشکال خود صورت می‌گیرد، مطالبات کارگری هم که به وفور وجود دارد. اما در سازمان‌یابی کارگری در سطح فراتر از کارخانه گشایشی دیده نمی‌شود. چرا؟ آیا تأکیدات ما یک امر ذهنی و فراتر از ظرفیت‌ها و توانایی‌های جنبش کارگری است؟ آیا علت عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری را باید در سرکوب رژیم اسلامی جستجو کرد؟ واقعیت اما این است که در شرایط کنونی، جنبش کارگری با سرکوب ویژه‌ای روبرو نیست. کفایت حد سرکوب جنبش کارگری را با جنبش دانشجویی مقایسه کنیم. آیا عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری به خاطر قلع و قمع شدن رهبران عملی آن بعد از سال ۶۰ است؟ یا این امر در اخراج‌های دوره تعدیل اقتصادی ریشه دارد که عناصر با تجربه را از محیط مستقیم کار اخراج کرده‌اند؟ هم‌اکنون اما یک نسل جدید از رهبران عملی جنبش شکل گرفته که اولاً وابسته به گروه‌های سیاسی نیستند و ثانیاً ضد اتوریتر هستند و گرنه سازمان‌دهی این همه حرکات کارگری بدون این قشر از رهبران عملی کارگری چگونه امکان‌پذیر است؟ آیا عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری به خاطر ویژگی ساختار طبقه است؟ آیا چون در کشور ما تعداد کارگاه‌های کوچک زیاد و تعداد کارگاه‌های بزرگ کم است، سازمان‌یابی در سطح سراسری با مشکل مواجه است؟ پس تجارب سازمان‌دهی صنوف در دوره شاه را چگونه باید توضیح داد؟ آیا عدم سازمان‌یابی کارگران در سطح سراسری به خاطر سرکوب سازمان‌های سیاسی است؟ واقعیت این است که سازمان‌های سیاسی نه تنها یار شاطر نبودند، بلکه بار خاطر جنبش کارگری بودند، بنابراین در نبود سازمان‌های سیاسی، جنبش کارگری اولاً بهانه سرکوب را تا حدی خنثی می‌کند و ثانیاً اتکا به نفس و اعتماد به خود در آن رشد می‌یابد و این امر نمی‌تواند منفی باشد. آیا عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری به خاطر برخورد فعال خانه کارگر است؟ آیا چون خانه کارگر یک جریان دولتی و برآمده از انقلاب است نمی‌گذارد تشکل‌های مستقل شکل بگیرد؟ آیا عدم سازمان‌یابی کارگران به خاطر به هم خوردن نسبت کارگران بیکار به کارگران شاغل، نسبت کارگران بیرون از شمول قانون کار به کارگران مشمول آن، و نسبت زیر کارگران، به کارگران است؟ و سئوالات دیگر که این مقاله قصد دارد روی آن متمرکز شود تا بتواند آن‌ها را توضیح دهد و از دل آن‌ها طرح‌هایی برای

سازمان‌یابی کارگران استنتاج کند. در این مقاله ابتدا عوامل نامساعدی که تاکنون کار سازمان‌یابی کارگران را دشوار می‌ساخته‌اند مورد بررسی قرار می‌دهیم، سپس در فرصت‌های دیگر به عوامل مساعد و نقشه استراتژیک پیشنهادی ما برای سازمان‌یابی سراسری کارگری اشاره خواهیم کرد.

از نظر راه کارگر مهمترین عوامل نامساعد برای تشکل مستقل کارگری را می‌توان در ۳ عامل اصلی طبقه بندی کرد. این ۳ عامل بازدارنده عبارتند از مختصات دولت در ایران، ویژگی ساختار اقتصاد کشور، و خصوصیات و ترکیب معینی که اردوی کار از آن برخوردار است. هر یک از این عوامل از اجزای معینی تشکیل شده است که در طول هم قرار دارند و عوامل متداخل هستند و به مساله روشنایی بیشتری می‌دهند. اما این عوامل متداخل را نباید عوامل مترادف دانست. عوامل متداخل هم فصل مشترک با یک‌دیگر دارند و هم اختلاف. به علاوه از طریق بررسی همه آن‌ها می‌شود تجربی‌تر به مساله نزدیک شد و همه چیز را به صورت مشخص مورد بررسی قرار داد.

مختصات دولت به عنوان عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران

در این محور ما به سه خصلت رژیم سیاسی در ایران اشاره می‌کنیم: الف- خصلت استبدادی رژیم سیاسی ایران، ب - دولت رانت خور نفتی، ج- خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم.

الف) خصلت استبدادی رژیم سیاسی، بی‌تردید، مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد برای سازمان‌یابی کارگران است. استبداد البته به جنبه سیاسی محدود نمی‌شود و عوارض، جنبه‌ها و نتایج بسیار متنوع و گوناگون دارد. ما در این بحث رابطه استبداد و سازمان‌یابی کارگری را از دو جنبه اجتماعی و سیاسی مورد ملاحظه قرار می‌دهیم. از نقطه نظر اجتماعی نظام‌های استبدادی، استقلال طبقات را مختل می‌کنند، روال طبیعی فعالیت اقتصادی را مخدوش می‌سازد و روابط بین افراد را جایگزین ضوابط اجتماعی می‌کند. در نظام‌های استبدادی فاعل صحنه دولت است، مردم در این نظام‌ها توده بی‌شکلی بیش نیستند. در نظام‌های استبدادی دولت محق است و مردم مکلف. این مناسبات از هر وسیله‌ای سود می‌جوید تا بازتولید شود و چرخه استبداد و توده بی‌حق مداوم تکرار شود. (۱) از نقطه نظر سیاسی رژیم‌های استبدادی تلاش می‌کنند مخالفان سیاسی خود را شناسایی کنند، فعالین کارگری را به زندان و شکنجه حتی مرگ محکوم کنند و مانع شکل‌گیری نهادهای و تشکل‌های کارگری شوند. در پاره‌ای از نظام‌های استبدادی این هدف از راه‌ها و شیوه‌های دیگری نیز مثل استفاده از ایدئولوژی‌های کورپراتیستی دنبال می‌شود. از خصلت استبدادی رژیم سیاسی و از این حقایق عده‌ای نتیجه می‌گیرند که در شرایط استبدادی سازمان‌یابی کارگران ناممکن است ما همیشه مخالف این نظریه بوده‌ایم و با توضیح دلایل و تجارب عدیده این نظریه را بسط می‌دهیم. نکته اصلی مورد تاکید ما همیشه این بوده و حالا هم این است که خصلت استبدادی رژیم سیاسی نمی‌تواند سازمان‌یابی کارگری را ناممکن سازد. تأکید بر این نکته به معنای انکار نقش منفی خصلت استبدادی رژیم‌های سیاسی در سازمان‌یابی نیست. "ناممکن" بودن سازمان‌یابی با "دشوار شدن" آن یک‌سان نیست. در رژیم‌های استبدادی هر نوع سازمان‌یابی و از جمله سازمان‌یابی کارگری دشوار است. اما حتی دشوارترین شرایط را نیز نمی‌توان و نباید شرایط ناممکن برای سازمان‌یابی تلقی کرد. به نظر ما، بهترین دلیل در این رابطه، مراجعه به تجارب عملی است و می‌دانیم که تحت شرایط سرکوب و استبداد حتی ممکن است کارگران با روحیه رزمنده‌تری به سازمان‌یابی روی آورند. البته در این

رابطه باید در فرموله کردن این معضل به افراط و تفریط در نغلتیم. یعنی دشواری سازمان‌یابی در شرایط استبداد را نه انکار کنیم و نه مورد کم توجهی قرار بدهیم. به نظر ما استبداد سیاسی بود و نبود تشکل را تعیین نمی‌کند شکل و ابعاد آن را تعیین می‌کند، قانونی یا غیرقانونی، نهادی یا جنبشی بودن آن را تعیین می‌کند. آصف بیات نظر کاملاً درستی را بیان می‌کند آن‌جا که می‌گوید: "بین شرایط سیاسی (آزاد یا تحت کنترل) و حرکات کارگری (سازمان‌یابی یا عدم سازمان‌یابی) نه یک رابطه الزامی بلاواسطه بلکه یک پیوند مشروط (contingent) وجود دارد. از این بحث می‌توان نتیجه گرفت، اول این که، نمی‌توان به سادگی انگاشت که شرایط سیاسی آزاد ضرورتاً منجر به ظهور جنبش کارگری مستقل می‌گردد. مثل زمانی که ایدئولوژی کورپراتیستی در میان طبقه کارگر تسلط دارد. دیگر این که، از لحاظ نظری می‌توان امکان فعالیت جنبش مستقل کارگری در شرایط خفقان سیاسی را تصور نمود. در واقعیت تاریخی ما شاهد چنین امکانی بوده‌ایم: در رودزیای سال‌های ۱۹۲۰ در بولیوی تحت حکومت نظامی (Vanonselen) ۱۹۶۷، و در شیلی در شرایط دیکتاتوری پینوشه ۱۹۸۴، کارگران در سازمان‌های مستقل و البته مخفی خود، فعال بوده‌اند." (۲) از این نکته که بگذریم، باید توجه داشته باشیم که استبداد سیاسی عنوانی برای نوعی رژیم سیاسی معین نیست. در واقع رژیم‌های استبدادی تفاوت‌های بسیار زیادی با هم دارند، و بنابراین اکتفاء به مفهوم کلی "استبداد سیاسی" و نپرداختن به ویژگی‌های هر یک از آن‌ها، می‌تواند بحث را به بی‌راهه بکشاند. مثلاً استبدادهای توتالیتر و استبدادهای اتوریتر با تشکل‌های کارگری برخورد یکسانی ندارند. در استبدادهای توتالیتر معمولاً هر نوع تشکل مستقل (و از جمله تشکل مستقل کارگری) حتی در سطوح پائین، یک تهدید سیاسی مستقیم علیه دولت تلقی می‌شود و بنابراین معمولاً تحمل نمی‌گردد. در حالی که استبدادهای اتوریتر برخورد مصلحت‌جویانه با تشکل‌های مختلف دارند و اگر تهدیدی از طرف آنها احساس نکنند، ممکن است تا حدودی آنها را تحمل کنند. مثل "کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی (ketu)" که غیرقانونی بوده اما از طرف دولت تحمل می‌شود." (۳) هم‌چنین دولت‌های توتالیتر نیز انواع مختلف دارند و مفهوم توتالیتریسم را هم نباید جای‌گزین تحلیل مشخص از ویژگی‌های استبداد مشخص کرد. مثلاً دولت "کمونیستی" لهستان در دهه ۱۹۸۰ یک استبداد توتالیتر بود ولی وقتی در نتیجه یک اعتصاب کارگری در یک کارخانه بزرگ، یک تشکل کارگری مستقل از دولت - "همبستگی" - شکل گرفت، دولت با یک بحران جدی روبرو شد. زیرا در عین حال که نمی‌توانست آن را تحمل کند، نمی‌توانست هم کاملاً سرکوب‌اش کند. بنابراین "همبستگی"، لااقل به صورت سمبولیک، موجودیت‌اش را عملاً به دولت تحمیل کرد. و چون تهدید سیاسی مستقیمی علیه بنیاد وجودی دولت تلقی می‌شد، هم‌مانند یک اتحادیه کارگری عمل می‌کرد، و هم به صورت یک حزب سیاسی مخالف رژیم. درحقیقت تجربه "همبستگی" نشان داد که در یک رژیم توتالیتر، اگر تشکلی بتواند خود را عملاً تحمیل کند، موجودیت‌اش حتی به صورت سمبولیک می‌تواند هم‌چون یک عامل مختل‌کننده سیاسی در مقابل دولت عمل کند، یعنی بیش از یک اتحادیه صرفاً صنفی. در این جا با نوعی پارادوکس روبرو می‌شویم: یعنی دولت توتالیتر تشکل مستقل کارگری را تحمل نمی‌کند، ولی اگر موجودیت آن به رژیم تحمیل شود، به چیزی بیش از یک اتحادیه یا حتی حزب سیاسی محدود در چارچوب قانونیت رژیم تبدیل می‌شود و به صورت نوعی تشکل براندازی درمی‌آید. مثال "همبستگی" را از آن جهت می‌آوریم تا نشان دهیم که اولاً حتی در استبداد توتالیتر هم، شکل‌گیری تشکل کارگری مستقل از دولت ناممکن

نیست؛ ثانیاً رژیم استبدادی هر قدر ضدیت با تشکل مستقل را (به لحاظ نظری و اصولی) تحمل ناپذیر اعلام کند، در صورت تحمّل عملی آن، نقش و معنای سیاسی آن را، ناخواسته، تقویت می کند (در حال حاضر در ایران تحمّل "کانون نویسندگان" از طرف رژیم می تواند چنین کارکردی پیدا کند، زیرا پرنسیپ بنیادی رژیم را به چالش می طلبد). ثالثاً و مهم تر از همه، آن چه در بررسی شرایط سیاسی مهم است، توجه به موقعیت های مشخص، مخصوصاً توازن قوای سیاسی مشخص است و گرنه اشاره صرف به استبداد سیاسی در سطح کلی، می تواند گمراه کننده باشد. رابعاً، هر قدر مخالفت رژیم استبدادی (به لحاظ نظری و پرنسیپی) با تشکل مستقل قوی تر باشد، احتمال سراسری شدن آن تشکل و آهنگ سراسری شدن آن را شتاب می بخشد. زیرا تشکل مزبور به نقطه تجمع اکثر مخالفان رژیم در سراسر کشور یا به سمبلی برای هم بستگی آن ها در سطح سراسری تبدیل می شود و آن هم دقیقاً از طریق خود رژیم، یعنی از طریق اصل نفی.

باتوجه به این ملاحظات، اگر شرایط مشخص ایران را بررسی کنیم، درمی یابیم که اولاً جمهوری اسلامی، لااقل از پایان جنگ به این سو، در وضعیتی نبوده که بتواند قاطعانه جلو هر نوع تشکل کارگری مستقل را بگیرد و مخصوصاً در سال های اخیر توازن قوا به نحوی تغییر یافته است که اگر تلاش های سنجیده و مؤثری برای شکل دادن به تشکل صورت بگیرد می تواند به پیشروی های آشکاری دست یابد. البته منظور تشکیلات قانونی نیست، با دفتر و دستک رسمی بلکه شکل گیری عملی است. ما در این رابطه بیش از هر چیز مدل اتحادیه های ثبت نشده آفریقای جنوبی در دوره آخر رژیم آپارتاید را در نظر داریم. در واقع اتحادیه های کارگری نیرومندی شکل گرفته بودند و در سطح سراسری هم خود را به صورت یک تشکل واحد ("ساکتو" که بعد به "کوساتو" تغییر نام داد و گسترده تر گردید) درآورده بودند بی آن که قانونی باشند. ثانیاً درمی یابیم که حالا در ایران سطوحی از تشکل مستقل کارگری سال هاست که وجود دارد و حتی گاهی از سطح بنگاه واحد فراتر رفته است، مثلاً کارگران صنعت نفت نوعی ارتباطات سراسری را به وجود آورده اند و حتی به یک سلسله اقدامات اعتراضی هم آهنگ دست زده اند، یا کارگران کارخانه های کفش ملی از واحدهای مختلف نوعی ارتباط با هم برقرار کرده اند. پس مسأله، حالا فراتر رفتن از این سطح و نه بحث صرف درباره ممکن یا ممکن نبودن تشکل مستقل است. ثالثاً جمهوری اسلامی که یک رژیم توتالیتریسم فرهنگی است و قاعدتاً تشکل های سیاسی و فرهنگی مخالف با بنیادهای ایدئولوژیک را تهدیدی مستقیم علیه موجودیت خودش تلقی می کند، در سال های اخیر ناگزیر شده است موجودیت عملی بعضی از این تشکل ها را تحمل کند و در واقع از سرکوب کامل آن ها ناتوان شده است. مثلاً کانون نویسندگان که منشور خود را بر "آزادی بی حصر و استثنای بیان" گذاشته است و بنابراین آشکارا با قانون اساسی رژیم ناخواناست، موجودیت عملی یافته و بعد از بحران "قتل های زنجیره ای" عملاً تثبیت شده است. یا حزب ملت ایران عملاً موجودیت دارد. یا تشکل های زنان که به صورت تجمع های وسیع هم عمل می کنند، به نحوی خود را بر رژیم تحمیل کرده اند. درجایی که این ها می توانند خود را تحمیل کنند، دلیلی ندارد تشکل های مستقل کارگری نتوانند، حتی در سطح سراسری، ناممکن باشند. باز تکرار می کنیم که بعید است موجودیت این تشکل ها به صورت قانونی پذیرفته شود. اما آیا ما به اعتراف رسمی جمهوری اسلامی نیازی داریم؟ تشکل مستقل در ایران، اگر بخواهد وارد کارزارهای جدی شود، ضرورتاً و خواه ناخواه از چهارچوب قانونی باید فراتر برود، پس چه احتیاجی است که در پی پذیرش قانونی باشیم. در تجربه آفریقای جنوبی، از نیمه

دهه ۱۹۸۰ رژیم آپارتاید سعی می‌کرد اتحادیه‌های ثبت نشده را به ثبت شدن قانع و وادار سازد یعنی حاضر شده بود آن‌ها را رسماً بپذیرد. اما آن‌ها حاضر نبودند ثبت شوند، زیرا این کار دست‌وپای‌شان را در زنجیر قانون آپارتاید می‌بست. حتی از لحاظ روان‌شناختی نیز تشکل ثبت نشده، یک ارزش شده بود. درایران هم می‌شود از همان مدل استفاده کرد.

۲) دولت رانت‌خور نفتی، لااقل در سی-چهل سال اخیر تاریخ ایران، یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد برای تکوین تشکل مستقل کارگری بوده است. دولت رانت‌خور (Rentier) دولتی است که بخش اعظم یا بخش مهمی از درآمدش را نه از طریق مالیات، بلکه از منابعی کم‌وبیش مستقل از فعالیت‌های اقتصادی جمعیت کشور به دست می‌آورد. و بنابراین به لحاظ منابع مالی، به نوعی استقلال در مقابل اقتصاد کشور دست می‌یابد. هر قدر نسبت این درآمد رانتی به بودجه عمومی دولت و تولید خالص ملی بالا می‌باشد، استقلال مالی دولت نسبت به فعالیت‌های اقتصادی جامعه بیشتر، و بنابراین خصلت انگلی آن قوی‌تر می‌گردد. کاتوزیان در رابطه با آن امکانات مالی که تولید و صدور و درآمد نفت برای استقلال دولت رانتیر را از مردم فراهم می‌کند چنین می‌گوید: "ویژگی تولید، صدور و درآمد نفت این است که- جز در مراحل اولیه- تقریباً هیچ احتیاجی به ابزار تولید بومی ندارد. به ویژه مشارکت نیروی کار بومی در تولید نفت ناچیز است. این مهمترین فرق میان تولید نفت و تولید ساسیر کانی‌ها نظیر ذغال سنگ، مس، الماس و حتی طلاست... عواید نفت به صورت منبع درآمدی سرشار و مستقل برای دولت در می‌آید. برای تحصیل این درآمد، دولت حتی احتیاجی به اتکاء بر ابزار تولید بومی ندارد، و مجبور نیست درصد زیادی از آن چیزی را هم‌چون دیگر کارهای تولیدی تحت مالکیت دولت به عنوان مزد و هزینه‌های دیگر بازگرداند. (۴) کشورهایی را که درآمد نفتی بالایی دارند، معمولاً به سه گروه تقسیم می‌کنند: اول- کشورهایی که بخش اعظم بودجه دولت از درآمد نفتی تأمین می‌گردد. کشورهای نفتی حاشیه خلیج فارس از این دسته‌اند. دوم- کشورهایی که درآمد نفتی وزن سنگینی در بودجه عمومی دولت دارد. ایران از جمله این کشورهاست. سوم- کشورهایی که درآمد نفتی‌شان نسبت به بودجه عمومی چندان مهم نیست. مثلاً درآمد انگلیس از نفت دریای شمال در زمان تاجر، هرچند قابل توجه بود ولی در بودجه عمومی دولت انگلیس وزن سنگینی نداشت. یا همین آلان درآمد نروژ از نفت قابل توجه است ولی نه آن چنان که نوسانات آن بتواند مالیه عمومی را به لرزه درآورد. در هر حال، در ایران اثرات نامساعد دولت نفتی بر سازمان‌یابی کارگران از دو لحاظ برجستگی خاصی داشته و دارد. اولاً از طریق دامن زدن به اقتصاد انگلی که امکانات اشتغال مولد را پائین می‌آورد و در نتیجه موقعیت عمومی مزدو حقوق‌بگیران را تضعیف می‌کند. برای این که تصور روشنی از مساله بدست داده باشیم توزیع تولید ناخالص داخلی روشن‌تر است. "آمارها نشان می‌دهند که حدود ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی در اقتصاد ایران صرف مصرف شده و تنها ۱۵ درصد آن سرمایه‌گذاری می‌گردد. این در حالی است که نرخ سرمایه‌گذاری در کشورهای شرق آسیا در حدود ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی است. یکی از دلایل بالا بودن نرخ مصرف در اقتصاد ایران به وجود آمدن عادات مصرفی غیرمتناسب با سطح جامعه در اثر وجود درآمدهای سرشار نفتی در گذشته و نیز ارائه یارانه‌های مصرفی که از محل آن درآمدها تأمین می‌شده بوده است." (۵) ثانیاً از طریق به وجود آوردن گروه نسبتاً بزرگی از مزدو حقوق‌بگیران که گمان می‌کنند از حق کار برخوردارند و شغل‌های‌شان را نوعی حق مکتسب تلقی می‌کنند. این نکته را امیر محمد حاجی یوسفی در مقاله

خود چنین بیان کرده است: "تاثیر عمده کسب مقادیر عظیم رانت بر دولت زمانی قابل رویت است که دولت، دریافت کننده مستقیم و تنها دریافت کننده رانت باشد. الگوی رانتیسم زمانی تحقق کامل دارد که رانت صرفاً تحت کنترل نخبگان حاکم باشد؛ نخبگانی که بر اریکه قدرت تکیه زده و از قدرت انحصاری در تصمیم گیری برای هزینه کردن برخوردار باشند. این قدرت انحصاری به دو علت به وجود می آید. نخست اینکه دسترسی دولت به مقادیر عظیم رانت موجب تقویت استقلال آن از جامعه می شود. این استقلال به نوبه خود باعث می شود دولت، قدرت انحصاری به دست آورد و در اتخاذ و اجرای سیاست های خود مجبور به در نظر گرفتن منافع جامعه نباشد. دوم این که نخبگانی که رانت را در اختیار دارند می توانند از آن برای جلب همکاری دیگر گروه ها و نخبگان در جامعه استفاده کنند و معمولاً چنین می کنند." (۶) این پدیده مخصوصاً بعد از رونق نفتی و افزایش قیمت آن در اوایل سال های پنجاه تاثیرات معینی بر لایه هایی از اقشار جامعه ما برجای گذاشته است. "بی قواره" کردن بافت طبقه، ارتقاء موقعیت اجتماعی لایه های مهاجر از روستا به شهر، ناموزونی در میان اقشار کارگران ... از جمله عوارض منفی بر کل موقعیت کارگران بوده است. به عبارت دیگر، دولت نفتی باعث شده است که وزن طبقه کارگر مدرن در کل نیروی کار فعال ایران پائین باشد و هم بخشی از کارگران گمان بکنند که سرنوشتی متفاوت و موقعیتی نسبتاً قابل تحمل در مقایسه با کل محرومان و تهیدستان جامعه دارند. عبدالقیوم شکاری در رساله خود می گوید: "دولت رانتی درآمدهای رانتی را صرف موارد متعددی می کند. این دولت با اعطای امتیازات و اعتبارات گوناگون به گروه ها و طبقات مختلف، غالب طبقات موجود در جامعه را به خود وابسته می نماید. این گروه ها به دلیل وابستگی نمی توانند با دولت به چالش بپردازند. همان گونه که لوسیانی خاطر نشان می کند، در این شرایط وفاداری به دولت، منطقی ترین کار برای شهروندان است." (۷)

۳) خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم های حاکم نیز یکی از موانع مهم سازمان یابی مستقل کارگری در ایران بوده است. خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری البته به دوره رژیم جمهوری اسلامی محدود نمی شود. در کشور ما قبل از به قدرت رسیدن رژیم ولایت فقیه نیز ما با یک اقتصاد نفتی، با نقش فائده دولت در اقتصاد مواجه بوده ایم که از یک طرف استقلال و ابتکار طبقه بورژوازی را محدود می کرد و از طرف دیگر با ارائه بخشی از خدمات به کارگران آن ها را به عناصری از پیکر کارخانه تبدیل می کرد. این عوامل باعث می گشت نهادهای کارگری ای شکل بگیرند که خصلت سازش طبقاتی داشته باشند. در خصلت بندی این نهادها باید گفت آن ها دقیقاً ویژگی کورپراتیستی دارند و نقش مؤثری در منحرف کردن جدال بین طبقات ایفا می کنند. کورپراتیسم به نظریه ای اطلاق می شود که کارکرد جامعه را به پیکر و اندام بدن تشبیه می کند. کورپرات ها معتقدند اندام بدن در ارتباط و هم آهنگی با هم به دوام و بقای خود ادامه می دهد، پس جامعه نیز برای تداوم حیات به سازش و همکاری طبقات نیاز دارد. بر مبنای همین نظریه بود که در دوره شاه شورایی به نام "شورای سهیم کردن" در کارخانه ها شکل می گیرد که به قول شاه وظیفه "علاقه مند کردن کارگران به محیط کار" را به عهده دارد. در دوره بعد از سقوط شاه نیز خصلت بناپارتیستی - مذهبی رژیم اسلامی گرایش کورپراتیستی در جامعه ما را تقویت کرده است. مبنای اعتقادی جمهوری اسلامی مرزبندی بین مسلمان و غیرمسلمان است که مرزهای طبقاتی را آلوده می کند و این تمایز را تحت شعار "وحدت امت اسلامی" محو می سازد. درهم آمیزی مرز طبقه کارگر با سرمایه دار کمک می کند تا زمینه سازش و هم سازی طبقاتی تقویت شده و هویت مستقل کارگران در

سایه قرار گیرد. به علاوه رژیم اسلامی با استفاده فعال از مفهوم "امت اسلامی" سعی کرده است تجمعی از طرفداران خود سازمان دهد تا تشکل غیر "امتی‌ها" را درهم شکند. مفهوم "امت" برای رژیم اسلامی کارکردی شبیه "ملت" در رژیم‌های فاشیستی یا شبه فاشیستی دربر دارد. رژیم از این طریق توانست با تعیبه نهادهای کارگری خاص خود نظیر خانه کارگر و شوراهای و انجمن‌های اسلامی در اوائل انقلاب، شوراهای و اتحادیه‌های کارگری را درهم شکند و بعدها نیز از شکل‌گیری مجدد آن‌ها جلوگیری به عمل آورد.

ویژگی ساختار اقتصاد به عنوان عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران

در این محور بحث ما به وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران، به وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور، به نقش دولت به عنوان بزرگترین کارفرما، و بالاخره به نقش بورژوازی ممتاز در جمهوری اسلامی اشاره می‌کنیم.

الف) وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران. از لحاظی این عامل را باید یکی از نتایج دولت نفتی تلقی کرد، اما به لحاظ دیگری می‌توان آن را عاملی مستقل به حساب آورد. حقیقت این است که هر دولت نفتی ضرورتاً به گسترش سوداگری دامن نمی‌زند. سوداگری محصول شرایط خاصی است. در ایران، قبل از انقلاب نیز سوداگری وزن سنگینی در اقتصاد داشت. بعد از افزایش جهش‌آسای درآمد نفت در سال ۱۳۵۲، سوداگری به صورتی جهش‌آسا گسترش یافت. زیرا بستر مناسبی برای توزیع درآمد نفت در میان تمام عناصر انگلی رژیم شاهنشاهی فراهم می‌آورد. اما بعد از انقلاب گسترش سوداگری به دو دلیل دامنه‌ای پیدا کرد که قبلاً هرگز سابقه نداشت. اولاً محاصره اقتصادی کشور (به دنبال گروگان‌گیری) و بلافاصله به دنبال آن، شروع جنگ ایران-عراق (یعنی طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم) یک‌دهه تمام، در ایران اختلالات اقتصادی عظیمی به وجود آورد که در طول آن نه تنها سوداگری به نحوی جهش‌آسا گسترش یافت، بلکه بخش اعظم بورژوازی ایران را به سوداگری کشاند و در حفظ و گسترش آن ذی‌نفع ساخت. ثانیاً در نتیجه همین اختلالات، کاهش ارزش پول ملی (بیش از صدبرابر در طول دودهمه) همراه با کنترل نرخ ارز توسط دولت (و مخصوصاً تعیین نرخ‌های مختلف برای معاملات مختلف) به اضافه درآمد نفت، بستر مناسبی برای رشد سرطانی سوداگری به وجود آورد و بورژوازی ممتاز (یعنی سرمایه‌داران پیوند خورده با قدرت‌مندان سیاسی) را به نیرومندترین عامل و حامل سوداگری تبدیل کرد. اکنون در ایران، بورژوازی ممتاز می‌تواند (با استفاده از نرخ دلار = ۱۷۵ تومن به جای دلار = ۸۰۰ تومن) از طریق واردات و سایر هزینه‌های ارزی درآمدی کسب کند که از طریق فعالیت تولیدی و احتمالاً حتی از طریق سازمان‌دادن کاربردگی، نمی‌تواند به آن دست‌یابد. ابراهیم رزاقی در کتاب "اقتصاد ایران" اگرچه نقش مخرب رژیم اسلامی را در رشد بیمارگونه سوداگری در ایران نادیده می‌گیرد معیناً در روشن کردن شرایط مشخص ایران در انتقال سرمایه از بخش صنعت به تجارت به عوامل و عوارضی اشاره می‌کند که توجه به آن‌ها ضروری است. او می‌گوید: "در بیان علل پسروی اقتصادی و رشد سرمایه‌های تجاری می‌توان تعطیل کارخانه‌ها در پی فرار سرمایه‌داران وابسته، تحریم اقتصادی و به ویژه تحریم نفتی ایران از سوی غرب، جنگ تحمیلی، کاهش شدید درآمد نفت و سپس کاهش شدید واردات را به عنوان عوامل آغازگر در شرایط وابستگی شدید صنایع به قطعات،

مواد و ماشین آلات خارجی و گرایش سرمایه بخش صنعت به بخش تجاری ذکر کرد. در مرحله بعد با آسیب دیدن و نابودی بسیاری از صنایع ایران در اثر بمباران‌های هواپیماهای عراقی، این روند تشدید شد. اثر روانی افزایش تقاضا (ناشی از عوامل ذکر شده) و افزایش قیمت‌ها و تورم، این روند را شتاب بخشید. برداشت سرمایه از فعالیت‌های غیربازرگانی و انتقال آن به امور بازرگانی، یا تبدیل سرمایه به صورت نقدینگی و انجام عملیات احتکاری، کار را به جایی کشاند که اقلام کلانی از کالاها از سوی واسطه‌ها اعم از عمده فروشان، بنکدارها، دلال‌ها و خرده‌فروشان در انبارها ذخیره شد. افزایش قیمت ناشی از دستگردانی کالاها و سودآوری فراوان با کلیه ویژگی‌های انگل‌گونه آن، همه ارزش‌های اجتماعی شغلی غیربازرگانی را زیر سؤال برد و از سوی دیگر، میل به پیش خرید کالا برای گریز از گران‌تر خریدن در آینده را در مصرف‌کنندگان به وجود آورد و به آن دامن زد. این سوداگری گسترده از چند جهت اثرات نامساعد روی سازمان یا بی‌کارگری دارد: اولاً از طریق مسدود کردن فرصت‌های اشتغال و در نتیجه افزایش عرصه نیروی کار در مقایسه با تقاضای آن، که قدرت چانه‌زنی کارگران شاغل را در مقابل سرمایه کاهش می‌دهد. ثانیاً از طریق درهم شکستن کشاورزی در داخل ایران و بنابراین، بالا بردن بهای کالاهای دستمزدی در طول زمان. ثالثاً از طریق گسترش فاصله طبقاتی و ...

ب) وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور. اقتصاد سیاه (یا سایه، یا غیررسمی) معمولاً به درجات مختلف در تمام کشورهای سرمایه‌داری (و حتی سرمایه‌داری‌های پیشرفته) وجود دارد. اما هر قدر وزن اقتصاد سیاه در کل اقتصاد یک کشور سنگین‌تر باشد، شرایط برای هم‌بستگی طبقاتی و سازمان‌یابی کارگران نامساعدتر می‌گردد. در ایران به دلیل وجود دولت نفتی، بورژوازی ممتاز نیرومند، و سوداگری گسترده، وزن اقتصاد سیاه بسیار سنگین است. تاحدی که اکنون در کشور ما آمار رسمی در غالب حوزه‌های زندگی اجتماعی کاملاً غیرقابل اعتماد و بی‌ارزش است. اقتصاد سیاه است کارگران را وادار می‌کند و هم به آن‌ها امکان می‌دهد که در آن واحد چند جا کار کنند. این که بخش مهمی از مزد و حقوق بگیران کشور در آن واحد چند کار دارند بدین معناست که اولاً مرز میان کارگر رسمی و غیررسمی و مرز میان کارگر و مثلاً فروشنده دوره گرد به هم بریزد و مثلاً کارگر کارگاه صنعتی بزرگ در عین حال کارگر یک کارگاه کوچک غیرمشمول قانون کار باشد، ثانیاً هم‌بستگی میان کارگران ضعیف‌تر گردد و هریک از آن‌ها برای شکار شغل دیگری به رقابت با او برخیزد، ثالثاً قدرت چانه‌زنی همه کارگران در مقابل سرمایه سقوط کند، رابعاً وضع کارگران غیرماهر و غیرمنعطف بدتر و بدتر شود و ...

ج) نقش دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارفرمای کشور، یکی از عواملی است که در مجموع، بر سازمان‌یابی کارگران اثرات نامساعدی می‌گذرد. دولت در ایران مالکیت غالب بخش‌های کلیدی اقتصاد را به عهده دارد. این پدیده امر تازه‌ای نیست و در دوره شاه نیز ما با دولت به مثابه بزرگترین کارفرمای کشور روبرو بوده‌ایم به علاوه بعد از انقلاب مالکیت دولت گسترش نیز پیدا کرده است. سعید رهنما در این باره می‌گوید: "ویژگی دیگر صنایع ایران این بود که اکثر کارخانجات بزرگ متعلق به دولت یا تحت کنترل آن بود. پس از انقلاب دولت ۹۸۶ واحد صنعتی بزرگ را در مالکیت و کنترل داشت. با آن که این رقم درصد کوچکی از کل تعداد صنایع کشور را تشکیل می‌داد اما در واقع تمامی صنایع مهم کشور را دربر می‌گرفت. پس از انقلاب، صنایع تحت مالکیت و کنترل دولت ۷۹ درصد کل ارزش افزوده، ۷۴ درصد کل ارزش تولیدات و ۷۲ درصد کل اشتغال صنایع با ۱۰ نفر کارگر و کارمند را به خود اختصاص می‌دادند." (۸) استخدام دولتی (یعنی در واحدهای زیر اداره دولت) در مجموع

وضع شغلی باثباتی به وجود می‌آورد که در استخدام‌های خصوصی قاعدتاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. در تاریخ اخیر کشور ما، کارکنان "بخش عمومی" در مجموع مواضع محافظه‌کارانه‌ای داشته‌اند و هر نوع خطری برای دولت را به نوعی تهدید علیه خودشان تلقی می‌کرده‌اند. به علاوه در شرایطی که فقر در میان مزد و حقوق‌بگیران بیداد می‌کند و بیکاری گسترده و عدم ثبات شغلی هم‌چون شمشیری آخته بر بالای سر همه زحمت‌کشان عمل می‌کند، کارکنان "بخش عمومی" از نوعی موقعیت ممتاز برخوردارند. این به معنای رفاه آن‌ها نیست، اما در دریای فقر و بی‌حقی عمومی، آن‌ها به جایی آویزان‌اند که در هر حال سرشان را بالای آب نگه می‌دارند و از غرق شدن نجات می‌یابند. و بالاخره کارکنان "بخش عمومی" با دولت روبرو هستند و هر نوع حرکت جدی آن‌ها به سرعت رنگ سیاسی می‌تواند پیدا کند و مجموعه این‌ها سازمان‌یابی آن‌ها را تا حد زیادی، در یک دولت استبدادی و فضای بی‌حقی شهروندان در مقابل دولت، تضعیف می‌کند.

د) بورژوازی ممتاز، در هر حکومت استبدادی سرمایه‌داری به نحوی وجود دارد. اما در ایران دو عامل دیگر به استبداد سرمایه‌داری افزوده شده است. دولت نفتی و دولت مذهبی. و مجموعه این سه یک بورژوازی ممتاز نیرومند و بسیار مهاجم به وجود آورده است که تمام شریان‌های اصلی اقتصاد کشور را در دست دارد و شیره حیاتی آن را می‌مکد. علی‌ریبی مشاور رئیس جمهور شرایط پیدایش، ویژگی، آثار و کارکرد این بورژوازی ممتاز را (که در دوره رفسنجانی با عنوان "ثروت‌های بادآورده" و این اواخر نام جالب و گویای "آقازاده‌ها" را در باره آن به کار می‌برند) در شرایط مشخص پس از انقلاب چنین بیان کرده است: "بعد از انقلاب‌ها و به بار نشستن نهضت‌ها، کم‌کم عده‌ای از درون افراد وابسته به انقلاب یا افرادی که در دولت یا نظام‌های انقلابی و در ارکان مختلف دارای مسئولیت هستند، اختیاراتی به دست آورده و از آن در جهت منافع خود استفاده می‌کنند... این پدیده در زمانی موسوم به "دوران سازندگی" که اعتبارات و وام‌های خارجی برای گردش اقتصادی به کشور تزریق شد، پا به عرصه وجود گذاشت. از سوی دیگر نیز هر چه از اصل انقلاب دور شدیم، نسل دوم نیروهای انقلابی پا به عرصه اقتصاد گذاشتند و این پدیده از آن جایی واضح‌تر شد که فرزندان یا بسیاری از افراد نزدیک به کسانی که اختیارات را در دست داشتند، به تدریج به سوی فعالیت‌های اقتصادی کشیده شدند... اگر بی‌طرفانه و با همه جنبه‌نگری با پدیده آقازادگی برخورد کنیم باعث ایجاد امنیت در سرمایه‌گذاران خصوصی و کارآفرینان اصلی در داخل و خارج از کشور خواهد شد." (۹) وجود این بورژوازی ممتاز و پدیده آقازادگی نیروی بسیار نامساعدی در مقابل سازمان‌یابی کارگران ایران به وجود آورده، اولاً از طریق دامن زدن به سوداگری و خفه کردن اقتصاد مولد و ناامن کردن سرمایه‌گذاری. به قول گزارش‌گر واحد اطلاعات اکونومیست در ایران وضعیت ریسک در رتبه بالا قرار دارد. در این گزارش آمده است به قول دکتر سعید شیرکوند: "آقازاده‌ها از دو منظر اقتصاد کشور را فلج کرده، یکی حضور خود "آقازاده‌ها" یعنی مشاهده می‌شود که آن‌ها در نظام مدیریتی، فعالیت‌های تجاری خارجی و یا داخلی به دلیل "آقازاده" بودنشان حضور پیدا کرده‌اند و دیگر این که خطر احساس حضور "آقازاده‌ها" است یعنی در جامعه یک جو روانی ایجاد شده که هر جا فعالیتی انجام می‌شود توده‌های مردم می‌گویند که پشت این مساله یک "آقازاده" وجود دارد بنابراین برخی تولیدکنندگان و افراد فعال اقتصادی چون وابستگی به "آقازاده‌ها" ندارند، انگیزه خود را برای حرکت از دست می‌دهند... محیطی که آقازاده‌ها در آن، مشغول فعالیتند، به لجنزاری می‌ماند که از یک طرف کرم‌ها را از آن، جدا می‌کنند و از سوی دیگر دیگر

کرم‌های بیشتری در این محیط آلوده به وجود می‌آیند... ثروت‌های بادآورده طبقه "آقازاده‌ها و مافیای تجارت معلول شرایط همین لجنزار" است. (۱۰) ثانیاً از طریق برخورداری از اقتدارات یک دولت استبدادی که همه قوانین و ساختارهای مربوطه را در جهت حفظ وضع موجود و مقابله با شکل‌گیری یک جنبش طبقاتی نیرومند به کار می‌گیرند. این نکته را استاد اقتصاد دانشگاه تهران سعید شیرکوند خیلی خوب بیان کرده است: "آقازاده‌ها اعضای مافیای تجارت هستند... که با استفاده از قدرتی که در اختیارشان بود اهداف شخصی و منفعت‌های جمعی خود را دنبال می‌کردند." (۱۱)

موانع ساختاری طبقه کارگر برای سازمان‌یابی

در این محور از بحث به شرایط، ویژگی و موقعیتی که کارگران در آن به سر می‌برند اشاره می‌کنیم. در این محور به وزن بالای تهیدستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت ایران، به نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق بگیران کشور، به گسترش فزاینده بیکاری، به گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان‌یافته و بالاخره به ضعف جنبش چپ کارگری اشاره خواهیم کرد.

(۱) وزن بالای تهیدستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت کشور. ارزیابی‌های اقتصادی متعدد نشان می‌دهند که در حال حاضر حدود نیمی از جمعیت کشور زیر خط فقر (و به نظر بعضی‌ها، حتی فقر مطلق) قرار دارند و شکاف میان فقر و ثروت در ایران امروز یکی از بالاترین‌ها در تمام دنیاست. آمارهای رژیم البته ابعاد این تهیدستی را کم نشان می‌دهد مثلاً معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور اعلام کرد: "هم اینک یک سوم جمعیت کشور تحت فشار اقتصادی قرار دارند." او می‌گوید: "هم اینک حدود ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار بیکار در کشور وجود دارد که ۳۰ درصد آنان متاهل هستند، ضمن آنکه سه چهارم این جمعیت جز خانواده‌های کاملاً فقیر می‌باشند" (۱۲) رئیس همین سازمان نیز گفته است براساس نظر صاحب‌نظران ۱۶ میلیون نفر از افراد جامعه زیر خط فقر قرار دارند. (۱۳) تردیدی نمی‌توان داشت که این وضع مشکلات بسیار زیادی برای سازمان‌یابی کارگران به وجود می‌آورد و مخصوصاً وضع کارگران غیر ماهر و کمتر ماهر را بسیار شکننده می‌کند. در واقع، "ارتش ذخیره" ای که مارکس از آن سخن می‌گفت و آن را عصای دست سرمایه‌تلقی می‌کرد، در ایران دارد بی‌داد می‌کند بخش بزرگی از نیروی کار ایران را به بردگی واقعی می‌کشاند و در وضعی قرار می‌دهد که فقط برای بقا بجنگند و به هر قیمت.

(۲) نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق‌بگیران، یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد در سازمان‌یابی کارگری است. سازمان‌یابی کارگری در همه‌جا، لااقل تاکنون، با شکل‌گیری هم‌بستگی میان کارگران واحدهای صنعتی بزرگ آغاز شده و معمولاً با تکیه به پشتیبانی آن‌ها گسترش یافته است. دلیل چنین

گرایش‌های روشنی است: تاکنون کارگران شاغل در صنعت معمولاً در مقایسه با کارگران "یقه سفید" در دوره اجتماعی پائین تری قرار داشته‌اند و به علاوه در صنعت تمرکز نیروی کار معمولاً بالاتر از جاهای دیگر بوده است. در نتیجه کارگران صنعتی واحدهای بزرگ هم تعلق به توده پایین و محروم را روشن تر لمس می‌کرده‌اند و هم راحت تر می‌توانستند گرد هم بیایند و خود را سازمان بدهند و در واحدهای بزرگ معمولاً شرایط کار استانداردیزه می‌شد و تنوع شرایط کار و درآمد کارگران کاهش می‌یافت و این گرایش به تجمع و تشکل را در میان آن‌ها شتاب می‌داد. در ایران ضعف وزن نسبی کارگران کارگاه‌های صنعتی بزرگ، درسی - چهل اخیر، طبقه کارگر ایران را از یک گروه رهبری کننده نیرومند در سازمان‌یابی محروم کرده است. در عوض در ساختار نیروی کار عوامل منفی نظیر کار کودکان، وزن سنگین کارگاه‌های کوچک، کارگران ایران را از ستون تهاجمی مؤثر محروم کرده است. به عنوان نمونه "یک میلیون و هشتصد هزار کودک و نوجوان در عین محرومیت از تحصیل به کار اشتغال دارند"، یا ۳ میلیون و ۸۰۰ هزار کارگر در کارگاه‌های کمیتر از پنج نفر به کار اشتغال دارند". (۱۴) باید توجه داشته باشیم که در ارائه آمار از وضعیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر یک روده راست در دل جمهوری اسلامی وجود ندارد و آمارها نادقیق و متناقض هستند. با این وجود همین آمارهای ارائه شده توسط نهادهای حکومتی مشخصات ساختار نیروی کار را در ایران تا حدود زیادی روشن می‌کنند. "طبق پژوهش‌های دفتر جمعیت و نیروی انسانی سازمان برنامه و بودجه، اکثر بنگاه‌های اقتصادی ایران از نوع کوچک است. در سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۲ حدود ۹۰ درصد کارگاه‌ها دارای ۱ تا ۴ کارگر بوده‌اند؛ این رقم در سال ۱۳۶۴ به ۹۴ درصد در نقاط شهری رسیده است که تعدادی از آن‌ها فعالیت‌های ناشناخته و نامشخص داشته و در ردیف مشاغل ناقص و غیر قابل طبقه‌بندی یا نامشخص ذکر شده‌اند. آمار کارگاه‌های صنعتی ایران در سال ۶۷ نشان میدهد که ۶ / ۹۶ درصد این کارگاه‌ها بین ۱ تا ۹ شاغل داشته‌اند. (۱۵) به علاوه مقایسه تعداد شاغلان کارگاه‌های بزرگ صنعتی در سال‌های ۶۶ و ۱۳۷۰ نشان می‌دهد که تعداد شاغلان طی این مدت از ۷۰۰۲۱۱ به ۶۳۰۷۶۰ نفر رسیده و به طور متوسط سالانه ۲ درصد کاهش داشته است.

۳) گسترش فزاینده بی‌کاری. ایران کشوری است که در دهه گذشته، یکی از بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت را داشته و در این مدت جمعیت‌اش دو برابر شده است و مشکل بی‌کاری جوانان اکنون یکی از انفجاری‌ترین مسایل آن محسوب می‌شود. به علاوه مهاجرت داخلی (از روستا به شهر) به دلیل درهم شکستن کشاورزی، هنوز آهنگ بسیار بالایی دارد. بنابراین، بی‌کاری نه تنها در کشور ما بسیار بالاست، بلکه با آهنگ فزاینده‌ای هم در حال گسترش است. دکتر رحیمی بروجردی رئیس مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی بانک مرکزی ایران تعداد بیکاران را سه میلیون ۹۷ هزار نفر اعلام کرده است (۱۶). سازمان برنامه و بودجه تعداد بیکاران را حداقل ۲ میلیون و ۷۱۳ هزار نفر و حداکثر ۲ میلیون ۸۷۴ هزار نفر اعلام کرده است. (۱۷). قهرمان بهرامی حسن‌آبادی عضو کمیسیون مجلس گفته است: "آمار بی‌کاران کشور به جز افراد مشغول به تحصیل ۸ میلیون تخمین زده شده، این در صورتی است که در حال حاضر ۳۵ میلیون نفر جمعیت زیر ۲۰ سال داریم مثل بی‌کاری ما بسیار جدی است. به علت این که هر سال یک میلیون نفر از این جمعیت مشغول به تحصیل وارد بازار کار می‌شوند و خواهان کار هستند و این در صورتی است که ما هنوز راهکار جدی برای اشتغال بیکاران قبلی در نظر نگرفته‌ایم". (۱۸) مشکل اما "در نظر نگرفتن راه کار برای اشتغال بیکاران قبلی" نیست، مشکل فراتر از آن، از

دست دادن شغل و بیکار شدن کارگران شاغل نیز هست که ابعاد مساله را چند برابر می‌کند. مثلاً " بین سال‌های ۷۳ تا ۷۷ تعداد ۳۵۰ هزار کارگر بیکار شده که ۱۲۵ هزار تن آنان به دلیل اجرای بخشنامه مابه‌التفات نرخ ارز از کار بیکار شده‌اند و این در صورتی است که اگر نرخ رشد سرمایه‌گذاری‌ها همانند سال‌های ۷۰ تا ۷۳ ادامه پیدا می‌کرد در حال حاضر نزدیک به ۴۰۰ هزار شغل جدید در بخش صنعت ایجاد شده بود. لازم به ذکر است در مدت اجرای بخشنامه مابه‌التفات نرخ ارز حدود ۲۰۰۷ شرکت تعطیل شده‌اند، بر اساس آمار صندوق بین‌المللی پول در ۱۰ سال گذشته ایران سالانه دو و نیم میلیارد دلار فرار سرمایه داشته است که از این نظر در بین کشورهای در حال توسعه مقام اول را کسب کرده‌ایم... در سال اول برنامه جمع کل تعداد فرصت‌های شغلی ایجاد شده ۸۹ هزار مورد بوده که با ۷۲۰ هزار شغل مورد نظر رئیس‌جمهور ۶۳۱ هزار شغل فاصله است که این نشان بارزی است از عدم استقبال بخش خصوصی از سرمایه‌گذاری‌های تولیدی". (۱۹) اثرات منفی از دست دادن شغل و تعطیلی ۲۰۷۷ شرکت تنها به کارگران بیکار شده محدود و منحصر نمی‌ماند بلکه فشار مضاعفی را بر کل طبقه و مخصوصاً بر شاخه‌های شکننده آن برجای می‌گذارد. قانون حاکم بر موقعیت کارگران شبیه قانون ظروف مرتبطه است. یعنی سقوط و صعود بخشی از طبقه به ناگزیر تاثیر خود را بر روی بخش‌ها و شاخه‌های دیگر طبقه برجای می‌گذارد. مثلاً اگر شاخه‌ای از طبقه کارگر در یک مدت معین، بتواند کارفرما را به عقب بنشاند و امتیازاتی کسب کند، این پدیده به ناچار تاثیر خود را بر روی بخش‌های دیگر برجای می‌نهد و باعث افزایش امتیازات آن‌ها خواهد شد. بر عکس شرایط ناهنجار و موقعیت ضعیف یک بخش از کارگران، وضعیت بخش‌های دارای امتیاز را شکننده خواهد کرد. مارکس رابطه متقابل موقعیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر را چنین شرح می‌دهد: "کار بی‌اندازه‌ی بخش شاغل طبقه کارگر، صفوف ذخیره را متورم می‌سازد، در حالی که بالعکس فشار فزاینده‌ای که این بخش اخیر بوسیله رقابت خویش به بخش نخست وارد می‌کند آن را به کار طاقت فرسا و قبول تحمیلات کارفرما وارد می‌نماید. محکوم ساختن بخشی از طبقه کارگر به بیکاری اجباری با توسل به کار طاقت‌فرسای بخش دیگر و بالعکس، وسیله توانگر شدن انفرادی سرمایه‌داران می‌گردد". (۲۰) تضعیف موقعیت اقتصادی و اجتماعی کارگران اگر با بی‌حقوقی سیاسی توأم گردد دیگر نورعلی‌نور می‌شود. ویلیام تب درست می‌گوید که: "در حقیقت هرکجا که دموکراسی محدودتر باشد وضعیت کارگران نیز بدتر است". (۲۱) تردیدی نیست که عواملی که بر شمردیم اثرات بسیار نامساعدی بر سازمان‌یابی کارگری بر جای می‌گذارد. فشار بی‌کاری موقعیت ضعیف بخش‌های وسیعی از کارگران مخصوصاً در سازمان‌یابی نسل جوان کارگران کارگاه‌های کوچک و کارگران فعلی را نهادی می‌کند. از طرف دیگر موقعیت شکننده غالب کارگران، قراردادهای موقت کار، عدم ممنوعیت کار کودکان، اولاً بی‌کاری را دایمی می‌کند و ثانیاً تاثیر کاملاً منفی بر سازمان‌یابی کارگران بر جای می‌گذارد.

۴) گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان‌یافته. در ایران، از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که به شکل‌های مستقل و مؤثر کارگران ضربه‌ای مرگبار وارد کرد) به بعد، ما عملاً شکل‌های کارگری مستقل و مؤثری نداشته‌ایم. فضای تنفسی چهارساله دوره انقلاب، هرچند دوره انفجار سازمان‌یابی کارگری بود، ولی کوتاه‌تر و پراکنده‌تر از آن بود که بتواند اثرات عمیقی در دوره بعدی بگذارد. در نتیجه، یک گسست عملاً پنجاه‌ساله، هر نوع تجربه و سنت اتحادیه‌ای و تشکیلات کارگری را در مقیاس بزرگ در کشور ما بی‌معنا کرده است. بنابراین

شمار کسانی که تجربه کار اتحادیه‌ای طولانی داشته باشند، در میان کارگران ما بسیار اندک است. حتی آن‌هایی که شخصاً تجربه‌ای از دوره انقلاب دارند، اکنون نه تنها اقلیت ناچیزی محسوب می‌شوند، بلکه معمولاً درک روشنی از کار سازمان‌یابی کارگری ندارند. زیرا خود دوره انقلاب، درحقیقت، دوره‌ای بود که فعالان کارگری و حتی رهبران سیاسی چپ به چیزی که فکر نمی‌کردند یک استراتژی سازمان‌یابی کارگری بود. بنابراین، فعالان کارگری ما به لحاظ آگاهی از منطق کار سازمان‌یابی و طبعاً سازمان‌یابی معطوف به هم‌بستگی طبقاتی، درک ضعیفی دارند. و این یکی از بزرگترین ضعف‌های جنبش کارگری ماست که اگر برای از بین بردن آن نیروی لازم گذاشته نشود، احتمالاً در فضای بازی که ممکن است در نتیجه بحران جمهوری اسلامی و یا حتی سرنگونی آن پیش بیاید، فعالان ما بازهم، برای چندمین بار، کار را از صفر شروع خواهند کرد.

۵) ضعف جنبش چپ کارگری. چپ ایران در پنجاه سال اخیر (یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به این سو) غالباً نه تجربه‌ای از جنبش توده‌ای کارگری داشته و نه حتی ضرورت سازمان‌یابی کارگران حول خواست‌های خودشان را می‌فهمیده است. چپ ایران معمولاً "انقلابی‌گری" را در معنای شورش‌گری می‌فهمیده و در هر حال همیشه آن را بر کار بنیادی سوسیالیستی و کارگری مقدم می‌دانسته است و حداکثر سازمان‌دهی کارگری را برای برانداختن استبداد یا مصالحی برای ساختن یک حزب کمونیست (از آن نوعی که باید مرکز همه عالم باشد) تلقی می‌کرده است. چپ ایران از یک رشته داده‌های عینی مربوط به ضعف جنبش کارگری آن‌طور که رفیق شهید مسعود احمدزاده توضیح می‌دهد: "در این‌جا از جنبش‌های توده‌ای خودبه‌خودی آن‌چنان که باید اثری نیست؛ و اگر هم هست چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی و چه از نظر وسعت، پراکنده و محدودند. در این‌جا اثری از تشکل طبقاتی و تشکیلات کارگری نیست به‌طور کلی توده کارگر در هیچ‌گونه جریان مبارزاتی قرار ندارد. و اگر در میان کارگران عناصر آگاهی پیدا شوند که محافل کوچکی از خود تشکیل دهند؛ خود این‌ها نیز عملاً امکان تبلیغ و ترویج کار توده‌ای را ندارند.

در حقیقت عدم وجود جنبش‌های خودبه‌خودی وسیع و شرایط سخت پلیسی که بی‌شک با یک‌دیگر ارتباط ناگسستگی دارند کارگران را عملاً از هرگونه مبارزه و فکر مبارزه سیاسی دور کرده، کارگران را فاقد تجربه مبارزاتی تشکل طبقاتی و حتی آگاهی تردیونیونی کرده است ... در آن‌جا که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب می‌شود. طبیعی است که توده کارگر بیش‌تر از مبارزه سیاسی دور گردد زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به پی‌گیری، تشکل و انضباط‌پذیری دائمی، احتیاج به آگاهی و فداکاری دارد. در شرایطی که کارگر ناگزیر در بند آب و نان خویش است، کارگر نه امکان پذیرش مبارزه سیاسی را دارد و نه آن را می‌پذیرد." (۲۲) به‌موتور کوچک به‌عنوان سوژه و عامل حرکت موتور بزرگ می‌رسد. در این دیدگاه مبارزه بر بستر خواست‌های بی‌واسطه نیست که به ارتقاء آگاهی کارگران منجر می‌شود، بلکه از راه تزریق انگیزه و تهییج عامل پیشاهنگ است که کارگران به مبارزه سیاسی رو می‌آورند.

و به‌نظر ما هنوز هم یعنی از مقطع انقلاب به بعد منطق سازمان‌یابی کارگری (به‌عنوان یک کار حیاتی که فی‌نفسه ضرورت دارد) برای غالب فعالان چپ ما جا نیفتاده است. برخی از این انحرافات که امر سازمان‌یابی کارگران را مختل می‌کرده‌اند به‌قرار زیر است:

۱- استقلال مبارزه اقتصادی و ظرف آن یعنی از جمله تشکل اتحادیه‌ای به عنوان یک سطح و عرصه مستقل تا مدت‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شده است و آن را "امر تاکتیکی" و منوط به "وضعیت معین جنبش کارگری" و یا به "دوران ابتدایی تکامل سرمایه‌داری" می‌داند، نظریه پردازان حزب کمونیست کارگری این تز را چنین بیان می‌کنند: "نوع سازمان‌دهی غیرحزبی طبقه یک امر مشخص تاکتیکی است و پاسخ به این سؤال، که در هر شرایطی وظیفه کمونیست‌ها سازمان‌دهی چه نوع تشکل غیرحزبی است، به وضعیت معین جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی در آن شرایط باز می‌گردد... چنان که می‌بینید، رزمندگان بخشی از گفته‌های لینن در باره نقش تاریخی اتحادیه‌ها در سیر تکامل جنبش کارگری را از متن بحث جدا کرده و پس از تغییرات "لازم"، به مثابه یک حکم کلی و عام که در مورد وضعیت امروز ایران نیز صادق است، در قطعنامه خود نقل کرده است. به نحوی که گویی جنبش کارگری ایران در دوران ابتدایی تکامل سرمایه‌داری به سر می‌برد و اگر تکامل تاریخی جنبش کارگری بدون اتحادیه‌ها ممکن نبوده است، در ایران امروز نیز بدون ایجاد اتحادیه‌ها، جنبش کارگری به پیش نخواهد رفت. درست مانند کسی که چنین فکر کند که چون میمون تاریخاً پیش‌شرط تکامل انسان بوده است، پس برای هر نسل بشری نیز این امر صادق است" (۲۳) و یا هم اکنون نیز به طور ضمنی بدون پیوند با مبارزه سیاسی بدون مبارزه برای سرنگونی مورد تحقیر قرار می‌گیرد. مثلاً سازمان فدائیان اقلیت در عین مسخ نظرات ما این نگرش را چنین فرموله می‌کند: "راه کارگر" در همه عرصه‌ها شعارهای مستقیم انقلابی را طرد نموده و به سوی شعارها و درخواست‌های رفرمیستی روی آورده است. از جمله راه کارگر شعار آزادی اتحادیه را بدیل درخواست‌های انقلابی قرار داده است. راه کارگر که طالب رفرم، یعنی اصلاحات ناچیز در نظم موجود است آزادی اتحادیه را با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مرتبط نمی‌داند، بلکه از کارگران می‌خواهد که آزادی اتحادیه را از رژیم جمهوری اسلامی طلب کنند" (۲۴)

۲- مبارزه برای سازمان‌یابی اتحادیه‌ای تحت شرایط سرکوب ناممکن تلقی می‌شود و یا به بعد از سرنگونی حواله داده می‌شود. اقلیت این نظر را صریحاً چنین بیان می‌کند: "بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی... اتحادیه ممکن نیست" (۲۵) یا به فرض تکوین اتحادیه، آن را محصول نه "تحمیل" کارگران بلکه "تحمل" رژیم‌ها می‌داند. و یا در بهترین حالت آن‌ها را نهادهای زرد تلقی می‌کند. مثلاً دفترهای کارگری سوسیالیستی در سرمقاله نشریه خود می‌نویسد: "تحت سلطه" رژیم در ایران "هرگز تشکل مستقل کارگری" شکل نخواهد گرفت. هر نوع تشکل مستقل، هر سندیکای توده‌ای، در چارچوب رژیم "زرد" خواهد بود. (۲۶)

۳- مسیر شکل‌گیری سازمان‌یابی را برمبنای مدل "آسیاب به نوبت" می‌فهمد. یعنی یک راه از مسیرهای موجود را ایده‌آلیزه می‌کند. طبق این دیدگاه سازمان‌یابی حتماً باید اول در کارخانه بعد در منطقه و بعد در سطح سراسری صورت پذیرد. در این دیدگاه هرگونه ابتکار و مسیرهای دیگر نادیده گرفته می‌شود. نمونه‌های تیبیک این دیدگاه را می‌توانید در مقاله جلیل محمودی به نام جنبش کارگری ایران: پرجوش اما پراکنده و مقاله پیمان صنعتکار در مجموعه مقالات کارمزد مشاهده کنید. مثلاً جلیل محمدی می‌گوید "کسی که می‌نویسد: تشکل سراسری کارگران باید از بالا ایجاد شود، نه فقط به این خاطر گزافه می‌گوید که چنین کاری با سرکوب خونین رژیم روبه‌رو می‌گردد بلکه چنین تشکلی - اگر هم به فرض محال پدید آید - برای کارگران همان قدر بیگانه است که هر سازمان دولتی دیگری. کارگران از اقداماتی که بر فراز سر آنان انجام گیرد، تجربه و خاطرات

ناخوشایندی دارند و از آن تشکل‌ها استقبال نخواهند کرد." (۲۷) در این نوشته نویسنده برپایی تشکل سراسری از طریق "بالا" را مکانیکی و فیزیکی فهمیده است. در این برداشت از مسئله به جای تلاش کارگران پیشرو برای برپایی تشکل سراسری گویا قرار است چند چتر باز "خارج" از جنبش کارگری در میان کارگران پیاده شوند و برای آن‌ها تشکل سراسری به پا کنند.

در چنین فضایی و بر بستر چنین انحرافات فکری‌ای معلوم است که چپ اگر برای سازمان‌یابی کارگری "بارخاطر" نباشد. معمولاً "پارشاطر" نبوده است و نیست.

فصل دوم

عوامل مساعد برای سازمان‌یابی کارگران

در مقابل عوامل یادشده (که تاکنون کارسازمان‌یابی کارگران را دشوار می‌ساخته‌اند) عواملی وجود دارند که امر سازمان‌یابی کارگران را مساعد می‌سازند که می‌توانیم آن‌ها را نیز در زیر سه عنوان اصلی طبقه‌بندی کنیم:

۱- شرایط مساعد سیاسی،

۲- شرایط مساعد اقتصادی،

۳- وضعیت انفجاری مردم و جنبش کارگری درباره هر کدام توضیح می‌دهیم.

شرایط مساعد سیاسی برای سازمان‌یابی سراسری

در این محور به جنبه‌های مختلف شرایط مساعد سیاسی مخصوصاً به بحران عمومی جمهوری اسلامی اشاره خواهیم کرد.

۱) بحران عمومی جمهوری اسلامی شرایطی به وجود آورده است که رژیم نمی‌تواند به آسانی گذشته به سرکوب تشکل‌های مستقل کارگری بپردازد. این بحران قبل از هر چیز خود را در بحران مشروعیت نشان می‌دهد. اگر تلویحاً مشروعیت را حقی که شایسته حاکمیت و پذیرش آن توسط مردم بدانیم با قاطعیت می‌توانیم اعلام کنیم که رژیم اسلامی یکی از غیرمشروع‌ترین نظام‌های سیاسی دنیا است که در چهار فراندم میلیونی با "نه بزرگ" مردم مواجه بوده است. در خیلی از کشورهای دنیا رژیم‌هایی وجود دارند که با عدم مشروعیت مواجه‌اند. در ایران

ما فقط نه با عدم مشروعیت بلکه با بیان و بروز علنی آن در مقیاس وسیع روبرو هستیم. وضعیت سیاسی ایران شبیه آن چیزی است که گرامشی از آن به عنوان "بحران سلطه" نام می‌برد. او می‌گوید: "اگر طبقه حاکمی از حمایت و وفاق (توده‌ها) برخوردار نباشد، یعنی نقش "رهبری و هدایت‌کننده" خود را از دست داده و صرفاً در حکم طبقه "غالب" و تنها به اعتبار اعمال قدرت قهریه (برمسند قدرت باقی مانده باشد) این دقیقاً به آن معنا است که توده‌های وسیع مردم از ایدئولوژی‌های سنتی خود بریده‌اند و باورهای دیروزی را دیگر باور ندارند. سرشت این بحران دقیقاً در این واقعیت نهفته است که (نظام) کهن در حال احتضار و (نظام) جدید هنوز توان تولد یافتن رانیافته است. در این دوران گذار، عوارض گوناگونی از احتضار چهره برمی‌تابد... مساله به این شرح است: آیا می‌توان شکافی، به عمق آنچه که در سال‌های بعد از جنگ، میان توده‌های مردم و ایدئولوژی حاکم به وجود آمد را تنها با اعمال قهر "درمان کرد" و مانع بروز و رشد ایدئولوژی‌های تازه شد؟ آیا، در این دوران گذار، اگر راه حل طبیعی و تاریخی بحران مسدود شود، بحران با احیای نظام کهن فرجام خواهد گرفت؟" (۲۸)

این به چالش طلبیدن مشروعیت نظام اولاً در کارکرد دستگاه سرکوب آن اختلال ایجاد می‌کند و ثانیاً اراده واحد در پاره‌ای موارد در میان بالایی‌ها را مختل می‌سازد. البته سرکوب همچنان ادامه دارد و تا جمهوری اسلامی پابرجاست وجود خواهد داشت. اما برانگیختگی عمومی مردم علیه رژیم و آشفتگی درونی هیأت حاکمه دیگر نمی‌گذارد مثل گذشته هر تلاشی برای تشکل مستقل را بی‌سروصدا خاموش کنند. در همین رابطه باید به یاد داشته باشیم که یکی از علل قوی‌تر شدن موقعیت "کانون نویسندگان" این بود که وقتی آغاز موجودیت (مجدد) خود را از طریق "ما نویسنده‌ایم" اعلام کرد، دستگاه امنیتی رژیم با تمام نیرو برای سرکوباش بسیج شد، اما همین تمرکز نیروی دشمن روی سرکوب "کانون" موقعیت آن را مستحکم کرد و مخصوصاً بعد از قتل‌های زنجیره‌ای "کانون" عملاً موقعیتی به دست آورد که قبلاً تصور ناپذیر و پیش‌بینی ناپذیر بود. تکوین چنین موقعیتی برای "کانون نویسندگان" صرفاً از مبارزه شجاعانه و دلیرانه اعضای آن سرچشمه نمی‌گیرد بلکه از مجموعه شرایطی نشأت می‌گیرد که آن را نمی‌توان تنها با یک عامل در این جا (مبارزه کانون نویسندگان) توضیح داد. بنابراین عدم کارایی سرکوب، زمینه‌های مساعدی برای فعالیت مجدد کانون فراهم کرد، مبارزه کانون و مجموعه حرکات توده مردم نیز اختلال هرچه بیشتری در دستگاه سرکوب رژیم ایجاد کرد. در همین دوران ما با تلاش‌های دیگری نظیر کانون معلمان نیز مواجه بوده‌ایم که بستر مساعد سازمان‌یابی را مورد تاکید قرار می‌دهد. در این شرایط اگر تلاش‌های سنجیده‌ای برای ایجاد تشکل‌های مستقل و مؤثر آغاز شود، علی‌رغم همه مشکلات احتمالی، می‌تواند به ثمر برسد و مخصوصاً توجه و حمایت کارگران را به خود جلب کند. درواقع، در شرایط کنونی اگر یک حرکت قابل توجه برای سازمان‌یابی مستقل کارگری آغاز شود، سرکوب آن از طرف رژیم می‌تواند آن را در مقیاس ملی (و حتی بین‌المللی) مطرح سازد و بنابراین فعالان کارگری را به طرف آن جذب کند و آن را (حتی به صورت سمبولیک هم که شده) به پرچم تشکل مستقل تبدیل کند. بازهم تکرار می‌کنیم که همان شرایطی که رژیم را ناگزیر کرده که حالا نتواند "کانون نویسندگان" را سرکوب کند، درمورد تشکل مستقل کارگری نیز می‌تواند کارساز باشد.

(۲) با ادغام دستگاه دین با دستگاه دولت و تسلط اولی بر دومی، و با غارت اموال دولتی توسط طبقه سیاسی حاکم، مخصوصاً با "ثروت‌های بادآورده" که آقازاده‌ها یک شبه به آن دست پیدا می‌کردند، و بلاخره با کاهش و

نوسان قیمت نفت امکان استفاده از گفتمان‌های ایدئولوژیک نظیر "امت اسلامی" که خصلت سازش طبقاتی داشتند رو به زوال گذاشته است. در شرایطی که بنیاد مستضعفان به بزرگ‌ترین تراست خاورمیانه و به بنیاد مستکبرین تبدیل می‌شود، در شرایطی که بخشی از طرفداران اسلام به ثروت‌های افسانه‌ای دست می‌یابند و بخش دیگری از آن‌ها به مدت سه تا پانزده ماه حقوق دریافت نمی‌کنند خصلت کورپراتیستی رژیم حاکم رو به زوال می‌رود و تمایز طبقاتی شفاف‌تر می‌شود. شکست ارگان‌های کارگری رژیم اسلامی در سازمان‌دهی ایدئولوژیک کارگران و تجدید آرایش آن‌ها برمدار فعالیت صنفی یا به عبارت دیگر ظاهر شدن خانه کارگر در نقش اتحادیه کارگری در ایران این واقعیت را به خوبی بازتاب می‌دهد. تغییر موضع خانه کارگر در دوره بعد از دوم خرداد، بیش از آن که ناشی از موضع محکم و قدرت ابتکار آن باشد ناشی از بحران سازمان‌دهی ایدئولوژیک کارگران باید تلقی شود. این بحران خود جزئی از بحران عمومی ایدئولوژی رژیم و از بحران هویت عمومی - سیاسی آن ناشی می‌شود. این بحران زمینه مساعدی برای فعالیت اتحادیه‌ای محسوب می‌شود و یکی از موانع پیشروی کارگران برداشته شده است. البته بحران رژیم و زمینه مساعد ناشی از آن به معنای شکل‌گیری خودبه‌خودی سازمان‌یابی کارگران نباید فهمیده شود. این امر ابزارهای لازم دارد که در فصل دیگر به آن خواهیم پرداخت.

شرایط مساعد اقتصادی و اجتماعی برای سازمانیابی کارگران

در این محور از بحث به عوامل کم اثر شدن درآمد نفت در اقتصاد ایران، جهت سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی، محدود شدن افق تحرک طبقاتی از طریق تحصیلات و کسب دانش، شمار وسیع جمعیت جوان در حال تحصیل می‌پردازیم.

۱) کم اثر شدن درآمد نفت در اقتصاد ایران. با افزایش جهشی جمعیت کشور در دو دهه گذشته و هم‌چنین با از هم پاشیدن اقتصاد ایران در جهنم یک استبداد تاریک‌اندیش و انگل پرور، دیگر در مقایسه با نیازهای اقتصادی ایران نمی‌تواند عامل خیلی مهمی باشد. اصولاً، همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، رانت نفتی را باید با نسبت آن به تولید ناخالص ملی، و نیز جمعیت کشور و سطح زندگی آن‌ها و نوسانات قیمت آن در بازار جهانی، مورد ارزیابی قرار داد. تا آن‌جا که به عامل نوسانات قیمت نفت برمی‌گردد کاهش آن می‌تواند دامنه مانورهای رژیم اسلامی را محدودتر کند. در این رابطه اظهارات دری نجف‌آبادی رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شورای اسلامی روشن‌گر است او می‌گوید: "مبنای برنامه‌هایی که به مجلس در اواخر دوره اول و دوم تقدیم شد با توجه به ۱۲۰ میلیارد دلار درآمد نفت تهیه شده بود و تصویب این مبلغ به صورت واقعی و مبتنی بر بررسی‌های کارشناسی لازم نبود و این که آیا درآمدهای ما در طول برنامه ۱۲۰ میلیارد دلاری هر سال ۲۴ میلیارد خواهد بود یا نه؟ این مساله با شیر یا خط کردن تصمیم‌گیری شد... قطعاً هر گونه برنامه‌ریزی بعدی باید با توجه به ارزیابی دقیق و روشن از برنامه اول انجام شود و در غیر این صورت اگر آن تجزیه و تحلیل نکنیم پیداست که نمی‌توانیم نسبت به برنامه دوم هم نظری صائب و قاطع داشته باشیم. برای مثال باید دید که در برنامه اول استراتژی‌های صنعتی چه بوده و چگونه باید تحقق و ادامه پیدا می‌کرده است؟ آیا به همان نحو که پیش بینی شده ادامه یافته یا نه؟ متأسفانه همه استراتژی‌هایی که در برنامه اول مورد نظر بوده و پیش‌بینی شده به معنای واقعی کلمه تحقق پیدا نکرده است." (۲۹)

هر قدر مشکلات اقتصادی ایران بزرگ‌تر می‌شود، درآمد نفت به عنوان یک اهرم اقتصادی کم‌اثرتر می‌گردد. در مجموع کاهش بهای نفت و محدود شدن و شاید ناممکن شدن استقراض از کشورهای خارجی یا نهادهای بین‌المللی و بازپرداخت بدهی‌های سالانه از درآمدهای ارزی اثرات معینی بر سیاست‌های رژیم می‌گذارد و شرایط بقای رژیم را نامساعد می‌سازد. اما کم‌اثر شدن عامل درآمد نفتی، ناگزیر دولت و طبقه سرمایه‌دار را متوجه الزامات سازمان‌دهی یک اقتصاد غیر نفتی می‌سازد و در این جا یک سلسله مسائل مطرح می‌گردد: اولاً دولت دیگر نمی‌تواند بخشی از مزد و حقوق بگیران را رشوه خور بکند و از مجموعه طبقه کارگر جدا سازد. تصادفی نیست که اکنون آهنگ رشد کارکنان بخش عمومی در ایران آشکارا کند شده و حتی در حوزه‌هایی کاملاً متوقف شده است و نیز درآمد واقعی کارکنان این بخش در مجموع سقوط کرده است. تاجایی که حتی در نیروهای مسلح که راضی نگه داشتن‌شان برای رژیم اهمیت حیاتی دارد، وضع معیشتی افراد چنان پایین است که بخشی از آن‌ها ناگزیرند به شغل‌های دوم و سوم نیز متوسل شوند. نگاهی به آمارهای رسمی در این زمینه روشن‌گر است، مثلاً: "نسبت مزد و حقوق بگیران بخش عمومی که تا سال ۱۳۶۵ روبه افزایش داشته و از ۷/۹ درصد در سال ۱۳۴۵ به ۱۹ درصد در سال ۱۳۵۵ و ۳۱/۴ درصد در سال ۱۳۶۵ رسیده، پس از آن رو به کاهش گذاشت و به ۲۹/۲ درصد در سال ۱۳۷۵ رسیده است." (۳۰) ثانیاً جهت‌گیری عمومی کلی طبقه بورژوا به طرف اقتصاد مستقل از نفت قطعی‌تر می‌گردد و ناگزیر روی تولید که قاعدتاً در تحلیل‌نهایی اشتغال‌زاست و وزن کارگران را بالا می‌برد، اثر می‌گذارد. البته باید توجه داشت که این گرایش در تحلیل درازمدت معنا دارد و نه ضرورتاً در کوتاه مدت. زیرا در کوتاه مدت معلوم نیست که با وجود رژیمی مانند جمهوری اسلامی جهت‌گیری قاطعی به طرف اقتصاد مستقل از نفت امکان‌پذیر باشد (یا بهتر است بگوئیم که معلوم است که چنین چیزی امکان‌ناپذیر است). این گرایش در دوره رفسنجانی شروع شد هرچند در شکل ابتر و مسخ شده آن. ابراهیم رزاقی اثرات کاهش نقش نفت و جهت‌گیری به طرف تولید و استفاده سرمایه‌داران از امکانات دولتی و ارز را در دوران تعدیل اقتصادی به روشنی چنین بیان کرده است: "... بهای نفت ۳۰ تا ۴۰ درصد کاهش یافته و از سوی دیگر ما نه تنها قادر به استقراض مجدد نیستیم بلکه همه ساله باید مبلغ قابل توجهی از درآمدهای ارزی خود را صرف بازپرداخت اصل و فرع بدهی‌های خود کنیم. افزایش قیمت دلار و یا افزایش قیمت‌ها نیز در شرایط فعلی امکان‌پذیر نیست و ممکن است باعث تنش‌های سیاسی و اجتماعی شود... سیاست‌های متخذه پس از جنگ حتی منجر به خصوصی‌سازی به معنای واقعی نشد چون در ایران قدرت اصلی اقتصادی و نقدینگی در اختیار سرمایه‌داران دلال و به اصطلاح بازار است و آن‌ها به دنبال سرمایه‌گذاری پر سود و استفاده از امکانات تسهیلات دولتی (رانت‌جویی) هستند... در دوره موسوم به سازندگی متأسفانه دوباره ما با رشد سرمایه‌داری روبرو شدیم که در کنار آن دوباره عده‌ای ثروتمندتر شدند و با روی آوردن به زندگی تجملی و پر مصرف سبب کم‌رنگ شدن عدالت اجتماعی شدند... صدور موافقت‌های اصولی پی‌درپی دوره‌های پیشین نیز در در رکود فعلی موثر است این مساله از عوامل مهم افزایش تولید بدون در نظر گرفتن تقاضا بوده و در نتیجه رکود اقتصادی است. اما از سویی بسیاری از افرادی که به دنبال احداث کارخانه بودند در حقیقت در پی ارز و امکانات تسهیلات دولتی بوده و دغدغه تولید نداشتند..." (۳۱) ثالثاً کم‌اثر شدن درآمد نفت باعث می‌گردد که تعهدات اجتماعی دولت نیز کاهش یابد و البته با آهنگی بسیار تندتر از کم‌شدن درآمد نفت. تصادفی نیست که هم اکنون

دولت در بسیاری از حوزه‌ها خود را از تعهدات اجتماعی تا کنونی آزاد اعلام می‌کند و در آینده نزدیک احتمالاً بسیاری از سوبسیدهای پایه نیز حذف خواهند شد. ما قبلاً در اثر اجرای سیاست تعدیل اقتصادی شاهد حذف سوبسید کالاهای غیر اساسی و برخی کالاهای اساسی نظیر مرغ، تخم مرغ و... بوده‌ایم. هم اکنون زمزمه‌های حذف برخی از این اقلام نیز دوباره شنیده می‌شود. کافیتست در این رابطه به طرح پیشنهادی دولت به مجلس که از شور اول گذشت و حاوی نکات روشننگری در حذف تعهدات اجتماعی دولت است اشاره کنیم. این طرح که با انگیزه "هدفمند کردن یارانه‌ها"، "مصرف بی‌رویه و رشد غیرممتعارف مصرف کالاهای از سوی خانوارها"، جلوگیری از "فساد اقتصادی و قاچاق کالاهای" و ممانعت از "پرداخت یارانه به همه مردم" و در نهایت به خاطر افزایش درآمد و کل بودجه عمومی در دستور کار دولت قرار گرفته است در قدم‌های اول به نظر می‌رسد یارانه‌های بخش انرژی، آرد و دارو را حذف کند. دکتر مهدی عسلی رئیس دفتر اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در همایش هدفمند کردن یارانه‌ها گفت: "در حال حاضر تنها یارانه پرداختی به حامل‌های انرژی ۱۲ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد این در حالی است که بودجه عمومی کشور ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی است و اگر دولت تنها یارانه پرداختی به این بخش را حذف کند، سالانه ۱۲ درصد به درآمد و کل بودجه عمومی افزوده خواهد شد" (۳۲) البته در این همایش بحث صرفاً به حذف یارانه در بخش انرژی محدود نبوده و آرد و دارو را نیز شامل می‌شده است. اجرای این سیاست‌ها عوارض و پی‌آمدهای دارد که زمینه‌های مساعدی برای حرکت‌های زحمت‌کشان برای دفاع از حق حیاتشان فراهم می‌سازد. در واقع در سال‌های اولیه دهه ۱۳۷۰، سیاست تعدیل اقتصادی دولت رفسنجانی باعث برانگیخته شدن حرکت‌های توده‌ای تهی‌دستان در بسیاری از شهرهای بزرگ شد که رژیم از ترس عواقب سیاسی، پاره‌ای از اقدامات مربوط به آن سیاست را به حالت تعلیق درآورد. اما این تعلیق نمی‌تواند بیش از حد طولانی شود.

۲) جهت سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی، بنابه تمام قراین تعقیب همان "برنامه تعدیل اقتصادی" است و هم‌چنان هم خواهد ماند و زیرا اولاً رژیم ناگزیر است هزینه‌های‌اش را کاهش بدهد و چون استبداد مذهبی ذاتاً رژیم بسیار پرهزینه‌ای است و نمی‌تواند هزینه‌های حکومت کردن را کاهش بدهد (وگرنه شکننده‌تر می‌گردد) بنابراین آسان‌ترین کار این است و این خواهد بود که هزینه‌های اجتماعی‌اش را تا حد امکان حذف کند. ثانیاً فضای بین‌المللی در جهت تقویت این گرایش است و اگر توجه داشته باشیم چیرگی نئولیبرالیسم در مقیاس جهانی چنان است که تمامی دولت‌ها را زیر فشار قرار می‌دهد. ثالثاً در مقابل این گرایش نیروی مخالفی که بتواند هم وزن قابل توجهی داشته باشد و هم پلانقرم منسجمی وجود ندارد که به عنوان وزنه‌ای کند کننده عمل کند. تصادفی نیست که هم‌اکنون حرکت در این جهت به یکی از فصل‌های مشترک همه جناح‌های رژیم تبدیل شده است. اما سیاست "تعدیل اقتصادی" وقتی در جمهوری اسلامی به اجرا درمی‌آید، با هر آهنگی که پیش برود و هر کسی که هدایت کننده آن باشد، مختصاتی پیدا می‌کند که توجه به آن‌ها اهمیت دارد. در واقع تعدیل اقتصادی نمی‌تواند همان خطوط "برنامه انطباق ساختاری" معروف صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را داشته باشد. آن برنامه برای رژیم‌های اسلامی، از جهاتی خطرناک است. پس بعضی از خطوط آن اجرا و بعضی اجرا نخواهد شد و بسیاری به نحوی دیگر اجرا خواهد شد و در مجموع، آشی که توسط جمهوری اسلامی پخته می‌شود، نقاط مثبت (بسیار ناچیزی را که در اصل طرح می‌توانست برای ایران امروز دربر داشته

باشد) آن را نخواهد داشت و در عوض بدترین مشخصات یک اقتصاد بازار (یا بهتر بگوئیم: "بازاری") و یک سیاست ایدئولوژیک استبدادی را در خود جمع خواهد کرد. مثلاً مسلم است که اولاً کنترل دولت بر نرخ ارز کاملاً کنار گذاشته نخواهد شد. زیرا بورژوازی ممتاز در این کنترل منافع بسیار مهمی دارد. ثانیاً بخش ولایی اقتصاد (که نه دولتی است و نه خصوصی) یعنی بنیادهای پر قدرتی که زیر کنترل دستگاه ولایت قرار دارند) از بنیاد مستضعفان گرفته تا آستان قدس رضوی) دست نخورده یا تقریباً دست نخورده باقی خواهند ماند تا قدرت مانور رهبری از لحاظ مالی حفظ شود. ثالثاً در افق های مشهور کنونی گشایش چشم گیری در افزایش صادرات غیر نفتی صورت نخواهد گرفت، زیرا لازمه این کار، تغییراتی اساسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی است که عملی شدن اش کار آسانی نیست و رژیم را شکننده تر می کند. به علاوه اولویت دولت در صادرات غیرنفتی نیز اکنون بنا به اعتراف وزیر بازرگانی با شکست مواجه شده است. محمد شریعتمداری وزیر بازرگانی در این باره می گوید: "در گذشته توسعه صنعت فرش، محصول کشاورزی، پسته را به عنوان اولویت در صادرات غیرنفتی در دستور کار قرار دادیم اما در سال های اخیر بررسی های محتوایی به عمل آمده اشتباه بودن این کار را ثابت کرد". (۳۳) شکست در صادرات غیرنفتی البته به معنای این نیست که در سال های گذشته میانگین آن اصلاً رشد نداشته است. در دوره ۶ ساله ۵۷-۱۳۵۲ میانگین صادرات کالاهای غیر نفتی ۳/۲ درصد بوده و در دوره ۶۷-۱۳۵۸ با اندکی افزایش به ۴/۴۳ درصد رسیده، در دوره ۵ سال ۷۲-۱۳۶۸ با افزایش بیشتر به ۱۴/۵۹ درصد و در ۲۱ سال ۷۲-۱۳۵۲ به حدود ۶/۵ درصد رسیده است. رابعاً قطعاً خصوصی سازی (بنگاه های زیر کنترل دولت) در هر حال پیش خواهد رفت و اخراج های کارگری را به دنبال خواهد داشت و بلعیده شدن این بنگاه ها و ثروت ها را به وسیله تمام یا بخشی از بورژوازی ممتاز (بسته به این که ائتلاف ها چگونه باشد). خامساً حذف سوبسیدهای اجناس و خدمات اساسی در هر حال پیش خواهد رفت و شرایط معیشت مزد و حقوق بگیران و گل اقشار پائین جامعه را آسیب پذیرتر خواهد ساخت. سادساً رژیم ناگزیر خواهد شد تا حدی طرح های اشتغال زا را تقویت کند. و این هر چند بسیار کند و بسیار بد پیش خواهد رفت، ولی در هر حال، تا حدی پیش خواهد رفت و حتی دولت به طور ظاهری هم شده است تلاش خواهد کرد سیاست های تشویقی اتخاذ کند و تسهیلاتی برای سرمایه گذاران فراهم آورد. ولی الله افخمی مدیر عامل شهرک های صنعتی این سیاست تشویقی را چنین بیان کرده است: "در حال حاضر ۶۸۰۰ واحد تولیدی در ۲۶۰ شهرک صنعتی کشور فعال است. اکنون شش هزار طرح نیمه تمام در شهرک های صنعتی در حال اجراست که در صورت تامین اعتبار و راه اندازی این واحدها برای ۳۰ هزار نفر ایجاد شغل می شود... زمین عمران شده در شهرک های صنعتی به صورت ۳۰ درصد نقد و ۷۰ درصد اقساط ۳۰ ماهه واگذار می شود... سرمایه گذارانی که به توانند واحدهای صنعتی خود را زودتر از ۵ / ۲ سال راه اندازی کنند از امتیازات خاصی برخوردار خواهند شد... شرکت شهرک های صنعتی، برای افراد دارای مهارت و کم سرمایه، اقدام به ایجاد کارگاه های کوچک صنعتی به صورت اجاره به شرط تملیک یا فروش کرده است." (۳۴) اما اثرات این جهت گیری اقتصادی روی سازمان یابی کارگری این خواهد بود که اولاً در مجموع وضع کارگران کارگاه های بزرگ (مستقیم یا غیرمستقیم) وابسته به دولت، بدتر خواهد شد و بنابراین آن ها را ناگزیر خواهد کرد که از افق های محدود کارگاهی فراتر بروند و به منافع عمومی کارگران توجه بیشتری داشته باشند که این نمی تواند زمینه مساعدی برای سازمان یابی مستقل و مؤثر فراهم بیاورد. ثانیاً بقایای "مجمع

عمومی" برچیده خواهد شد و هرچه بیشتر تشکل‌های کارگری وابسته رژیم به آرایش اتحادیه‌ای روی خواهند گرفت و بنابراین از قدرت مانورشان نیز خواه‌ناخواه کاسته خواهد شد. این امر فضای مجازی فراهم می‌سازد که سازمان‌یابی اتحادیه‌ای بیش از هر زمان دیگر امکان تحقق پیدا می‌کند. ثالثاً وضع کارگران کارگاه‌های کوچک اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد. زیرا با این جهت‌گیری اقتصادی رژیم، قانون کار موجود معنای خود را از دست می‌دهد و هر سرمایه‌گذاری جدید بیشتر روی کارگاه‌های کوچک صورت خواهد گرفت. ناگزیری این جهت‌گیری در سمیناری که به مساله "نقش و جایگاه واحدهای کوچک صنعتی در توسعه اقتصادی" اختصاص داشت چنین تاکید شده است: "در ایران فردا سرمایه‌گذاری فعالیتی بسیار گران خواهد بود و این دلیلی برای توسعه صنایع کوچک در آینده خواهد بود" (۳۵) اگر دقت کنیم این اقدامات در مجموع شرایطی مساعدی برای سازمان‌یابی مستقل کارگری می‌توانند باشند.

۳) محدود شدن افق تحرک طبقاتی از طریق تحصیلات. در تاریخ معاصر ایران همیشه تحصیلات و مخصوصاً تحصیلات عالی وسیله‌ای برای ارتقاء موقعیت طبقاتی بوده است. در چهار-پنج دهه اخیر که فروپاشی مناسبات و ارزش‌های پیش سرمایه‌داری آهنگ شتاب بیش‌تری داشته است، این گرایش قوی‌تر بوده است. در واقع جامعه ما دوره‌ای انتقالی (انتقال از پیش سرمایه‌داری به سرمایه‌داری و غلبه قطعی آن) را از سر می‌گذرانده و به این لحاظ، نیم‌قرن اخیر تاریخ ایران را می‌توان دوره فورماتیو (دوره شکل‌گیری) نامید که به انبوهی از کادرها نیاز داشته که در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی، سیاسیو فرهنگی این انتقال را امکان‌پذیر سازند. این دوره انتقالی، به‌اضافه نقش مسلط دولت (و مخصوصاً دولت برخوردار از درآمد نفتی، در بخش بزرگی از این نیم‌قرن) کوشش قوی به تحصیلات برای دست یافتن به موقعیت‌های طبقاتی بالاتر را در میان خانواده‌های طبقات میانی جامعه دامن زده است. برای یک مقایسه کافی است مثلاً وضع دانشگاه رفته‌های هند را با ایران در نظر بگیرید، تا دریابید که یک دانشگاه رفته در ایران چقدر راحت‌تر می‌توانسته از تحرک طبقاتی عمومی برخوردار باشد و درآمدی غیرقابل مقایسه با یک دانشگاه رفته هندی به دست آورد. در هند که کیفیت تحصیلات عالی در تمام دوره مورد نظر از ایران بهتر بوده (کافی است توجه کنیم که حدود ۳۰ درصد دانشمندان "ناسا" هندی تبار هستند و همین نسبت از پزشکان در امریکا)، تحصیل کرده‌ها اگر در هند می‌ماندند، محال بوده به سطح زندگی قابل مقایسه با هم‌تایان خودشان در ایران دست‌یابند. بنابراین، آن‌ها معمولاً آینده‌شان را در مهاجرت به کشورهای غربی می‌دیدند و بسیاری از بهترین‌های‌شان مهاجرت می‌کرده‌اند اما در ایران قبل از انقلاب میزان مهاجران آن چنان قوی نبوده زیرا جامعه با دادن امتیازات زیاد، آن‌ها را جذب می‌کرده است. و مهاجرت بعد از انقلاب عمدتاً انگیزه‌های سیاسی- فرهنگی داشت. اما مساله این است که اکنون مدتی است افق تحرک طبقاتی از طریق تحصیلات آشکاراً محدودتر شده است. زیرا اولاً تحصیلات و مخصوصاً تحصیلات عالی طبقاتی‌تر شده است و بخش بزرگی از دانشجویان با پرداخت شهریه‌های نسبتاً سنگینی دارند تحصیل می‌کنند (چیزی که در بیست ساله آخر رژیم بسیار محدود بود). ثانیاً در نتیجه روندهایی که قبلاً اشاره کردم، استخدام جدید دولتی محدودتر و کم‌جاذبه‌تر شده است و دولت به عنوان استخدام‌کننده اصلی نیروهای تحصیل کرده، دیگر وسیله ارتقایی برای تحصیل کرده‌ها نیست. ثالثاً در نتیجه تورم شتابان و عدم تناسب افزایش درآمدهای حقوق‌بگیران با آن، پدیده حقوق‌بگیری به طور کلی (که در بخش بزرگی از قرن بیستم در ایران جاذبه داشت) جاذبه خود را از

دست داده است و وضع آن‌ها در برابر گران شدن بهای کالاها شکننده‌تر شده است. یک بررسی آماری در این رابطه نشان می‌دهد " با عنایت به حدود ۱۸ برابر شدن بهای کالاها و خدمات مصرفی از سال ۱۳۵۳ تا سال ۱۳۷۱ و تنها حدود ده برابر شدن حقوق اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها در سال ۱۳۷۳ که خود بیشترین افزایش را نسبت به دیگر مزد و حقوق بگیران داشته‌اند، شدت کاهش قدرت خرید مزد و حقوق بگیران تا حدی آشکار می‌شود. با توجه به نرخ بالای تورم در سال‌های ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و به ویژه سال ۱۳۷۴ با حدود ۵۰ درصد و افزایش تنها حدود ۲۰ درصد بر مزد و حقوق در سال ۱۳۷۵ بدتر شدن وضع مزد و حقوق بگیران را نسبت به گذشته می‌توان لمس کرد." (۳۶) رابعاً دوره فورماتيو (لااقل در سطح عمومی) تقریباً به پایان رسیده خامساً در نتیجه ضعف اقتصاد تولیدی و نیز زوال آشکار کار عملی و تحقیقاتی، تقاضا برای تحصیل کرده‌ها نیز (درمقایسه با گذشته) کاهش یافته است. نگاهی به میزان جذب متخصصان کشور در این رابطه جالب است: " کل نیروی متخصص کشور که در مقابل برنامه‌ریزی نیروی انسانی قرار دارند بالغ بر ۵ / ۱ میلیون نفر می‌شوند، که البته بسیاری از آنان شاغل هستند، تعدادی در جستجوی کار و تعدادی اصولاً خارج از بازار کار به سر می‌برند. در سال (۱۳۷۵) جمعیت شاغل متخصص (یا همان تقاضای نیروی متخصص) بالغ بر ۴ / ۱ میلیون نفر بوده‌اند و تعداد ۵۸۱۴۵ نفر از آنان جمعیت بیکار را تشکیل داده و بقیه که حدود ۴۰ هزار نفر می‌شوند اصولاً وارد بازار کار نشده‌اند." (۳۷) نتیجه این است که بخش قابل توجهی از تحصیل کرده‌ها، دیگر نمی‌توانند خودشان را جزو طبقه متوسط به حساب بیاورند و بسیاری از آن‌ها شروع کرده‌اند به دریافتن سرنوشت مشترکشان با کارگران و حتی با بیکاران. هم اکنون نرخ بیکاری در میان نیروی کار دارای آموزش عالی ۱۵/۲ درصد است و از " یک میلیون و ۸۸۵ هزار نفر نیوی کار دارای تحصیلات عالی که وارد بازار کار می‌شوند برای یک میلیون و ۵۵۹ هزار نفر از آن‌ها تقاضا وجود دارد" (۳۸) یا معاون وزیر بهداشت اعلام کرده است که: " ۳ هزار پزشک در ایران بیکارند." (۳۹) این کارگران را با عناصر مساعدی برای آگاهی طبقاتی و تاریخی و نیز سازمان‌یابی تجهیز می‌کند.

۴) شمار وسیع جمعیت جوان در حال تحصیل. فراموش نباید کرد که بیش از نیمی از جمعیت کشور مارا زیر بیست‌ساله‌ها تشکیل می‌دهند علیرضا مرنندی آمار این بخش از جمعیت را چنین اعلام کرده است: " اکنون ۵۴ درصد جمعیت کشور یعنی ۳۲ میلیون نفر افراد زیر ۲۰ سال تشکیل می‌دهند." (۴۰)

هم اکنون حدود یک سوم جمعیت کشور در حال تحصیل است. و بیش از یک میلیون از این‌ها مشغول تحصیلات عالی هستند و چند میلیون در مدارس متوسطه. این نیروی عظیم جوان، نیروی امید و سرنوشت جامعه ماست. مخصوصاً دانشجویان و دانش‌آموزان مدارس متوسطه می‌توانند نیروی روشنائی در روشنگری در جامعه ما باشند. این تحصیل کرده‌ها می‌توانند آگاهی طبقاتی و سازمان‌یابی طبقاتی - و به طریق اولی، سازمان‌یابی اقتصادی - را در میان زحمت‌کشان شتاب بدهند. این‌ها در شرایط امروز ایران از سه نظر نیروی بسیار کارسازی هستند: اولاً به دلیل تقابل با استعداد مذهبی به افق‌های سیاسی روی می‌آورند، ثانیاً به دلیل منطق سرمایه‌داری عموماً و سرمایه‌داری پیرامونی و بیمار ایران خصوصاً فرصت‌های مادی و اجتماعی درخشانی در پیش روی‌شان مشاهده نمی‌کنند و بنابراین نه تنها نیروی ضد استبداد، بلکه نیروی (بالقوة) ضد سرمایه‌داری هستند، ثالثاً می‌توانند حامل روشنائی و سازمان‌گری باشند، چون تحصیل کرده‌اند.

وضعیت انفجاری مردم و جنبش کارگری شرایط مساعدی برای سازمان‌یابی

در این محور بحث به عوامل نارضایی عمیق توده‌ای درمیان زنان و جوانان، کاهش نسبت کارگران غیرشهری و تازه به شهر آمده به کل شمار کارگران، گستردگی حرکت‌های کارگری اشاره می‌کنیم.

۱) نارضایی عمیق توده‌ای درمیان زنان و جوانان، یکی از پدیده‌های بسیار مهم سیاسی ایران امروز است که اهمیت آن در ایجاد شرایط مساعد برای سازمان‌یابی کارگری تاکنون غالباً نادیده گرفته شده است. در طبقه‌بندی کلیشه‌ای چپ ما مسائل این‌ها معمولاً تحت عنوان "مسائل دموکراتیک" قرار می‌گیرد و معنای "مسائل دموکراتیک" هم "مسائل بورژوازی" یا "غیرسوسیالیستی" فهمیده می‌شود. اما حقیقت این است که اکثریت عظیم زنان و جوانان یا خود نقداً کارگرند یا به خانواده کارگری تعلق دارند. بنابراین نارضایی این‌ها نمی‌تواند صرفاً علیه استبداد مذهبی باشد. در واقع اگر آن حرف معروف مارکس را - که می‌گوید انسان‌ها قبل از پرداختن به مسائل فلسفی و نظری باید نانی برای خوردن و لباسی برای پوشیدن و سرپناهی برای خوابیدن داشته باشند - فراموش نکنیم، درمی‌یابیم که این‌ها قبل از آن که مخالف رژیم استبدادی کنونی باشند به کائنات زحمت‌کشان تعلق دارند و زیر فشار مسایل ناشی از این دنیای رنج آلود است که به مخالفت با چیزی یا جانب‌داری از چیزی می‌پردازند. به علاوه هم‌زنان و هم جوانان غالباً جزو بخش برنشسته مزد و حقوق بگیران محسوب نمی‌شوند بلکه بخش‌های محروم طبقه کارگر را می‌سازند. اکثر این‌ها شاید هنوز رسماً کارگر نباشند ولی درست به همین دلیل، زیر کارگر و "زیر طبقه" اند. غالب زنان از اشتغال رسمی محروم‌اند ولی به صورت سیاه‌کار می‌کنند و معمولاً در کارگاه‌های کوچک یا انواع و اشکال گوناگون کارمزدی بسیار شکننده. با این که سهم اشتغال زنان در دوره دهساله ۶۵-۷۵ نسبت به دوره دهساله قبل از خود اندکی رشد داشته است معه‌ذا سهم اشتغال زنان نسبت به کل شاغلان کماکان از دوره شاه پائین‌تر است سهم کم اشتغال زنان به طور رسمی البته به معنای بیکاری زنان نباید فهمیده شود چرا که در ایران ما به قول دکتر محسن نظری با پدیده "نیروی محرکه مخفی در عرضه نیروی کار" مواجه‌ایم. او می‌گوید: "بنابراین نوعی نیروی محرکه مخفی در عرضه نیروی کار زنان وجود دارد که حتی با کاهش رشد جمعیت، به دلیل رشد سهم زنان در اشتغال و مشارکت آنان، بر عرضه نیروی کار در کشور می‌افزاید. اگر این نیروی محرکه مخفی در نظر گرفته نشود پیش‌بینی‌های مربوط به عرضه و تقاضای نیروی کار از دقت کافی برخوردار نخواهد بود." (۴۱) و غالب جوانان خیل عظیم بی‌کاران کشور را تشکیل می‌دهند و اگر کاری گیر بیاورند، معمولاً یا در کارگاه‌های کوچک است یا به انواع و اشکال مختلف جزیی از کار سیاه و محروم از هر نوع حق و حقوق. اشتباهی بزرگ‌تر از این برای چپ، قابل تصور نیست که زنان و جوانان را با بخش مرفه آن‌ها توضیح بدهد. تردیدی نیست که بیش از ۸۰ درصد زنان و جوانان جزو زحمت‌کشان‌اند (و در کشوری که بیش از نیمی از جمعیت زیر خط فقر زندگی می‌کنند، شاید ۸۰ درصد هم، رقم محافظه‌کارانه می‌باشد) و ریشه و پایه نارضایی عمیق و توده‌ای درمیان این‌ها، در شرایط زندگی و محرومیت مضاعف شان قرار دارد. البته بخش مرفه یا تحصیل کرده زنان و جوانان نقطه ضعف آن‌ها نیست. بلکه نقطه قوت‌شان است. زیرا این‌ها در شرایطی هستند که می‌توانند مسأله را در سطح بزرگ مطرح کنند و مصالح نظری و سازمان‌یابی برای زنان و جوانان فراهم آورند.

با این همه، این بخش‌های مرفه و تحصیل کرده، بیش از آن که اکثریت زنان یا جوانان را نمایندگی کنند، خودشان را نمایندگی می‌کنند. یعنی مسائل طبقاتی را در سایه قرار می‌دهند و صرفاً به محرومیت‌های حقوقی می‌پردازند که البته جای شگفتی ندارد. اما از طریق طرح همین محرومیت‌های حقوقی، فضای مساعد برای بیداری و سازمان‌یابی زنان و جوانان زحمت کش فراهم می‌آید. و فراموش نباید کرد که بیداری و سازمان‌یابی این‌ها یعنی یک زمین لرزه اجتماعی است که فضای پیکارهای طبقاتی را می‌تواند زیر و رو کند.

۲) کاهش نسبت کارگران غیرشهری‌ای تازه به شهر آمده به کل شمار کارگران. کارگران غیرشهری و یا تازه به شهر آمده معمولاً آمادگی زیادی برای سازمان‌یابی و مبارزه اقتصادی-صنفاً پی‌گیر ندارند در واقع، در مهاجرت‌های داخلی، نسل اول از روستا آمدگان مزدبگیر، معمولاً نیروی محافظه‌کاری هستند. در اواخر دهه‌چهل و تقریباً در سراسر دهه پنجاه، نقش این تزاروستا آمدگان در سکوت طبقه کارگر (تا آستانه انقلاب) و به خمینی و تاریکی پناه بردن بخش بزرگی از آن‌ها (با تکوین و گسترش انقلاب) کم نبود. اما اکنون هرچند هنوز آهنگ مهاجرت از روستا به شهر بالاست، ولی در حد سال‌های قبل نیست و به‌علاوه نسبت این‌ها به کل شمار کارگران آشکارا بسیار کمتر است. در واقع حالا بخش بزرگی از مزدبگیران ایران از نسل اول مهاجران نیستند و می‌شود گفت تا حدود زیادی افراد شهری شده هستند و بنابراین اولاً راه بازگشت به روستا به رویشان عملاً بسته شده است ثانیاً ساختار خانوادگی سنتی و روستایی را تقریباً پشت‌سر گذاشته‌اند. ثالثاً از محدودیت‌های محلی‌گری رفاه‌ها سهم بیشتری گرفته‌اند. و این‌ها همه زمینه مساعدی برای سازمان‌یابی کارگری به وجود می‌آورند.

۳) گسترده‌گی حرکت‌های کارگری، فرصت‌های بسیار با ارزشی برای ایجاد تشکل کارگری مستقل فراهم می‌آورد. البته این حرکت‌ها به لحاظ مضمونی غالباً خصلت دفاعی دارند و کارگران معمولاً برای حفظ وضع موجود یا حتی مقابله با بدتر شدن اوضاع است که دست به حرکت می‌زنند. یک بررسی از مطالبات کارگری که در محدوده تهران و در فاصله سال‌های (۱۳۶۸-۱۳۷۲) در مطبوعات ایران ارائه شده، البته بدون تعداد حرکات، اما درصد آن به قرار زیر است "علل مالی ۲۹ درصد، علل خاص شغلی ۶/۲۰ درصد، علل مربوط به مدیریت ۱۹ درصد، علل مربوط به تشکل‌ها ۶/۱۰ درصد، علل تعدیل نیرو ۱/۶ درصد، علل مربوط به طرح طبقه بندی مشاغل ۶/۱۰ درصد، علل مربوط به قانون کار ۷ درصد و مسایل بیرونی کارخانه ۳ درصد." (۴۲) می‌شود گفت که بسیاری از این حرکت‌ها محصول استیصال کارگران است. اما همین استیصال آن‌ها را وادار می‌کند که دست به اقدام بزنند و در جریان این اقدام‌هاست که فرصت‌های خوبی برای ارتباط‌گیری وسیع و متشکل شدن به وجود می‌آید. مخصوصاً فراموش نباید بکنیم که حالا غالب این حرکت‌ها از محدوده کارگاه بیرون می‌زنند و کارگران از سر نومیدی به راه‌پیمایی یا بستن جاده‌ها و غیره دست می‌زنند. یعنی زمینه مناسبی برای تماس‌گیری با کارگران هم‌سرنوشت از کارگاه‌های دیگر فراهم می‌گردد و مسائل هم‌چنان بزرگ‌اند که حل آن‌ها از عهده کارفرمای منفرد بیرون است. همه این‌ها می‌توانند کارگران را به ضرورت هم‌آهنگ کردن حرکت‌ها در سطحی وسیع متوجه سازد و متقاعد کند.

فصل سوم

استراتژی ما برای سازمان‌یابی کارگران

اکنون باید ببینیم با این عوامل مساعد و نامساعد، تشکل کارگری چگونه می‌تواند پا بگیرد و از کجا می‌تواند شروع بشود؟ هر استراتژی معطوف به سازمان‌یابی، بدون ارزیابی از موقعیت، وزن نسبی و ظرفیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر، بدون بررسی مشخصات حرکت‌های کارگری در شرایط کنونی، نمی‌تواند دورنمای حرکت‌های کارگری را ترسیم کند و مسیر راهپیمایی آنان را برای دستیابی به تشکل کارگران روشن سازد. از این رو ضروری است مختصات هریک از محورهای بالا را روشن نمائیم.

موقعیت، وزن نسبی و ظرفیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر

طبقه کارگر کل یک پارچه و همگونی نیست و بخش‌های مختلف آن با مسایل و مسیرهای متفاوتی به سازمان‌یابی می‌توانند برسند. بنابراین برای آن که بتوانیم تصویری از چشم‌انداز سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر داشته باشیم، باید به موقعیت، وزن نسبی هریک از آن‌ها در اردوی عمومی مزد و حقوق‌بگیران، و نیز ظرفیت‌های مبارزاتی و سازمان‌یابی آن‌ها برای دست‌یافتن به اراده جمعی مستقل توجه داشته باشیم. در این رابطه به دست آوردن اطلاعات عینی و علمی دقیق در این حوزه محتاج کارهای تحقیقی و تجربی است که با حوصله و وسواس باید پی‌گیری شود. و هرچه این کار با دقت بیشتری صورت گیرد، در روشنایی انداختن به مسیر سازمان‌یابی کارگران و زحمت‌کشان و تسهیل آن اثرات بیش‌تری خواهد داشت. کاری که متأسفانه نه محققان و نه نیروهای چپ علاقه‌چندانی به آن نشان نداده‌اند. در این حوزه ما با کمبود اطلاعات و منابع مستقل مواجه‌ایم، وقتی کمالی وزیر کار می‌گوید: "من به عنوان وزیر کار نمی‌دانم که آیا آمار کنونی کارگران کشور ۶/۵ میلیون نفر یا ۴/۵ میلیون نفر و یا ۲/۵ میلیون نفر است؟" (۴۳) ما ناگزیر باید کار را با همین منابع محدود شروع کنیم. در این جا ما فقط به طرح تزهایی عام که قاعدتاً (حداکثر) باید در حد یک فرضیه تلقی شوند، اکتفاء کنیم. به نظر ما طبقه کارگر ایران را به لحاظ ظرفیت سازمان‌یابی (یعنی مسئله محوری بحث کنونی ما)، به طور کلی و تسامحی، می‌توان به چهار بخش اصلی تقسیم کرد: کارگران بنگاه‌های بزرگ (صنعتی یا غیر صنعتی)؛ کارمندان (غیرمدیریتی)؛ کارگران بنگاه‌های کوچک (صنعتی و غیرصنعتی)؛ زیرکارگران. تردیدی نیست که هریک از این بخش‌های اصلی نیز به گروه‌های متفاوتی تقسیم می‌شوند که به لحاظ ظرفیت سازمان‌یابی تفاوت‌های (گاه بسیار مهمی) با هم دارند. در این جا درباره هریک از چهار بخش اصلی اندکی توضیح می‌دهیم.

الف) کارگران واحدهای بزرگ تولیدی

کارگران واحدهای بزرگ تولیدی یکی از ستون‌های اصلی جنبش کارگری است که ما در این جا سعی می‌کنیم موقعیت، وزن و امکانات سازمان‌یابی آن را توضیح دهیم. در این رابطه ما ابتدا سعی می‌کنیم اول تعداد واحدهای بزرگ، دوم رشته‌ها و شاخه‌های کارگاه‌های بزرگ، سوم کمیت شاغلین کارگاه‌های بزرگ، چهارم ارزش افزوده کارگاه‌های بزرگ را توضیح دهیم.

اول: تعداد واحدهای بزرگ

ابراهیم رزاقی در کتاب خود اطلاعاتی از کارگاه‌های بزرگ فراهم آورده که به این بحث ما روشنایی می‌افکند. او می‌گوید: "نخستین آمارگیری از صنایع وابسته و دیگر کارگاه‌های صنعتی کشور، در سال ۱۳۵۰ صورت گرفت. بر اساس این آمارگیری تعداد صنایع بزرگ به جز کارگاه‌های بزرگ قالی‌بافی، پالایشگاه‌های نفت و کارخانه ذوب‌آهن اصفهان به ۳۷۸۸ کارگاه بالغ شد". مرکز آمار ایران رشد این واحدها را در سال‌های بعد چنین اعلام می‌کند: "تعداد واحدهای بزرگ به ترتیب به ۴۱۲۵، ۳۹۷۳، ۴۸۰۴ در سال‌های ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، و ۱۳۵۵ رسید. تعداد این کارگاه‌ها در سال ۱۳۵۸ حدود ۴۵۰۲ واحد و در سال ۱۳۶۰ برابر ۵۰۳۸ واحد بود... در سال ۱۳۶۳ کارگاه‌های بزرگ صنعتی فعال به ۶۵۹۶ واحد رسید." (۴۴)

رشد کارگاه‌های بزرگ پس از انقلاب تغییراتی را نشان می‌دهد ولی آخرین سرشماری از کارگاه‌های صنعتی و مقایسه آن با اولین سرشماری نشان می‌دهد که: "شمار کارگاه‌های صنعتی کشور در حال حاضر برابر ۳۲۱ هزار واحد است. شمار واحدهای بزرگ صنعتی (۱۰ نفر و بیشتر) از ۳۸۰۰ واحد در سال ۱۳۵۰ به ۱۳۳۷۱ واحد در سال ۱۳۷۵ افزایش یافته است. در حالی که شمار کارکنان کارگاه‌های بزرگ صنعتی از ۲۵۵ هزار نفر در سال ۱۳۵۰ به ۸۶۴ هزار نفر در سال ۱۳۷۵ رسیده است... بر اساس آمار کارگاه‌های صنعتی، متوسط تعداد کارکنان شاغل در هر کارگاه بزرگ از ۶۷/۳ نفر در سال ۱۳۵۰ تدریجاً به ۷۴/۴ نفر در سال ۱۳۵۵ و ۹۸/۳ در سال ۱۳۶۵ افزایش یافته است. در فاصله سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ این روند به سرعت کاهش یافته و به ۶۳/۲ نفر در هر کارگاه تغییر یافته است." (۴۵)

شناخت توزیع جغرافیایی کارگاه‌های بزرگ صنعتی نیز برای این بحث ما مفید است. منطقه شهری تهران به عنوان قطب فعالیت‌های اقتصادی و به‌ویژه صنعتی کشور، دربرگیرنده طیف وسیعی از صنایع بزرگ کشور می‌باشد. تعداد زیادی از واحدهای صنعتی بسیار بزرگ کشور به ویژه صنایع تولید خودرو و قطعات آن در این منطقه شهری استقرار یافته‌اند. در مجموع ۶۵ واحد از ۲۷۴ واحد صنایع بزرگ کشور در این شهر مستقر می‌باشند. مناطق اطراف این شهر به‌ویژه در محور تهران-کرج قزوین و اطراف قزوین نیز شامل طیف وسیعی از صنایع بزرگ کشور به‌ویژه در زمینه صنایع نساجی می‌باشد. در دیگر مناطق کشور می‌توان تبریز را با تعداد زیادی از واحدهای ماشین‌سازی و صنایع فلزی و هم‌چنین اراک را به عنوان قطب‌های این صنایع در کشور، خراسان و به ویژه شهر مشهد را علی‌رغم تعداد نسبتاً کم واحدهای صنعتی بزرگ به‌عنوان قطب صنایع غذایی، مناطق کاشان، اصفهان، قائم‌شهر و رشت را به عنوان مراکز عمده صنایع نساجی، اهواز و اصفهان را به

عنوان قطب‌های صنایع فلزات اساسی و منطقه ماهشهر و آبادان و شیراز را به عنوان مراکز اصلی صنایع شیمیایی در کشور قلمداد کرد. همچنین مناطق انزلی و مناطق شرقی مازندران نیز به عنوان مراکز محدود صنایع چوب و کاغذ قابل ملاحظه هستند. (۴۶)

دوم نسبت و نوع فعالیت کارگاه‌های بزرگ

همان طور که مفهوم طبقه کارگر نسبت به کارگاه‌های بزرگ یک مفهوم کلی است، مفهوم اخیر نیز نسبت به شاخه‌ها و رشته‌های کارگاه‌های بزرگ یک مفهوم کلی و عام است که اگرچه ارزش تحلیلی دارد اما مستقیماً به کار سازمان‌دهی خدمت نمی‌کند. بنابراین ضرورت دارد که به این مفهوم تعین بیشتری بخشید. چرا که سازمان‌دهی امری است که با ماتریال و نیروی مشخص پیوند دارد نه با مفاهیمی که وجود عینی ندارند. از این رو نگاهی می‌افکنیم به نوع فعالیت و سهم و نسبت رشته‌ها و شاخه‌های کارگاه‌های بزرگ. براساس اطلاعاتی که مرکز آمار ایران ارائه داده است: در سال ۱۳۵۰ صنایع نساجی، پوشاک و چرم با ۱۰۲۷ واحد، ذغال سنگ با ۹۱۱ واحد، صنایع مواد غذایی، آشامیدنی و دخانیات با ۶۸۹ واحد، صنایع ماشین‌آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی با ۴۷۸ واحد، صنایع شیمیایی با ۲۰۸ واحد، صنایع چوب و محصولات چوبی با ۱۹۳ واحد، صنایع کاغذ، مقوا، چاپ و صحافی با ۱۸۶ واحد و صنایع تولید فلزات اساسی با ۵۵ واحد و صنایع متفرقه با ۴۱ واحد، ساختار و توزیع کارگاه‌های بزرگ را مشخص می‌کردند. در سال‌های بعد این تناسب و وزن شاخه‌ها دچار تغییر می‌شود. "در سال ۱۳۵۰ بیشترین سهم را از لحاظ تعداد، صنایع نساجی، پوشاک و چرم داشته و پس از آن صنایع محصولات کانی غیرفلزی و صنایع مواد غذایی، آشامیدنی‌ها و دخانیات مهم‌ترین صنایع بعدی از لحاظ تعداد بوده‌اند. در سال ۱۳۵۵ صنایع محصولات کانی غیر فلزی با ۶/۴۰ درصد کل کارگاه‌های بزرگ در مرتبه اول و صنایع نساجی، پوشاک و چرم در مرتبه دوم قرار داشت و صنایع مواد غذایی، مرتبه سوم را حفظ کرد. در سال ۱۳۶۰ تقریباً همین مراتب در مورد صنایع بزرگ برحسب فعالیت حفظ شد." (۴۷) وزارت صنایع کشور در بیان بیست سال تلاش صنعت که به مناسبت دهه فجر تهیه شده بود آخرین تغییر و تحولات در سهم و تناسب بین بخش‌های مربوط به کارگاه‌های بزرگ را چنین اعلام کرده است: "در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۳ تغییرات شایان توجه در ترکیب تولیدات صنعتی کشور رخ داده است که ویژگی عمده آن کاسته شدن سهم صنایع آغازین (غذایی، دخانیات، نساجی، پوشاک و چرم و صنایع متفرقه) و افزودن شدن بر سهم صنایع میانی (چوب و محصولات چوبی، کانی غیرفلزی) است. ضمن این به طور مجزا از سهم صنایع میانی شیمیایی در این مدت یک درصد کاسته شده است ولی از سال ۱۳۶۵ به بعد مجدداً به بعد رشد درخور ملاحظه داشته است." (۴۸)

سوم تعداد شاغلین کارگاه‌های بزرگ

در اولین سرشماری از شاغلین کارگاه‌های بزرگ که در سال ۱۳۵۰ صورت گرفت تعداد شاغلین این بخش ۲۵۵ هزار نفر بوده است. در سال ۱۳۵۰ به طور متوسط در هر کارگاه بزرگ حدود ۶۷/۳ نفر کار می‌کرده‌اند. در سال ۱۳۵۵ متوسط اشتغال از ۶۷/۳ نفر سال ۱۳۵۰ به ۷۴/۴ نفر در می‌رسد. این رقم در سال ۱۳۶۵ به ۹۸/۳ نفر افزایش می‌یابد. از سال ۱۳۶۵ به بعد این روند به سرعت کاهش یافته و به ۶۳/۲ نفر در هر کارگاه تغییر می‌یابد. مقایسه تعداد شاغلان کارگاه‌های بزرگ صنعتی در سال‌های ۶۶ و ۱۳۷۰ نشان می‌دهد که تعداد شاغلان طی

این مدت از ۷۰۰۲۱۱ نفر به ۶۳۰۷۶۰ نفر رسیده و به طور متوسط سالانه ۲ درصد کاهش داشته است. " بر مبنای سرشماری که در سال ۱۳۷۵ صورت گرفته تعداد شاغلین کارگاه‌های بزرگ به ۸۴۶ هزار نفر رسیده است." (۴۹)

به علاوه " برآورد متوسط تعداد شاغلان کارگاه‌ها در رشته‌های مختلف فعالیت روشن می‌سازد که در سال ۱۳۷۰ صنایع نساجی، پوشاک و چرم با ۱۵۱۰۶۸ نفر شاغل (۲۴ درصد) بیشترین اشتغال را در کارگاه‌های بزرگ صنعتی به خود اختصاص داده‌اند و صنایع ماشین آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی با ۱۴۷۳۱۱ نفر شاغل (۲۳/۴) در ردیف دوم قرار دارند" (۵۰)

و بلاخره بر مبنای آخرین آمار موجود " شمار کارگران واحدهای بزرگ صنعتی از ۲۵۰ /۱ فراتر است و شمار کارگان با خانواده آن‌ها حدود ۷ میلیون نفر می‌شود که درصد قابل توجهی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد." (۵۱)

چهارم ارزش افزوده کارگاه‌های بزرگ

بر اساس گزارشی که وزارت صنایع کشور در ارتباط با " بیست سال تلاش صنعت (۱۳۷۷-۱۳۵۷) " تهیه کرده است تغییرات و مشخصات ارزش افزوده در سال‌های مختلف را چنین بیان کرده است: " تحولات مربوط به تولید و ارزش افزوده بخش صنعت کارگاه‌های بزرگ و کوچک در دوره‌های یاد شده درخور توجه است. میانگین رشد ارزش افزوده بخش صنعت، طی سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۰، سالانه ۱۸/۵ درصد، در سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۵۵ سالانه ۰/۹ درصد و در فاصله سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۶۵ یعنی دوره سازندگی برنامه اول و شروع برنامه دوم سالانه ۷/۶ درصد بوده است. در دوره ۲۴ ساله ۱۳۵۳ تا ۱۳۷۷ ارزش افزوده بخش صنعت سالانه ۳/۴ درصد رشد داشته است. همین گزارش می‌افزاید در سال ۱۳۷۴ از ۲۱۸۰/۶ میلیارد ریال ارزش افزوده محصولات صنعتی (قیمت ثابت سال ۱۳۶۱) ۷۰ درصد آن مربوط به کارگاه‌های بزرگ بوده است. مقایسه سهم ارزش افزوده کارگاه‌های بزرگ به تفکیک شاخه‌های صنعتی بین سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵ نشان می‌دهد شاخه غذایی و آشامیدنی‌ها و دخانیات از ۲۰/۹ درصد به ۱۴/۳ درصد نزول کرده است. شاخه نساجی، پوشاک و چرم نیز از ۱۵/۵ درصد به ۱۴/۲ درصد رسیده است. رشته چوب و محصولات چوبی از ۱/۲ به ۱/۶ و کاغذ و چاپ و صحافی از ۲/۶ به ۱/۴ رشته شیمیائی از ۱۶ به ۱۵/۷ و رشته کانی غیر فلزی از ۱۰/۶ به ۱۷/۷ و فلزات اساسی از ۵/۷ به ۱۷/۲ و ماشین آلات و تجهیزات از ۲۷/۳ به ۱۷/۶ و متفرقه از ۰/۲ به ۰/۳ رسیده است. (۵۲)

امکانات سازمان‌یابی کارگران کارگاه‌های بزرگ

کارگران بنگاه‌های بزرگ تنها بخشی از کارگران هستند که هم اکنون از نقدترین امکانات سازمان‌یابی برخوردارند. در غالب بنگاه‌های بزرگ هم اکنون سطحی از شکل وجود دارد که اولاً نسبتاً جا افتاده و علنی است؛ ثانیاً عمدتاً مستقل از نهادهای رژیم است و یا لاقلاً به نحوی است که کارگران می‌توانند تا حدی اعمال نظر و اراده بکنند؛ ثالثاً شکل‌های آن‌ها در محدوده بنگاه زندانی است. با توجه به این واقعیت، مسأله محوری در رابطه با سازمان‌یابی این بخش از کارگران (که ستون فقرات "کارگران سازمان‌یافته" در برهوت بی‌سازمانی کارگری کشور ما محسوب می‌شوند) این است که آیا آن‌ها می‌توانند در همین شرایط کنونی؛ با تکیه به همین روابط شکل گرفته موجود میان خودشان، کاملاً مستقل از نهادهای کارگری رژیم سازمان‌یابند و از محدوده بنگاه خودشان فراتر بروند؟ چیزی که پاسخ به این سؤال را دشوار می‌سازد. قبل از هرچیز، بیماری ساختاری

اقتصاد ایران است که بسیاری از کارگران این بخش را در یک حالت بی‌تکیه‌گاهی قرار می‌دهد. با ادامه موجودیت جمهوری اسلامی، به احتمال بسیار زیاد، این وضع هم‌چنان ادامه خواهد یافت. زیرا خواه فلج کنونی اقتصاد ایران ادامه یابد و خواه سناریو بازسازی قابل تحمل‌تری (که به درجات مختلف، ادامه همان سیاست "تعدیل" دوره رفسنجانی خواهد بود) اجرا شود، "تعدیل نیروی کار" بسیاری از بنگاه‌های بزرگ کنونی و یا کاهش دستمزد واقعی کارگران آن‌ها حتمی است. این دورنمای تاریک (که خود کارگران نیز آن را درمی‌یابند) است که کارگران بنگاه‌های بزرگ را به اجتناب از رویارویی‌های گسترده می‌کشاند و از پیشروی به سازمان‌یابی فرابنگاهی باز می‌دارد. با وجود این، در دو حوزه، زمینه مساعدی برای سازمان‌یابی مستقل کارگران بنگاه‌های بزرگ وجود دارد. اولاً آن‌ها می‌توانند (و منافع خودشان هم ایجاب می‌کند) با ایجاد روابط میان کارگران هم‌رسته (یا هم‌صنف) خود، به سازمان‌یابی فرابنگاهی دست بزنند. مثلاً کارگران صنعت خودروسازی تشکل رسته‌ای خود را درست کنند و صنایع نساجی تشکل خاص خودشان را والی آخر. به این ترتیب، هرگروه‌ای از کارگران که مسایل مشترکی دارند، قبل از همه، دورهم جمع می‌شوند و ساختار اولیه فدراسیون‌های صنفی مختلف تشکل سراسری کارگری را پایه‌ریزی می‌کنند. در این حوزه، هم اکنون، نمونه‌هایی از این تلاش‌ها صورت گرفته است. مثلاً کارگران صنعت نفت عملاً یک تشکل سراسری برای خود به وجود آورده‌اند و به یک سلسله اقدامات جمعی هم دست زده‌اند. حرکت با شکوه کارگران نفت در اواخر سال ۷۵، نقش و اهمیت سازمان‌یابی این بخش از کارگران و تاثیرات آن بر کل موقعیت کارگران واقعیتی است انکارناپذیر که هم از نقش نفت در اقتصاد ایران ناشی می‌شود و هم به خاطر توزیع نیروی کارشاغل در این شاخه صنعتی و استقرار آن در شهرهای تعیین‌کننده ایران. باید بیاد داشته باشیم که کارگران نفت از نظر کمی رشد داشته‌اند و در مهم‌ترین شهرهای ایران پالایشگاه دارند. ماشالله نژاد آمار کارگران نفت را چنین اعلام کرده است: "در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران (سال ۱۳۵۷) نیروی انسانی شاغل در صنعت نفت حدود ۶۵ هزار نفر بود که در سال‌های اخیر به حدود بیش از ۱۳۰ هزار نفر افزایش یافته است." (۵۳) یا کارگران واحدهای مختلف کفش ملی نوعی تشکل در عمل داشته‌اند. این نوع تشکل‌های فرابنگاهی را مخصوصاً آن عده از کارگران بنگاه‌های بزرگ که یا موقعیت متزلزلی ندارند و یا از امتیاز خاصی برخوردار نیستند که نگران از دست دادن آن باشند، مسلماً با جسارت بیشتری می‌توانند ایجاد کنند. مثلاً رانندگان اتوبوس‌رانی‌های شهرهای بزرگ، یا کارگران شهرداری‌های شهرهای بزرگ عملاً از امتیاز خاصی برخوردار نیستند و کارشان نیز (صرف‌نظر از هرسیاست اقتصادی که به اجرا درآید) مورد نیاز و غیرقابل چشم‌پوشی است؛ بنابراین به راحتی می‌توانند چنین تشکل‌های مستقلی به وجود بیاورند. همین‌طور رانندگان حمل‌ونقل بین شهری و الی آخر. ثانیاً کارگران بنگاه‌های بزرگ می‌توانند برای مقابله با اخراج‌ها و عقب افتادن پرداخت دستمزد (که اکنون بزرگ‌ترین مشکل آن‌هاست و به این زودی‌ها هم سرباز ایستادن ندارد) تجمع و تشکل‌های مناسبی ایجاد کنند. و در سطحی بزرگ‌تر از سطح بنگاه، مطالبات خود را بخواهند این تشکل دومی ممکن است رسته‌ای نباشد و از مبنای منطقه‌ای شروع شود. مثلاً کارگران کارگاه‌های بزرگ یک شهرک صنعتی که در معرض اخراج هستند و یا حقوق‌شان را دریافت نکرده‌اند، جمعی برای مقابله با این مصیبت‌ها به وجود آورند و از طریق هم‌پشتی باهم تشکل‌های مناسبی در این جهت ایجاد کنند. این که کدام یک از دو حوزه‌ای که اشاره کردیم اول می‌تواند به وجود بیاید، نظری قاطعی نمی‌توان ارائه

کرد ولی می‌دانیم که حرکت در هریک از این دوحوزه، به زودی می‌تواند به حوزه دیگر نیز کشیده شود. و در هر حال، از این مسیر و راه‌های واقعی است که کارگران می‌توانند با مسائل‌شان (که خصلت کلانی- اقتصادی و در هر حال فرابنگاهی دارند) به درستی روبرو شوند. فرض ما این است که کارگران نیز قاعدتاً این ضرورت را ناگزیرند دریابند و مانعی جدی برای تشکیلات‌سازی مستقل منافع آن‌ها را (اگر افق‌های وسیعی داشته باشند) تهدید نمی‌کند، بلکه برعکس، آن‌ها در خواهند یافت که تنها از این طریق می‌توانند به دفاع از خود بپردازند.

ب- کارمندان

کارمندان، قبل از هر چیز لازم است مفهوم "کارمند" را برای خودمان تدقیق کنیم تا ابهامی در بحث‌ها پیش نیاید. ما این اصطلاح را درباره کسانی به کار می‌بریم که مشمول مقررات "استخدام کشوری" یا مزایای معادل آن (در مورد پرسنل نیروهای مسلح یا کارکنان بخش خصوصی) می‌باشند. مسلم است که همه کارمندان را نمی‌شود در جرگه طبقه کارگر دانست. کارمندانی که در سطوح مدیریتی قرار دارند، هم به لحاظ نقش‌شان در سازمان اجتماعی کار و معمولاً هم به لحاظ درآمد، به طبقات دیگر تعلق دارند. اما از این که بگذریم، کارمندان غیرمدیریتی نیز مجموعه همگون و هم‌گرایی نیستند. در ایران، مخصوصاً بخش قابل توجهی از کارمندان دولتی، نقشی آشکارا انگلی دارند و جز دشوار کردن شرایط زندگی مردم وظیفه‌ای ندارند. موقعیت این عده معمولاً به ادامه موجودیت رژیم حاکم بستگی دارد. اما عده دیگر علاوه بر نقش مفید و مهم اجتماعی که دارند موجودیت‌شان هم ربطی به موجودیت رژیم ندارد و در سازمان اجتماعی کارشان تحت انقیاد سلسله مراتب سرمایه‌دارانه قرار داشته و تنها از طریق فروش نیروی کار خود امرار معاش می‌کنند. معلمان نظام آموزش و پرورش، کارکنان بهداشت در این زمره قرار دارند. در جنبش چپ ایران اما آن بخش از معلمان که صرفاً از فروش نیروی کارشان زندگی می‌کنند جزئی از طبقه کارگر محسوب نمی‌شوند. برای رد ادعای این دسته از چپ‌های سنتی یادآوری نظر مارکس ضرورت دارد. مارکس می‌گوید: "یک آموزگار هنگامی کارگر بارآور تلقی می‌شود که نه تنها دماغ کودکان را مورد کار قرار دهد بلکه کار او برای پولدار کردن متصدی دبستان مورد استفاده قرار گیرد. حالا اگر شخص اخیر سرمایه خود را به جای آن که در یک کارخانه کالباس‌سازی به کار انداخته باشد در یک کارخانه آموزشی به کار انداخته است به هیچ وجه تغییری در اصل مسئله نمی‌دهد. بنابراین مفهوم کارگر بار آور به هیچ وجه متضمن رابطه‌ای نیست که صرفاً میان فعالیت و نتیجه مفید، بین کارگر و محصول کار وجود داشته باشد، بلکه در عین حال عبارت از رابطه تولیدی اجتماعی ویژه‌ای است که تاریخاً به وجود آمده و کارگر را، به مثابه وسیله مستقیم باروری سرمایه مهر و نشان زده است. (۵۴) ممکن است این سؤال پیش آید که این حرف مارکس درست است و برای معلمی که برای "پول دار کردن" متصدی دبستان کار

می‌کند صادق باشد اما این امر به نهاد عمومی مثل آموزش و پرورش که تحت مالکیت هیچ سرمایه‌دار حقوقی قرار ندارد چه ربطی دارد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت اولاً در یک جامعه‌ای که مناسبات تولیدی در آن سرمایه‌داری است معمولاً غالب نهادهای آن به شیوه سرمایه‌دارانه تنظیم، کنترل و هدایت می‌شوند. ثانیاً رابطه سرمایه‌داری را نباید به افراد حقوقی دارای ثروت و مالکیت یا به عبارت دیگر به شخص سرمایه‌دار تقلیل داد. سرمایه‌داری یک رابطه اجتماعی است که سازوکار آن از اراده تک تک سرمایه‌داران مستقل است و شخص سرمایه‌دار خود تابعی از این رابطه اجتماعی است. البته این حرف به معنای این نیست که سرمایه‌داری بدون طبقه سرمایه‌دار یا سرمایه‌داران به طور کلی می‌تواند موجودیت داشته باشد. ثالثاً آموزش پرورش در ایران داری ۸ شرکت سهامی به نامهای ساختمان‌های آموزشی، صنایع آموزشی، پژوهش و نوآوری صنایع آموزشی، خدمات بازرگانی آموزش ایران، تجهیزات مدارس ایران، خدمات ورزشی صنایع آموزشی، سرگرمی‌های علمی صنایع آموزشی، نرم‌افزارهای صنایع آموزشی است که در بیان مالی سال ۷۷ از درآمد ۲۲۰۱۴۱/۲ میلیون ریال آن ۲۰۲۴۰/۱ میلیون ریال سود بوده است. بنابراین محرک فعالیت‌های این نهاد نیز سرمایه‌دارانه و با انگیزه کسب سود می‌باشد. رابعاً آن بخش از کارکنان آموزش و پرورش که صرفاً از طریق فروش نیروی کار خود و تحت انقیاد سلسله مراتب این نهاد زندگی می‌کنند بخشی از طبقه کارگر محسوب می‌شوند. نگاهی به ساختار نیروی شاغل در آموزش و پرورش این مختصات را بهتر نشان می‌دهد: تعداد نیروی انسانی آموزش و پرورش در سال تحصیلی ۱۳۷۵-۱۳۷۶ برابر ۱۴۰،۰۰۰ نفر، ۱ نفر (۹۸۹،۰۰۰ نفر بدون قراردادی و اعزامی به مدارس غیرانتفاعی) بوده‌اند... شاخص سهم کارکنان زن به کارکنان برابر ۴۴ درصد می‌باشد. به عبارت دیگر ۴۴۵ هزار نفر از کارکنان آموزش و پرورش را زنان تشکیل می‌دهند. از کل کارکنان آموزش و پرورش ۱۰/۳ درصد (... ۱۰۵ نفر) کادر اداری، ۷ درصد (۷۱۰۰۰ نفر) کادر خدماتی و ۱۴/۵ درصد (۱۴۷ هزار نفر) کادر مدیریت و معاونت و بقیه کارکنان، کادر آموزشی را تشکیل می‌دهند... از کارکنان بخش مدیریت و معاونت آموزش و پرورش ۱۴۷۰۰۰ نفر ۱۸ درصد دارای مدرک تحصیلی لیسانس و بالاتر، ۴۳/۴ درصد دارای مدرک تحصیلی فوق دیپلم، ۳۵/۹ درصد دارای مدرک تحصیلی دیپلم و ۲/۷ درصد دارای مدرک تحصیلی کمتر از دیپلم می‌باشند. (۵۵)

اکنون غالب معلم‌ها به لحاظ مادی زیر فشار شدید قرار دارند و به لحاظ اجتماعی و فرهنگی و (البته) سیاسی، به طور سیستماتیک سرکوب می‌شوند. بنابراین است که نارضایی میان مثلاً معلمان، اکنون به نقطه انفجار نزدیک می‌شود. تا جایی که حتی نهادهای وابسته به جناح‌های مختلف رژیم حاکم نیز سعی می‌کنند از نارضایی آن‌ها به نفع خودشان بهره‌برداری کنند و در همان حال، جلو سازمان‌یابی مستقل آن‌ها را بگیرند و به نظر من، در حال حاضر، شرایط بسیار مساعدی برای سازمان‌یابی مستقل معلمان (و در وهله بعدی، احتمالاً کارکنان سیستم بهداشتی) وجود دارد. این‌ها اگر بتوانند به سازمان‌یابی مستقل دست یابند، پارامترهای سازمان‌یابی را تغییر خواهند داد. کافی است توجه داشته باشیم که معلمان بزرگ‌ترین "صنعت" موجود در جامعه (و هر جامعه معاصر دیگر) را می‌چرخانند و آموزش و پرورش حدود یک سوم جمعیت کشور ما را به نحوی از انحاء زیر پوشش دارد. و سرکوب آن‌ها (اگر خوب و مستقل سازمان یابند) کار آسانی نخواهد بود و اخراج وسیع آن‌ها عملاً ناممکن است والی آخر.

ج) کارگران بنگاه‌های کوچک.

کارگران بنگاه‌های کوچک نیز گروه یک سانی نیستند کارگران ماهر با درآمد نسبتاً بالا هم در میان این‌ها هستند، کم درآمدترین و محروم‌ترین کارگران نیز در این مقوله جا می‌گیرند. از یک زاویه می‌توان کارگاه‌های کوچک را به ۳ دسته صنایع دستی، صنایع کوچک روستایی و صنایع کوچک شهری تقسیم کرد.

شاغلان صنایع دستی: برپایه برآوردی که در سال ۱۳۳۵ شده است، شاغلان این بخش ۵ برابر شاغلان صنعت ماشینی بودند. در آماري که در سال ۱۳۴۵ تهیه شده ۴۲۹ هزار نفر در این بخش به کار مشغول بوده‌اند. در سمینار صنعت فرش در سال ۱۳۶۱ آماري ارائه شد که نشان می‌داد ۴ تا ۷ میلیون نفر فقط در صنعت قالی‌بافی به کار مشغول بوده‌اند.

عمده‌ترین بخش تولید و اشتغال در صنایع دستی به شاخه قالی بافی تعلق دارد. البته صنایع دستی به قالی محدود نمی‌شود و گلیم، زیلو، جاجیم، پارچه‌بافی، زری‌دوزی... را نیز دربر می‌گیرد. به علاوه تولید قالی نیز ضرورتاً با صنایع دستی تولید نمی‌شود و بخشی از آن‌ها توسط دستگاه‌های قالی‌بافی و به شیوه مدرن تولید می‌شود البته کمیت کارگرانی که در این بخش کار می‌کنند محدود است و نسبت به کمیت کارگرانی که به شیوه دستی قالی تولید می‌کنند اندک هستند. کل کارگرانی که بر روی ۸۳۰۸ دستگاه قالی شرکت سهامی فرش ایران کار می‌کنند ۱۴/۵ هزار نفر بیش‌تر نیستند. (۵۶)

شاغلان صنایع روستایی:

در آماري که در سال ۱۳۵۳ تهیه شده است یک میلیون نفر در صنایع روستایی کار می‌کرده‌اند. علی‌خزاعی در مقاله خود تحولات اشتغال در صنایع روستایی را بین سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۳۵ چنین توضیح می‌دهد: "تحول شاغلان بخش صنعت و معدن در چهار دهه اخیر را که شامل صنایع، معادن، آب، برق و گاز، و ساختمان است می‌توان در دو دوره بررسی کرد. در دوره پیش از انقلاب یا سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۳۵ سهم شاغلان بخش صنعت و معدن از ۱۳ درصد (۵۱۷ هزار نفر) در آغاز دوره به ۳۱ درصد (یک میلیون و ۴۴۹ هزار نفر) در سال پایانی دوره افزایش یافت که خود نشان‌دهنده افزایشی ۲/۸ برابری در تعداد شاغلان است. اما در سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۵۵ از تعداد شاغلان این بخش ۴۳۱ هزار نفر کاسته شده و بدین ترتیب سهم این بخش در میان شاغلان روستایی ۱۲ درصد کاهش یافته است که علت آن نبود متولی مشخصی برای صنایع روستایی طی سال‌های ۶۴-۱۳۵۷، محدودیت‌های ارزی برای تأمین مواد اولیه مورد نیاز آن، و افت برخی از این صنایع اعم از صنایع دستی مانند فرش یا صنایع روستایی بود که کالای مرغوب‌تر از تولیدات آن‌ها با قیمت ارزن‌تر در شهر تولید می‌گردد. برای نمونه به جای گلیم، پلاس و جاجیم فرش‌هایی از جنس پلاستیک مانند موکت، به جای فرش دستبافت فرش ماشینی، به جای کوزه کلمن، به جای پنیر محلی، پنیر صنعتی و از این قبیل جایگزین شده است. پس از انقلاب طی سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۷۵ بار دیگر شمار شاغلان بخش صنعت و معدن روستایی افزایش یافت و از یک میلیون نفر در سال ۱۳۶۵ به ۱/۵ میلیون نفر در سال ۱۳۷۵ رسید و بدین ترتیب نسبت آنان از ۲۰ درصد به ۲۷ درصد رسید که نشان‌دهنده ۷ درصد افزایش بود." (۵۷)

صنایع روستایی

در سال ۱۳۵۳ در حدود ۱/۲ میلیون کارگاه کوچک روستایی در کشور وجود داشته است که حدود ۱ میلیون نفر در آن‌ها شاغل بوده‌اند. تنها کمتر از ۹۰ هزار نفر آنان مزد و حقوق بگیر بوده‌اند.

از کل کارگاه‌های کوچک روستایی ۹۲ درصد آن را کارگاه‌های خانگی و ۸ درصد بقیه را کارگاه‌های مشهود (۲ درصد) و غیر مشهود (۶ درصد) تشکیل می‌داده است. خصوصیت خانگی بودن صنایع روستایی تأثیر خود را بر کلیه وجوه این گونه صنایع باقی گذاشته است، تا آن‌جا که ۸۳ درصد از کل کارگاه‌های کوچک روستایی، برای خود و بقیه برای خود و دیگران (۱۳ درصد به حساب دیگران و ۴ درصد به حساب خود و دیگران) کار می‌کرده‌اند. این امر بیان‌گر تداوم روابط گذشته تولید در این کارگاه‌هاست، ضمن این‌که سلطه بازار بر آن بخش از محصولات که جنبه خود مصرفی ندارد (بخش اعظم تولیدات این کارگاه‌ها) برقرار بوده است. به دلیل خصوصیت سنتی و خانگی بودن بیشتر کارگاه‌های کوچک صنعتی، در سال مورد بررسی حدود ۸۱ درصد از کل کارگاه‌های موجود در روستاها را صنایع نساجی تشکیل می‌دادند که صنعت خانگی قالی‌بافی سهم عمده آن را در اختیار داشته است. ۱۹ درصد بقیه این کارگاه‌ها را صنایع مواد غذایی (۱۲ درصد) و دیگر صنایع (۷ درصد) تشکیل می‌داده است. به این ترتیب ۹۳ درصد از کارگاه‌های کوچک صنعتی روستایی ایران به لحاظ مواد اولیه مصرفی، به دامداری سنتی کشور متکی است و تنها اندکی از آن‌ها مواد اولیه خود را از محصولات زراعی دریافت می‌کنند و این ویژگی، پیوند دامداری و صنایع کوچک روستایی ایران را به طور عمده نشان می‌دهد. (۵۸) خصوصیت دیگر صنایع کوچک روستایی که در ارتباط مستقیم با ویژگی پیش گفته است، اشتغال ۸۲ درصد کل نیروی انسانی شاغل در این کارگاه‌ها در کارگاه‌های خانگی است. ۱۴ درصد از شاغلین در کارگاه‌های مشهود و ۴ درصد بقیه در کارگاه‌های غیر مشهود، فعال هستند. خصوصیت دیگر در همین رابطه، نسبت جنسی کارکنان است. آن‌گونه که ۸۵ درصد از کارکنان این کارگاه‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. این نسبت در صنایع نساجی به ۹۰ درصد و در صنایع چوب به ۶۶ درصد می‌رسد. برعکس در صنایع دیگر مانند صنایع محصولات ساختمانی ۸۹ درصد، در صنایع محصولات فلزی ۸۹ درصد و در صنایع فلزات اساسی ۱۰۰ درصد کارکنان را مردان تشکیل می‌دهند.

به این ترتیب در صنایع کوچک روستایی که تعداد آن ۱/۲ میلیون واحد است نقش اساسی را زنان بر عهده دارند. این کارگاه‌ها بیشتر در زمینه صنایع نساجی (به طور عمده فرش‌بافی) فعالیت دارند و خانگی هستند و سهم مزد و حقوق‌بگیران در تولید آن‌ها ناچیز است. این کارگاه‌ها در سراسر روستاهای ایران پراکنده و در ارتباط مستقیم با دامداری ایران فعالیت دارند. گرچه از نظر ارزش افزوده سهم ناچیزی دارند، اما بیش از یک میلیون نفر را در اشتغال پاره‌وقت خود دارند.

صنایع کوچک شهری

اگر کارگاه‌های کوچک صنعتی روستایی بیشتر خصلت دستی داشته و کمتر وسایل جدید در آن به کار رفته است، در کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری که به کارگاه‌های دارای ۹ نفر و کمتر کارکنان اطلاق می‌شود، وسایل و ابزارهای جدید تولیدی با استفاده از منابع انرژی جدید با تکنولوژی نوین به کار گرفته شده است: از جمله صنایع کوچک نانوایی، نجاری، آهن‌گری، کفافی. براساس آمارگیری از کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری در ایران تعداد این کارگاه‌ها حدود ۱۶۳/۸ هزار کارگاه بوده و از ۳۱۵ هزار نفر کارکنان آن‌ها تنها ۱۰۳/۴ هزار

نفرشان را مزدبگیران تشکیل می‌داده‌اند. در مقایسه با کارگاه‌های کوچک روستایی، نفوذ روابط سرمایه‌داری در تولید این کارگاه‌ها با توجه به تعداد مزد و حقوق‌بگیران مشخص می‌شود.

تفاوت فراوان بین میزان مزد و حقوق کارگاه‌های روستایی و کارگاه‌های صنعتی شهری (و نه کارگاه‌های بزرگ صنعتی) خود یکی از مهم‌ترین عوامل مهاجرت به شهرها است که به دلیل سادگی تکنولوژی کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری، مهاجرین روستایی ابتدا جذب این کارگاه‌ها می‌شوند.

در سال ۱۳۵۵ حدود ۵۰ درصد از کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری به حساب خود، ۴۰ درصد به حساب دیگران و ۱۰ درصد بقیه به حساب خود و دیگران فعالیت می‌کرده‌اند. این امر بیانگر وابستگی بیشتر این کارگاه‌ها به عامل سرمایه در مقایسه با کارگاه‌های روستایی است که خود مربوط به رشد روابط سرمایه‌داری و تولید برای بازار و میزان تسلط بازار بر این نوع تولید صنعتی است. ۷۲ درصد از کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری را صنایع نساجی از جمله صنعت خانگی بافت قالی که دارای سهم عمده‌ای در این زمینه است تشکیل می‌دهد که ارزش افزوده آن برابر ۳۵ درصد کل ارزش افزوده کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری است. ده درصد این کارگاه‌ها را صنایع مواد غذایی با ۳۰ درصد کل ارزش افزوده (بیش‌ترین سهم در این بخش متعلق به کارگاه‌های نانویی است) و ۸ درصد آن را صنایع ماشین‌آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی با ۱۴ درصد کل ارزش افزوده تشکیل می‌دهد (محصولات فلزی ساختمانی و تراش‌کاری سهم عمده‌ای در این بخش دارند) و بقیه به دیگر صنایع مربوط می‌شود. در مقایسه با کارگاه‌های روستایی، کاهش سهم کارگاه‌های صنایع نساجی و غذایی و افزایش سهم صنایع ماشین‌آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی نشان‌دهنده کیفیت این‌گونه صنایع است.

در ارائه تصویری کلی از کارگاه‌های کشور در جامعه شهری، اعم از صنعتی و غیر صنعتی و کوچک و بزرگ می‌توان به آمارگیری انجام شده در سال ۱۳۶۴ توسط وزارت کار و امور اجتماعی استناد کرد. برپایه بررسی‌های انجام شده در ۵۰۲ شهر کشور ۱/۸۲۳/۹۲۹ کارگاه وجود دارد که از این تعداد ۱/۲۵۸/۶۸۶ کارگاه دایره و ۴۶۴/۷۴۲ کارگاه غیر دایره است. از کل کارگاه‌های موجود و دایره ۹۷/۵ درصد را کارگاه‌های کوچک (در این آمارگیری کارگاه‌های کوچک به کارگاه‌های دارای یک تا ۲۰ نفر کارگر اطلاق می‌شود) و ۲/۵ درصد را کارگاه‌های بزرگ تشکیل می‌دهد. (۵۹)

ملاحظات درباره سازمان‌یابی کارگاه‌های کوچک

اما به لحاظ سازمان‌یابی، کارگاه‌های کوچک را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد. اولاً کارگرانی که در صنف‌های جا افتاده‌ای کار می‌کنند و این‌ها می‌توانند تشکلهای صنفی خود را ایجاد کنند. ثانیاً کارگرانی که چه در صنعت و چه در غیر صنعت، صنف جا افتاده‌ای ندارند و به‌علاوه در وضعی هستند که نمی‌توانند روابط افقی قابل توجهی با کارگران هم‌سرنوشت‌شان در محیط کارشان یا در صنعت‌شان برقرار کنند. طبیعی است که سازمان‌یابی این‌ها بیشتر در محیط زیست‌شان (یعنی عمدتاً در محلات تهی‌دست نشین‌شهرها) و به شیوه غیرمستقیم می‌تواند صورت بگیرد. به نظر ما، هر قدر سازمان‌یابی تهی‌دستان شهری حول خواست‌های بی‌واسطه‌شان در محیط زیست‌شان فعال‌تر شود، سازمان‌یابی صنفی کارگران بنگاه‌های کوچک نیز فعال‌تر خواهد شد. نکته بسیار مهم درباره کارگران بنگاه‌های کوچک، در شرایط کنونی، محروم شدن آن‌ها از پوشش

قانون کار است. تعرض لجام گسیخته و ضربه موثری که رژیم جمهوری اسلامی به جنبش کارگری از طریق خارج کردن کارگاه‌های کوچک از دایره شمول قانون کار زده است، موقعیت کارگران را به خاک ریز آخر عقب رانده است. و در عین حال نبرد تعیین کننده‌ای را نیز به کارگران تحمیل کرده است. این تعرض نه تصادفی صورت گرفته و نه ناآگاهانه. این تعرض دقیقاً به حلقه ضعیف جنبش کارگری و با هدف پراکندگی و نهادی کردن هزیمت در میان، آنان در دستور قرار گرفته است. این تعرض نه اولین بار است که صورت گرفته است و نه امری کاملاً تصادفی و غیر قابل پیش‌بینی بوده است. کافی است به یاد داشته باشیم که فوریت این طرح اولین بار در یک‌سال پیش تحت عنوان حذف کارگاه‌های دارای سه کارگر و کمتر از دایره شمول قانون کار به تصویب رسیده بود که به خاطر مجموعه شرایطی از جمله اعتراضات کارگران معلق مانده بود. به علاوه این طرح، رعدی در آسمان بی‌ابر نبود. تخم لق حمله به کارگاه‌های کوچک در ماده ۱۹۱ قانون کار با عبارت "کارگاه‌های کوچک کمتر از ده نفر را می‌توان برحسب مصلحت موقتاً از شمول بعضی از مقررات این قانون مستثنی نمود. تشخیص مصلحت و موارد استثناء به موجب آیین نامه ای خواهد بود که با پیشنهاد شورایی عالی کار به تصویب هیات وزیران خواهد رسید." کاشته شده بود. اما جوهر این طرح نه در سابقه آن بلکه در دامنه و ابعاد آن نهفته است. این طرح آگاهانه انتخاب شده و یورش به جبهه ضعیف اردوی کار را نشانه رفته است. این طرح با حمله به کارگرانی که پراکنده هستند و در شرایط فوق‌العاده نامساعد به کار مشغول‌اند، شکاف بین کارگران کارگاه‌های بزرگ با کارگاه‌های کوچک را نهادی می‌کند و قدرت چانه‌زنی کارگران کارگاه‌های بزرگ را نیز کاهش می‌دهد. تعرض جمهوری اسلامی به کارگران، به همه شاخه‌ها، رشته‌ها و بخش‌ها هم زمان صورت نگرفته است. در شرایط کنونی با وجود بیکاری وسیع، این تعرض به کارگران بخش کارخانه‌های بزرگ روی نداده است. چرا که وفور نیروی کار به معنای بی‌نیازی به کارگران فنی نیست. روح این طرح این است که بخشی از کارگران حمله نمی‌کنند تا بتوانند به بخش وسیع‌تری از کارگران حاشیه‌ای که موقعیت آسیب‌پذیرتری دارند بهتر حمله کنند.

ضربه به کارگاه‌های کوچک اما صرفاً ضربه به این بخش از کارگران نیست. این حمله نتایج و عوارضی دارد که ابعاد و دامنه آن از محدوده کارگاه‌های کوچک بسی فراتر می‌رود. کم‌ترین عرضه این حمله این است که روحیه محافظه‌کاری در کارخانه‌های بزرگ را دامن می‌زند و قدرت چانه‌زنی آنها را کاهش می‌دهد. به علاوه طرح خارج کردن کارگاه‌های کوچک از دایره شمول قانون کار، صرفاً طرحی ناظر بر تضعیف موقعیت کارگران در شرایط کنونی نیست، بلکه حمله به دستاوردهایی که در مبارزه ۱۲ ساله پیرامون قانون کار بدست آمده نیز هست. بنابراین بدون طرحی برای حفظ و تداوم مبارزات سال‌های گذشته، حرفی از مقاومت مؤثر در برابر تعرض رژیم اسلامی نمی‌تواند در میان باشد.

البته حتی اگر شمول قانون دوباره این‌ها را دربر بگیرد، مشکلی از این‌ها را حل نخواهد کرد. زیرا در نظامی که تشکل کارگری مستقل معنایی ندارد، قانون کار(نه فقط قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی، بلکه هر قانون کار دیگری نیز) کاغذ پاره‌ای بیش نخواهد بود. اما اعلام رسمی محرومیت این کارگران از هر نوع پوشش قانونی معنایی جز پذیرش ضمنی شکلی از برده‌داری در بسیاری از بنگاه‌های کوچک ندارد. به همین دلیل مسأله قانون کار برای بنگاه‌های کوچک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و همین (الان یکی از مطالبات داغ

طبقه کارگر ایران است که با سازمان‌دهی بیکارهای هرچه گسترده در پیرامون آن، زمینه بیداری و سازمان‌یابی کارگران بنگاه‌های کوچک نیز تقویت خواهد شد. در حال نباید فراموش کرد که اکثریت کارگران ایران در بنگاه‌های کوچک کار می‌کنند و محروم‌ترین بخش کارگران ایران نیز در بنگاه‌های کوچک کار می‌کنند و بنابراین بدون تلاش برای سازمان‌یابی این بخش از کارگران و بهبود شرایط کار و زندگی آن‌ها، موقعیت کارگران ایران به عنوان یک طبقه اجتماعی شکننده باقی خواهد ماند. حمله جمهوری اسلامی به حلقه ضعیف جنبش کارگری اما می‌تواند به نقطه ضعف دشمن تبدیل شود. حمله رژیم اسلامی به کارگران و راندن آن‌ها به خاک ریز آخرین جنگ سرنوشت ساز و تعیین‌کننده را به کارگران کارگاه‌های کوچک تحمیل می‌کند. همین تعرض می‌تواند دست‌مایه مناسبی برای سازمان‌یابی یک مقاومت بزرگ قرار گیرد. برای این که بتوانیم تعرض رژیم را در هم‌شکنیم و به تعرض متقابل دست بزیم ضروری است از شرایط مبارزه و ملزومات پیروزی آن درک روشنی داشته باشیم. تعرض جمهوری اسلامی و بی‌حق کردن کارگران کارگاه‌های کوچک زمینه مساعدی را برای گز گرفتن شعار برخورداری از حق تأمین اجتماعی و حقوق شهروندی فراهم می‌آورد. شکل‌گیری جنبش کارگران کارگاه‌های کوچک پیرامون حقوق اجتماعی و شهروندی، نمی‌تواند در تک‌تک کارگاه‌های کوچک صورت گیرد، این تجمع از طریق این روش ناممکن است و در واقع نیروی کارگران را به هدر می‌برد؛ شکل‌گیری جنبش کارگاه‌های کوچک باید از طریق بیرون از محل کار و از طریق تجمع در محافل، اماکن کارگری و پاتوق‌ها صورت گیرد. شکل‌گیری این جنبش مخصوصاً در محیط زیست کارگران، که محل اتصال کارگران این بخش با بی‌کاران، با زنان خانه‌دار، با زحمت‌کشان و با جوانان است، می‌تواند پا بگیرد و به یک نیروی میلیونی تبدیل شود.

د) زیرکارگران

قبل از هرچیز، بهتر است یادآوری کنم که این اصطلاح "زیرکارگران" را ما به تقلید از اصطلاح "زیرطبقه" به کار می‌بریم. این اصطلاح اخیر در دهه‌های گذشته در جامعه‌شناسی (مخصوصاً امریکایی) وسیعاً به کار گرفته می‌شود. ولی باید توجه داشت که از نظر مارکسیستی نمی‌توان این‌ها را طبقه‌ای جدا از طبقه کارگر به حساب آورد. در واقع اصطلاح "ارتش ذخیره کارگری در میان مارکسیست‌ها ناظر به همین‌هاست. و "ارتش ذخیره" جزئی از طبقه کارگر است. اما اصطلاح "ارتش ذخیره" معمولاً به کارگران بیکار دلالت می‌کند، ولی حقیقت این است بخشی از "زیرطبقه" را کسانی تشکیل می‌دهند که کار هم می‌کنند ولی درآمدشان آن‌چنان پائین و شرایط زندگی‌شان چنان شکننده است که مسأله اصلی‌شان چگونگی زنده ماندن است و ادامه بقا. به علاوه در اصطلاح "زیرطبقه" افرادی نیز جا می‌گیرند که به معنای دقیق کلمه، بی‌کار محسوب نمی‌شوند، بلکه اصلاً نمی‌توانند وارد

بازار کار شوند. مانند سال‌مندان و نوجوانان تهی‌دست که راه‌های اشتغالی (گاهی برای همیشه) به روی‌شان بسته شده است. در مجموع، "زیرطبقه" کلیه کسانی را دربر می‌گیرد که برای گذران زندگی ناگزیر به فروش نیروی کارشان باشند، اما نتوانند تقاضای مؤثر یا قابل اتکایی برای نیروی کارشان داشته‌باشند. و مسأله مهم این است که با گسترش و تعمیق مناسبات سرمایه‌داری شمار این بخش از طبقه کارگر افزایش یابد و این افزایش مخصوصاً در کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری بسیار شتابان است. در ایران اکنون این بخش وزن بسیار سنگینی در کل جمعیت دارد و دائماً هم افزایش شتابانی دارد. علت این شتاب بالا، بیش از هر چیز دیگر این است که اولاً روابط سرمایه‌داری هنوز در حال گسترش است و با مهاجرت به شهرها ساختار سنتی خانواده‌ها از هم می‌پاشد و در شهرها، اکثر خانواده‌ها دیگر نمی‌توانند فقط با یک نان‌آور معیشت‌شان را ادامه بدهند و بنابراین زنان (که غالباً در شهرها، برخلاف روستاها، صرفاً خانه‌دار بودند) نیز ناگزیر می‌شوند کار مزدی بکنند و کودکان نیز. در این جاست که بخش بزرگی از این‌ها تقاضای مؤثر و قابل اتکایی برای نیروی کارشان پیدا نمی‌کنند. ثانیاً ظرفیت تولیدی اقتصاد ایران (به دلائلی که قبلاً توضیح داده‌ایم) بسیار ضعیف است و بنابراین نمی‌توانند تقاضای گسترده‌ای برای نیروی کار ایجاد کند، همان‌طور که نمی‌تواند تقاضای گسترده‌ای برای نیروی کار ایجاد کند، همان‌طور که نمی‌تواند نیروی کار ماهر نیز تربیت کند. در هر حال مهم است که اطلاعات دقیق و مستندی درباره این بخش از طبقه کارگر با زحمت‌کشان، داشته باشیم. باید توجه داشت که طبقه سیاسی (چه جناح تمامیت‌خواه و چه اصلاح طلب) با محدود کردن دایره شمول قانون کار، آگاهانه بازار کار این بخش از طبقه و بخش کارگران بنگاه‌های کوچک را تابع قانون جنگل می‌کند. "زیرکارگران" غالباً کسانی هستند که اصلاً به لحاظ آماری نمی‌توانند به عنوان کارگر ظاهر شوند. زیرا غالب آن‌ها اصلاً به‌طور رسمی کار نمی‌کنند. مثلاً اکنون "تولید خانگی" در اقتصاد ایران وزن بسیار سنگینی دارد (چقدر از بیش از ده میلیون نفری که از "صنعت فرش" نان می‌خورند از این طریق کار می‌کنند؟) و بسیاری از زنان درخانه‌های‌شان برای کارفرمایانی "غایب" کار می‌کنند، بی آن که اصلاً درجایی معلوم شود که آن‌ها کارگر هستند. حال سؤال اصلی این است که این بخش از زحمت‌کشان چگونه می‌توانند متشکل شوند؟ به نظر ما، پاسخ روشن است: در محیط زیست‌شان، در محلات زحمت‌کشی. و بهتر است به یاد داشته باشیم که این‌ها هم اکنون دارند مبارزه می‌کنند و مبارزات بسیار گسترده‌ای هم انجام می‌دهند. شورش‌های تهی‌دستان که دائماً اخبارش را می‌شنویم و گاه خصلت واقعاً انفجاری پیدا می‌کنند و تمامی یک شهر را دربر می‌گیرند، عمدتاً از میان این‌ها مشتعل می‌شوند. هر نوع طفره رفتن از این واقعیت که محیط‌زیست (و نه محیط کار) میدان اصلی سازمان‌یابی این‌هاست، می‌تواند نتایج فاجعه‌باری در استراتژی سازمان‌یابی طبقه کارگر به بار بیاورد. نکته دیگری را هم باید یادآوری کنم؛ "زیرکارگران" و اکثریت "کارگران بنگاه‌های کوچک" به جهات زیاد فصول مشترک گسترده‌ای با هم دارند و در واقع؛ بخش بزرگی از کارگران بنگاه‌های کوچک را نمی‌شود از "زیرکارگران" جدا کرد. توجه به این نکته در سازمان‌دهی این دو بخش اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. و باید توجه داشت که بخش چهارم و اکثریت بخش سوم طبقه کارگر، حالا از طریق اعتراضات و شورش‌های تهی‌دستی است که مطالبات را طرح می‌کنند.

مختصات حرکت های کارگری در شرایط کنونی.

اگر بپذیریم که هر تلاش جدی برای سازمان‌یابی مستقل و مؤثر کارگری فقط در متن مبارزات بالفعل خود کارگران می‌تواند به نتیجه برسد، درمی‌یابیم که بررسی مختصات این مبارزات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برمبنای داده‌های موجود (در این جا ما عمدتاً روی اطلاعات و جمع بندی‌های رفقای خودمان و برخی تحلیل‌های که به این موضوع پرداخته‌اند تکیه می‌کنم که البته بسیار ناقص هستند و بنابراین محتاج تکمیل و تدقیق همه جانبه) مختصات حرکت‌های کنونی کارگران ایران را می‌توان چنین خلاصه کرد:

الف) حرکت‌های کارگری، در معنای اخص کلمه (یعنی جایی که اقدامی صرفاً به وسیله مزد و حقوق‌بگیران برای بهبود شرایط مادی‌شان، صورت می‌گیرد)، عمدتاً توسط کارکنان "کارگاه‌های بزرگ" انجام می‌شود. در مورد حرکت های کارکنان "کارگاه‌های کوچک، هرچند اطلاع قابل توجهی نداریم، ولی می‌دانیم که اگر حرکت‌های قابل توجهی اتفاق بیفتد و سروصدا ایجاد کند، قاعدتاً تا حدی به گوش می‌رسد. البته کارکنان آن بخش از واحدهای کوچک که اتحادیه یا شکلی از اشکال تجمع صنفی را دارند، گاهی حرکت‌هایی سازمان می‌دهند ولی این حرکت‌ها چندان قابل توجه نیستند و اهمیت حاشیه‌ای دارند. بنابراین، به جرأت می‌توان گفت که حرکت‌های کارگری کنونی از طرف بخش نسبتاً کوچکی از کارگران سازمان می‌یابد و اکثریت کارگران (چه در صنعت و چه در خدمات و کشاورزی) نمی‌توانند به حرکت‌های قابل توجه و پرسروصدایی دست بزنند. در یک تحقیق از اعتصابات کارگری در واحدهای صنعتی در شهر تهران در طی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ آمده است که: "بیشترین فراوانی اعتصابات در صنایع ماشین‌آلات و لوازم خانگی ۳۱٪ و پس از آن صنایع نساجی بوده است. این امر حاکی از آن است که فراوانی اعتصابات در صنایعی بیشتر است که در اثر سیاست‌های جدید دولت دچار مخاطرات جدی در حوزه امور اقتصادی، مالی و فروش خود شده‌اند. ۴۹٪ اعتصابات در صنایع مصرفی، ۱۱/۵٪ در صنایع سرمایه‌ای، ۱۵/۴٪ واسطه‌ای غیرصنعتی و ۱۴٪ در صنایع واسطه‌ای غیرصنعتی رخ داده‌اند. همچنین ۶۴٪ اعتصابات در صنایع با اهمیت متوسط، ۱۸٪ در صنایع ضروری و راهبردی (استراتژیک) و ۸٪ در بخش کالاهای لوکس و غیر ضروری بوده‌اند. از نظر الگوی مالکیت مشخص شد که ۳۸٪ اعتصابات در کارخانجات تحت پوشش سازمان صنایع ملی ایران، ۲۳٪ در بنیادها، ۱۹٪ در سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، ۸٪ در بانک‌ها، ۴/۶٪ نیز در سایر انواع مالکیت و ۸٪ مشخص بوده‌اند. (۶۰) در آمار دیگری که توسط کمیسیون کارگری از حرکات اعتراضی در سال ۷۸ تهیه شده فراوانی حرکات در رشته‌های مختلف به قرار زیر است: "بیشترین حرکات کارگری... از نظر رشته‌ای در صنایع نساجی و سپس صنایع فلزی و اتوموبیل سازی صورت گرفته است. (۶۱)

ب) - بخش اعظم حرکت‌های گزارش شده کارگری، به لحاظ مضمون مطالباتی، خصلت تدافعی دارند. یعنی غالباً برای مقابله با بدتر شدن وضع موجود صورت می‌گیرد و نه در جهت بهبود آن. مثلاً در بررسی مضمون اعتصاب طی سال‌های ۶۸ تا ۷۲ علل مالی ۲۹٪، علل خاص شغلی ۲۰/۶٪، علل مربوط به مدیریت ۱۹٪ مربوط به تشکل‌ها ۱۰/۶٪، تعدیل نیروی انسانی ۶/۱٪، طرح طبقه‌بندی مشاغل ۱۰/۶٪، قانون کار ۷٪، و مسائل بیرون کارخانه ۳٪ ذکر شده است. پنج سال بعد، از بررسی ۲۶۶ حرکت کارگری ۱۲۴ تای آن برای پرداخت

حقوق و مزایای عقب افتاده، ۲۶ حرکت برای بازگشت به کار (اعتراض به اخراج‌ها)، امنیت شغلی ۱۲ عدد، ادامه کاری کارخانه ۱۳ عدد، لغو مصوبه مجلس مبنی بر حذف کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار ۱۲ عدد، تغییر سیاست‌ها و عمل کرد سازمان تامین اجتماعی ۱۵ عدد، افزایش دستمزد ۸ عدد، استخدام رسمی ۸ عدد، بهبود شرایط کار ۸ عدد، بیمه بیکاری ۷ عدد، کار و اشتغال ۶ عدد، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل ۴ عدد متفرقه ۲۳ عدد بوده است.

ج- اکثر حرکت‌های کارگری برای مقابله با مشکلات و تهاجماتی که علل کلان اقتصادی دارند، صورت می‌گیرند. به عبارت دیگر، غالب مسائلی که حرکت‌ها برای حل و فصل آن‌ها سازمان می‌یابند، در سطح "کارگاه" مربوطه قابل حل و فصل نیست. سیاست واردات کالاها، مشابه تولیدات داخلی و اثرات زیان‌بار آن‌ها بر صنعت نساجی یا بر صنایع لوازم خانگی، وابستگی شدید ارزی و یا تغییرات نرخ ارز اثرات آن بر صنایع خودرو سازی را نمی‌توان در سطح این یا آن کارخانه منفرد حل کرد.

د- غالب حرکت‌ها به پیروی قطعی دست نمی‌یابند. هرچند که ممکن است روز محشر را به عقب بیندازند ولی نمی‌توانند حریف را کاملاً منکوب کنند. مثلاً نتایج حرکات کارگری در سال ۷۸ این واقعیت غم‌انگیز را چنین نشان می‌دهد: "نتیجه ۲۰۷ حرکت کارگری ناروشن، وعده رسیدگی ۱۷ عدد، درگیری با ماموران ۹ عدد، پیروزی کارگران ۷ عدد بوده است." (۶۲)

ه- مطالبات حرکت‌های مستقل کارگری غالباً از سطح کارگاه مربوطه فراتر نمی‌رود. یعنی مطالباتی که همه صنف معینی را به پا کنند یا مستقیماً در رابطه با مسائل کلان اقتصادی باشند، پدیده نادری هستند. مثلاً با آن که اخراج‌ها، خصوصی کردن‌ها و عدم پرداخت به موقع دستمزدها پدیده‌ای است فراکارگاهی، ولی کارگران هر کارگاه معمولاً فقط مشکلات خودشان را طرح می‌کنند. البته مطالبات مستقیماً مربوط به مسائل کلان اقتصادی طرح می‌شوند و حتی حرکت‌هایی در رابطه با آن‌ها صورت می‌گیرد، ولی عموماً از طرف نهادهای کارگری وابسته به خود رژیم.

و- غالب حرکت‌ها اشکالی را انتخاب می‌کنند که مطالبات‌شان در سطحی فراتر از کارگاه مربوطه انعکاس یابد. به عبارت دیگر، خطاب غالب حرکت‌ها مقامات دولتی و یا حتی فراتر از آن، فشار بر مقامات دولتی از طریق سروصدای لازم و جلب توجه مردم است و این نشان می‌دهد که کارگران مربوطه درمی‌یابند که مشکل‌شان در محدوده کارگاه قابل حل و فصل نیست. بررسی اشکال مبارزه در سال ۷۸ نشان می‌دهد که ۱۲۷ حرکت کارگران به شکل تجمع در برابر کارخانه یا مراکز دولتی اتفاق افتاده است. ۴۱ حرکت کارگران به شکل اعتصاب در کارخانه، ۲۱ حرکت به شکل تحصن، ۹ حرکت به صورت راه‌پیمایی و تظاهرات و ۴۹ اقدام کارگران به صورت نامه و طومارنویسی انجام گرفته است.

دورنمای وسیع حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان

برای این که تصویر همه جانبه‌ای از مبارزات بالفعل طبقه کارگر ایران داشته باشیم، باید علاوه بر حرکت‌های کارگری به معنای اخص کلمه، حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان به طور عام را نیز مورد توجه قرار بدهیم. در این رابطه باید به سه فقره حرکت توجه داشت.

(الف) - حرکت‌های کارگرانی که در واحدهای کوچک و گاهی حتی نامرئی (یعنی کارهایی که در هیچ آماری اعلام نمی‌شود و غالباً حتی محل ثابتی ندارند و یا در محل زندگی خود کارگر انجام می‌شوند) کار می‌کنند. این حرکت‌ها یا از طرف اتحادیه‌های صنفی صورت می‌گیرند که معمولاً سروصدای زیادی ندارند و در سطح سراسری و در رسانه‌ها بازتابی نمی‌یابند مثل حرکت کارگران نانوايي‌های سقز (۶۳) یا از طریق فشار آوردن بر نهادهای کارگری خود رژیم صورت می‌گیرند که در این صورت بازتاب وسیع پیدا می‌کنند و حتی رنگ سیاسی به خود می‌گیرند ولی تاکنون معمولاً (برخلاف حرکت‌های اعتراضی کارگران کارگاه‌های بزرگ) خصلت مستقل نداشته‌اند. مثلاً حرکت‌های اعتراضی وسیعی که به ابتکار خانه کارگر و کانون عالی شورای اسلامی، در اعتراض به حذف کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار سازمان داده شدند، نمونه‌ای از این حرکت بودند. باید توجه داشت که نهادهای کارگری رژیم زیر فشار شدید و اعتراضات وسیع کارگران کارگاه‌های کوچک به این سازمان دهی دست زدند.

(ب) - حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان در محیط‌های زیست‌شان. این فقره از حرکت‌ها بسیار وسیع هستند و اهمیت اجتماعی و بازتاب سیاسی گسترده‌ای دارند. در واقع بعضی از این حرکت‌ها (مانند شورش بزرگ محلات فقیرنشین چند شهر بزرگ در دهه ۱۳۷۰) لرزه بر ارکان رژیم می‌اندازد. مسأله این است که حرکت‌های این چنینی حرکت‌هایی هستند که معمولاً در مقابل کارفرما صورت نمی‌گیرند، بلکه طرف آن‌ها معمولاً نهادهای دولتی است و مطالبات مطرح شده در آن‌ها نیز غالباً ربطی به شرایط کار و اشتغال و دستمزد ندارد، بلکه موضوعات مختلف شرایط زندگی کارگران زحمت‌کشان را طرح می‌کند. در این جا تنها با کارگران به معنای اخص کلمه، سروکار نداریم بلکه زحمت‌کشان محلات و مناطق فقیرنشین هستند که به حرکت معنا می‌بخشند بنابراین می‌توانیم آن‌ها را حرکت‌های محلات زحمت‌کش نشین بخوانیم. این حرکت‌ها هستند که وضع انفجاری کارگران و زحمت‌کشان کشور به نمایش می‌گذارند و نموداری از رزمندگی آن‌ها هستند.

(ج) - حرکت‌های کارمندان و مخصوصاً کارمندان بخش عمومی. باید توجه داشت که این‌ها نقداً حرکت، و مخصوصاً حرکت مستقل قابل توجهی ندارند ولی از آن جا که وضع درآمدی بخش بزرگی از آن‌ها در نتیجه بی‌ارزش شدن ریال، بسیار پائین آمده است، نارضایی در میان آن‌ها تقریباً همگانی است. از طرف دیگر بخش بزرگی در کارمندان در نظام جمهوری اسلامی "آدم دولت" تلقی نمی‌شوند، بلکه خودشان جزو "غیرخودی"‌ها هستند و شدیداً حقوق‌شان لگدمال می‌شود. در سال‌های اخیر، حرکت‌ها و فشارهای این‌ها از طریق نهادهای وابسته به رژیم به آن‌ها مختلف انعکاس می‌یابد. در این میان، مخصوصاً مطالبات و نارضایی معلمان، کارکنان بیمارستان‌ها و خدمات بهداشتی، و نیز کارمندان بازنشسته یا آن‌هایی که با خط بازنشستگی ناخواسته روبرو هستند، بسیار زیاد انعکاس می‌یابد و اگر امکانات سرکوب و کنترل رژیم اندکی تضعیف بشود، مسلم است که حرکت‌های مستقلی از طرف این‌ها شروع خواهد شد و درشتاب دادن به سازمان‌یابی طبقه کارگر نقش مهمی خواهد داشت. به عنوان نمونه می‌توان به دامن گرفتن تجمعات معلمان و تشکیل "جبهه متحد فرهنگیان" که

شامل گروه‌های کانون همبستگی فرهنگیان ایران، خانه معلمان ایران، کانون استادان مراکز تربیت معلم سراسر کشور و مجمع فرهنگیان وابسته به جمعیت ایران فردا اشاره کرد. این جبهه که اولین حرکت خود را در اعتراض به سوءمدیریت وزارت آموزش و پرورش و وضع نابسامان "معیشتی فرهنگیان" (۶۴) آغاز کرد با گسترش فعالیت خود می‌تواند اثرات تعیین‌کننده‌ای بر سازمان‌یابی طبقه کارگر بر جای بگذارد.

چگونه و از کجا سازمان‌یابی کارگری می‌تواند پیش برود؟

اکنون با توجه به همه آن‌چه گفته شد، به این سؤال می‌رسیم که سازمان‌یابی مستقل و مؤثر کارگری در ایران چگونه می‌تواند پیش برود و از کجا می‌تواند آغاز شود؟

الف- سازمان‌یابی مستقل و مؤثر کارگری در ایران، علی‌رغم همه موانع می‌تواند از همین حالا و درست در زیر سرکوب جمهوری اسلامی، آغاز شود و با موفقیت پیش برود. تردیدی نباید داشت که این کار، عمدتاً از مجاری فراقانونی می‌تواند صورت بگیرد و به احتمال زیاد، تا جمهوری اسلامی هست، نمی‌تواند انتظار پذیرش قانونی داشته باشد ولی مسلماً در بیداری، و صف‌آرایی طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان و نیز در بهبود شرایط کار و زندگی آن‌ها (البته تا حدودی) نقش بسیار مثبت و مهمی خواهد داشت. مهم‌ترین اثرات آن درازمدت آن بسیار فراتر از عمر جمهوری اسلامی خواهد بود. زیرا سنگ بنای سنگربندی استراتژیک طبقاتی کارگران و زحمتکشان خواهد بود. (منظور ما از سازمان‌یابی "مستقل" اساساً استقلال از نهادهای دولتی و وابسته به دولت است، و از سازمان‌یابی "مؤثر" اساساً به اثر گذاری در مقابله با معضلاتی است که در ایران امروز خصلت کلان اقتصادی دارند یعنی سازمان‌یابی مورد بحث ما سازمان‌یابی در سطوح فرابنگاهی و معطوف به تشکیلات سازی سراسری است).

ب- سازمان‌یابی مورد بحث ما در میان بخش‌های مختلف طبقه کارگر بایک شیوه و با یک آهنگ پیش نخواهد رفت. بنابراین توجه به ظرفیت‌های بخش‌های مختلف طبقه کارگر و ویژگی‌های شرایط کار و زیست‌هریک از بخش‌ها اهمیت فوق‌العاده زیادی دارد. به طور کلی، بخشی از مزد و حقوق‌بگیران عمدتاً از طریق پیوندهای موجود در محیط کارشان می‌تواند سازمان‌یابی مناسب و کارآمدی داشته باشند ولی بخش عمدتاً از طریق پیوندها شکل گرفته در محیط زیست امکان سازمان‌یابی مناسب و کارآمد پیدا می‌کنند. کارگران بنگاه‌های بزرگ، کارمندان (غیر مدیریتی) و کارگران صنف‌های قدیمی و جافتاده بنگاه‌های کوچک در دسته اول جا می‌گیرند ولی اکثریت کارگران بنگاه‌های کوچک و نیز "زیرکارگران" در دسته دوم قرار می‌گیرند. در هر حال، سازمان‌یابی مبتنی بر پیوندهای محیط‌زیست هنگامی اهمیت پیدا می‌کند که سازمان‌یابی صنفی امکان‌ناپذیر یا بسیار دشوار باشد.

ج- تلاش و مبارزات همه بخش‌های طبقه کارگر برای سازمان‌یابی مستقل و مؤثر اهمیت حیاتی دارد و تنگ شدن مبارزات هریک از آن‌ها برای روند سازمان‌یابی مختل‌کننده است. بنابراین انتظار این که سازمان‌یابی مستقل عمدتاً با تکیه بر تلاش‌های کارگران بنگاه‌های بزرگ پیش برود. ساده لوحانه و نادرست است، مخصوصاً اگر توجه کنیم که مبارزات کارگران بنگاه‌های کوچک در شرایط کنونی کشور ما مضمون تدافعی دارد. ولی حتی اگر جز این هم بود، باز هم شیوه‌های سازمان‌یابی کارگران بنگاه‌های بزرگ، قابل گسترش به همه بخش‌های طبقه کارگر نمی‌توانست باشد.

د- سازمان یابی هریک از بخش‌های طبقه کارگر تنها بر مبنای مبارزات و مطالبات بالفعل خود آنها می‌تواند شکل بگیرد. و در حال حاضر کانون فعال ترین مبارزات بالفعل کارگران (زحمتکشان) ایران این‌ها هستند:

اول- کارگران اخراج شده، در شرف اخراج مثل ۵۰۰ هزار کارگر نساجی و نیز حقوق پرداخته نشده بنگاه‌های بزرگ.

دوم- وضع شکننده کارگران قراردادی که بی‌حقوقی آشکاری را تجربه می‌کنند. آن‌ها از یک ارتش که دارای نیرویی با "۸۰۰ هزار کارگر روزمزد و قراردادی در کارگاه‌های تولیدی سراسر کشور" (۶۵) هستند مدام با خطر فسخ قرارداد که مانند شبی در پایان هر ۳ ماه بر سرشان به پرواز در می‌آید روبه‌رو هستند. کارمندان و از جمله کارمندان بازنشسته کشوری که بنا به آمار سال ۱۳۷۶ تعداد آن‌ها ۲۹۱۲۲۸ است (۶۶) که وضع معیشت‌شان را آشکارا غیر قابل تحمل می‌یابند.

سوم- مبارزاتی که در سطوحی معین برای حمایت از کارگران بنگاه‌های کوچک و مخصوصاً مشمول قانون کار شدن آن‌ها جریان دارد.

چهارم- حرکت‌های اعتراضی، شورش‌هایی که در مناطق تهیدست‌نشین شهرها صورت می‌گیرند. پس، مسأله اصلی سازمان‌یابی مستقل و مؤثر در حال حاضر این‌ها است که این کانون‌های مبارزه و تنش چگونه می‌توانند به کانون‌های سازمان‌یابی تبدیل شوند. به عبارت دیگر، بحث‌های مجرد و عام درباره سازمان‌دهی کارگری (هرچند لازم) در شرایط مشخص کنونی نمی‌توانند تمرکز روی گره اصلی سازمان‌یابی و سازمان‌دهی را امکان‌پذیر سازند. باید توجه داشت که اکنون هر چهار کانون داغ مبارزات کنونی، در حال دست و پنجه نرم کردن با معضلات کلان اقتصادی هستند و بنابراین فقط از طریق ایجاد روابط فرابنگاهی می‌توانند پیش‌روی داشته باشند.

ه- مهم‌ترین عامل شتاب دهنده برای هر چهار کانون فعال و داغ مبارزه، فضای سیاسی پراکندگی کنونی کشور است. البته فراموش نکنیم که فضای سیاسی داغ حتی در اوج خود (یعنی در انفجار انقلاب) ضرورتاً به سازمان‌یابی مستقل نمی‌انجامد، بلکه برعکس، ممکن است روند سازمان‌یابی مستقل را کاملاً مختل بکند. آن‌چه فضای انقلابی فراهم می‌آورد فقط یک امکان است، یک امکان واقعی. مسأله تبدیل این امکان به واقعیت است. بنابراین این سؤال کلیدی این است که فضای سیاسی پراکندگی کنونی، مشخصاً چگونه می‌تواند به عامل شتاب دهنده در سازمان‌دهی مستقل کارگری مبدل شود؟ برای پاسخ به این سؤال باید به عناصر هم‌گرا با کارگران و زحمت‌کشان در بحران عمومی کنونی توجه ویژه‌ای مبذول شود. به نظر ما، در فضای سیاسی کنونی جوانان و زنان نقش بسیار مهمی دارند. مخصوصاً جوانان پیش‌رو تا حدود زیادی عملاً نقش پیش‌آهنگان جنبش ضد استبدادی کنونی را بازی می‌کنند. اگر بخش رادیکال این پیشاهنگان جنبش ضد استبدادی کنونی به ارتباط مستقیم با چهار کانون نقداً حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان کشیده شوند، روند سازمان‌یابی مستقل کارگری می‌تواند به صورت جهشی پیش برود. باید توجه داشته باشیم که بخش بزرگی از جوانان و زنان پیش‌رو (اگر نه ضرورتاً به لحاظ ایدئولوژیک، ولی لاقلاً) به لحاظ اجتماعی در این کانون‌های حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان عناصر بیرونی نیستند و خود با همان مسایل و معضلات روبه‌رو هستند و جزیی از طبقه کارگر محسوب می‌شوند. آن‌ها برای پیوند خوردن با حرکت‌های بالفصل کارگران و زحمت‌کشان فقط کافی است

علاوه بر مطالبات و مبارزات ضد استبدادی به مسایل و مطالبات طبقاتی خودشان نیز تکیه بکنند. آن‌ها با این کار هم می‌توانند جنبش کارگری را به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی تحرک بدهند و هم می‌توانند درست‌باین کار پایه و قاعده جنبش ضد استبدادی را گسترده‌تر سازند. از این طریق است که گروه وسیعی از عناصر سازمان‌گر به کانون‌های بالفصل حرکت‌های طبقه کارگر افزوده می‌شود. پس باید روی کشیده شدن این عناصر هم به کانون‌های یاد شده متمرکز شد.

و- افزوده شدن عناصر سازمان‌گر (برخوردار از افق‌های بزرگ) به مبارزات و مطالبات محلات تهیدست نشین شهرها (و مخصوصاً در وهله اول، شهرهای بزرگ) ظرفیت سازمان‌یابی "زیرکارگران" و محروم‌ترین بخش کارگران بنگاه‌های کوچک، به صورتی فوق‌العاده و واقعاً جهشی بالا می‌برد. اما این عناصر سازمان‌گر را از کجا می‌توان به صورت جمعی و گروهی به طرف و دو داغ‌ترین کانون حرکت‌های لگدمال شده‌ترین‌های جامعه ایران جلب کرد؟ و آن‌ها چگونه می‌توانند باین کار کانون‌ها پیوند ارگانیک پیدا کنند؟ پاسخ ما به سوال اول این است که عناصر سازمان‌گر نیز فقط از بطن همین حرکت‌های موجود می‌توانند برخیزند. مسأله رویاندن گندم در گلدان نیست، جلب گروه‌های وسیع عناصر سازمان‌گر به طرف کانون‌های داغ مبارزات طبقاتی است. بنابراین، عناصر نقداً سیاسی شده برخوردار از افق‌های وسیع‌تر را در داغ‌ترین کانون‌های مبارزات ضد استبدادی نقداً موجود می‌توان پیدا کرد. و داغ‌ترین کانون مبارزات استبدادی نقداً موجود، دانشگاه‌هاست. پس مسأله، تمرکز روی جهت‌یابی عناصر رادیکال دانشجویان (و در قدم‌های بعدی، دانش‌آموزان سیاسی شده و رادیکال سال‌های آخر دبیرستان) است. و اما پاسخ سؤال دوم: عناصر سازمان‌گر فقط با پرداختن به خواست‌های بی‌واسطه مشخص زحمت‌کشان (کانون‌های یادشده) و فرموله کردن و منسجم کردن و پیش‌راندن مؤثر این خواست‌ها می‌توانند به معنای واقعی کلمه، به سازمان‌گری بپردازند. در کانون‌های یادشده انبوهی از مطالبات داغ و بی‌واسطه وجود دارند که فقط در ارتباط مستقیم با این کانون‌ها می‌توان آن‌ها را با دقت لازم فهمید و به درستی فرموله کرد. از مدرسه و درمانگاه و آب و برق و مسایل حمل‌ونقل گرفته تا مسایل سرکوب‌شده بی‌پایان زنان، آموزش مهارت‌های اولیه برای بهبود وضع زندگی و روزمره مردم گرفته تا ایجاد انواع تعاونی‌های مستقل (تولید و مصرف) و صندوق‌های هم‌پاری؛ از معنا دادن به اوقات مرده و بی‌هوده گذر زحمت‌کشان؛ از طریق ایجاد امکانات تفریحی سازنده و آگاه‌کننده (مثلاً مراکز کوچک و ویدیویی در هر محل) و تیم‌های ورزشی گرفته تا سازمان دادن فرصت‌های بحث و مشاوره عمومی در هر محل برای چگونه طرح مطالبات مشخص به مقامات و ایجاد گروه‌های فشار برای پیش‌راندن مطالبات؛ از شناسایی شبکه‌های سیستم تولید خانگی برای کارفرمایان ظاهراً غایب گرفته (مانند دستگاه‌های فرش‌بافی خانگی و انواع کارهای مزدی در خانه‌ها) تا تهیه آمار از شمار و شرایط کارگاه‌های کوچکی که عملاً محل بردگی زنان و کودکان و سال‌مندان هستند و طرح مسایل آن‌ها و اتخاذ تدابیر سازمان‌گری مناسب برای متحد ساختن آن‌ها، مسایلی بی‌پایانی برای سازماندهی مشخص زحمت‌کشان مطرح هستند که باید با حوصله رویشان متمرکز شد. با تمرکز روی این مسایل که سازمان‌گران می‌توانند به عناصری خودی و درونی و ارگانیک در انفجاری‌ترین حرکت‌های طبقاتی تبدیل شوند و در ارتباطی مادی، مستقیم و تشکیلاتی، به فرصت‌هایی برای سازمان‌گری دست یابند. و تنها از این طریق است که آن‌ها می‌توانند تلاش‌های‌شان را در سطح علنی پیش ببرند بی‌آن‌که زندانی فعالیت‌های "قانونی" و رسمی باشند. لازم است

توجه داشته باشیم که سازمان‌یابی حرکت‌های طبقه کارگر برای این که به‌تواند واقعاً به نحوی مؤثر پیش برود، حتماً باید ابعاد توده‌ای و بسیار گسترده داشته باشد. و سازمان‌یابی در ابعاد گسترده، قبل از هرچیز به دو شرط اساسی نیازمند است: اولاً پایداری و ادامه‌کاری و ثانیاً اقدامات علنی (ونه ضرورتاً قانونی یا رسمی). بنابراین سیاسی کردن شتاب‌زده سازمان‌یابی کانون‌های داغ‌یاد شده چیز مطلوبی نیست زیرا رابطه‌گیری و سازمان‌یابی را به طور اجتناب‌ناپذیر زیرزمینی می‌کند و تداوم کار را ناممکن و یا بیار دشوار می‌سازد. به عبارت دیگر می‌خواهیم بگوییم که از حرکت‌های زحمت‌کشان نباید به صورت مصنوعی برای حمایت از اعتراضات و حرکت‌های سیاسی داغ‌روزمه استفاده ابزاری کرد. حرکت‌ها و سازمان‌یابی زحمت‌کشان وسیله‌ای برای مقابله با رژیم یا براندازی آن نیست، بلکه خود هدفی است بسیار مهم که حتی بعد از براندازی جمهوری اسلامی نیز نه تنها باید ادامه یابد بلکه در ابعاد بسیار گسترده‌تر و با شیوه‌هایی بسیار حرفه‌ای‌تر و آگاهانه‌تر پیش برود. البته هیچ‌یک از تأکیدات من به معنای پرهیز از فعالیت‌های روزمره سیاسی یا حتی شورش‌ها و اعتراضات محلات تهی‌دستان نیست. هر جا که لازم شد، اعترافات باید خصلت کاملاً شورشی هم به خود بگیرد. نکته مورد تأکید من این است که چنین حرکت‌های تند و شورشی باید تا آن جا که ممکن است با حساب‌گری و طرح‌های آگاهانه همراه باشد و گرنه از شورش‌های آنی واکنشی که زود مشتعل می‌شوند و زود فروکش می‌کنند، کار زیادی ساخته نیست.

۲- دانشجویان دانشگاه‌ها (و در وهله بعد، دانش‌آموزان سیاسی شده سال آخر مدارس) در تقویت دو کانون فعال دیگر حرکت‌های طبقاتی (یعنی حرکت‌ها و اعترافات کارگران زیر پا خالی شده بنگاه‌های بزرگ و کارمندان به استیصال کشیده شد) نیز می‌توانند نقش مهمی داشته باشند و مخصوصاً در گستراندن پژواک مبارزات آنها و پیوند دادن این مبارزات با مبارزات سیاسی شده روزمره ضد استبدادی تلاش کنند. فراموش نباید کرد که پیوند دانشجویان رادیکال با این بخش از کارگران و کارمندان هم برای سازمان‌یابی مبارزات دوکانون‌یاد شده می‌تواند شتاب‌دهنده باشد و هم برای مبارزات ضد استبدادی روزمره رادیکال‌کننده. برخلاف این نظر که "کاهش حساسیت دانشجویان در موضوع عدالت اجتماعی، آنها را - برخلاف دهه‌های ۴۰ و ۵۰- از کارگران و مسایل کارگری دور می‌کند. آنها هم چنان به فاصله‌گیری از بازار سنتی ادامه می‌دهند، اما به دلیل مسئل و مشکلات مشابه، ارتباط شان با جوانان بیرون از دانشگاه افزایش می‌یابد" (۶۷) ما نه تنها با دوری و "کاهش حساسیت" بخش قابل توجهی از دانشجویان از مسایل کارگران روبرو نیستیم بلکه برعکس با افزایش کمیت دانشجویان و با ارتقا. هزینه تحصیلی روزبه‌روز هم سرنوشتی بخش قابل توجهی از دانشجویان با کارگران بیشتر و عینی‌تر می‌شود. با تجربه‌های آموزنده‌ای که از این نوع پیوندها وجود دارد باید فعالانه در میان کارگران و دانشجویان فعالانه تبلیغ شوند مثلاً به عنوان نمونه‌ای از این رابطه می‌توانیم در سال ۱۹۶۸ در پیوند جنبش دانشجویی با جنبش کارگری مکزیک در نظر گیریم که چگونه موجب وحشت رهبری (۶۸) وقت بوروکراسی اتحادیه دولتی گردید. نمونه درخشان دیگر تجربه دانشجویان رادیکال و جنبش کارگری در کره جنوبی است. چونگ این موم و یونگ چئول کیم در مقاله خود نقش سازمان‌گرانه دانشجویان را چنین بیان کرده است: "بسیج بنیادین توده مردم ارتباط نزدیکی با تشویق استراتژیک تغییرات فرهنگی داشت. به طور سنتی، کارگران، کشاورزان و فقرای شهرنشین، توده‌های سازمان‌یافته‌ای به شمار می‌آمدند که موضع ایدئولوژیک مشخصی

نداشتند. این گروه‌ها در دوران "چون" سازمان یافته و از لحاظ ایدئولوژیک هشیارتر شدند و فعالیت سیاسی خود را افزایش دادند. این تحولات تا حدی ناشی از آموزش‌های سیاسی و ایدئولوژیک دانشجویان رادیکال و فعالان کلیسا بود. در رژیم "یوشین"، دانشجویان و فعالان کلیسا از مردم جدا بودند و فعالیت سیاسی آنان به اعتراض بر سر موضوعاتی مشخص محدود می‌شد و ایدئولوژی‌ها، استراتژی‌ها و سازمان‌ها را دربر نمی‌گرفت. در دهه ۱۹۸۰، این گروه‌های میانه به ایدئولوژی‌هایی رادیکال مانند مارکسیسم و الهیات رهایی‌بخش مجهز شدند و از طریق نفوذ سیستماتیک و آموزش و آموزه‌های سازمان یافته، ایدئولوژی‌های یاد شده را بین مردم گسترش دادند. چنین تلاش‌هایی وجدان سیاسی نیروهای حاشیه‌ای را بیدار کرد و رفتار استراتژیک آن‌ها را در مخالفت با رژیم استبدادی "چون" و نظام سرمایه‌داری جدی‌تر کرد. (۶۹)

همین نقش سازمان‌گراانه دانشجویان را ما در جنبش کارگری افریقای جنوبی نیز مشاهده می‌کنیم. تام لاج در مقاله خود به مراکز مشاوره‌ای که در تکوین اتحادیه‌ها نقش مهمی ایفا کرده‌اند چنین خاطر نشان کرده است:

"در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، دو موج پیاپی ایجاد سازمان‌ها، شبکه گسترده و متراکمی از انجمن‌های داوطلب را در جوامع سیاه‌پوست افریقای جنوبی ایجاد کرد. پیشگام این فرایند، اتحادیه‌های کارگری بودند که در آستانه اعتصابات ۱۹۷۳ ناتال تشکیل شدند. دانشجویان و کارگران کهنه‌کار، مراکز مشاوره‌ای را تشکیل داده بودند که اتحادیه‌ها از آنجا سرچشمه می‌گرفت. این افراد از تاریخ کارگری افریقای جنوبی درس گرفتند و به الگوهای بین‌المللی توسل جستند. اتحادیه‌های دهه ۱۹۷۰ برخلاف ابتکارات قبلی کمونیست‌ها، بر سازمان‌هایی که حیطة اصلی فعالیت‌های‌شان کارخانه است، رهبری کاملاً آموزش دیده در کارگاه‌ها، مسائل مربوط به محیط کار و تغییر پیوندهای سیاسی خارجی تأکید می‌ورزیدند. پاسخ‌گویی رهبری در برابر اعضا، صداقت در مسائل مالی و مبارزه‌جویی در کارگاه‌ها از ویژگی‌های بارز موج جدید گرایش به اتحادیه‌ها بود." (۷۰)

بنا به همین تجارب دانشجویان ایران نیز می‌توانند در پیوند، با حرکت‌های کارگران اخراج شده، درشرف اخراج یا حقوق پرداخته‌شده نقش بسیار کارسازی بازی کنند و مرکزی در دانشگاه یا از طریق دانشگاه‌ها برای تمرکز دادن و تشکل دادن به این حرکت‌ها ایجاد کنند. در این‌جا باید توجه داشت که استفاده ابزاری از کارگران بی‌کار شده و حقوق پرداخت نشده، می‌تواند نتایج بسیار ناگواری برای این کارگران داشته باشد. باید توجه داشت که این‌ها وسیله نیستند خود هدف هستند.

ح- در پایان، چکیده نظرم‌ان را خلاصه می‌کنیم: ارتقاء سطح مبارزات هم‌اکنون موجود در چهار کانون حرکت‌های طبقاتی که نقداً از آن‌ها جرعه برمی‌خیزد و هم‌آهنگ کردن آن‌ها برای ایجاد احساس هم‌بستگی طبقاتی و آگاهی از ظرفیت‌ها و سرنوشت‌های مشترک میان بخش‌های مختلف طبقه کارگر، بدون در نظر گرفتن خصلت‌ها و مشخصات و شیوه‌های سازمان‌یابی و مبارزاتی خاص هر یک از بخش‌های مختلف طبقه کارگر. و نیز افق‌های وسیع سازمانی‌دادن به مطالبات کارگران و زحمت‌کشان و راه بار کردن برای ارتقاء آن‌ها از سطوح صنفی به طبقاتی - سیاسی، بدون بی‌توجهی به منطبق کار در هر یک از این سطوح و بدون تازاندن مصنوعی مبارزات و مکالبات مشخص بی‌واسطه و استفاده ابزاری از آن‌ها. چنین کاری از طریق تمرکز روی داغ‌ترین کانون‌های مبارزات سیاسی روزمره ضد استبدادی کنونی و متصل کردن عناصر رادیکال آن‌ها به کانون‌های داغ مبارزات طبقاتی شدنی است.

منابع: ۱- کاتوزیان این نکته را چنین بیان کرده است "استبداد- یعنی انحصار قدرت مطلق و خودکامه- فی نفسه هرگونه خودمختاری و استقلال است. بدین گونه استبداد... هرگونه تمایز کارکردی فی مابین طبقات اجتماعی را نابود می کند، حتی اگر این طبقات با دارایی ها، درآمدهای مختلف و نظایر این ها، در واقع وجود داشته باشند. استبداد همه کس را بدون توجه به جایگاهش به یک عامل- و یا در واقع مفعول- بدل می کند؛ ساده ترین دلیلش این که هرکسی موقعیتش را مرهون حکومت است و حکومت می تواند آن را در یک چشم برهم زدن بهتر یا بدتر کند. استثمار فرد از فرد بی وقفه ادامه دارد، اما خود استثمار کنندگان نیز ممکنست توسط حکومت استثمار شوند، و مهم تر آن که "حق" استثمار ندارند. بلکه صرفاً از "امتياز" استثمار کردن برخوردارند و این امتیاز می تواند هر زمان به اراده حکومت به شخص دیگری واگذار شود." دکتر محمد علی (همایون) کاتوزیان- اقتصاد سیاسی ایران- ص ۲۸۱

۲- آصف بیات - کنترل سیاسی و سازمان دهی کارگری در ایران (۱۳۴۵-۱۳۵۵) یک بررسی مقدماتی در کنکاش شماره ۳.

۳- ژان دوپونت- کره جنوبی در خیابان -راه کارگر شماره ۱۴۲ ص ۲۲.

۴- منبع شماره ۱ ص ۲۹۰.

۵- روابط متغیر های کلان در اقتصاد ایران- فصل نامه تامین اجتماعی سال دوم شماره اول ص ۴۵.

۶- دکتر امیر محمد حاجی یوسفی -رانت، رانتیر و رانتیریسیم: یک بررسی مفهومی- اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۲۶-۱۲۵.

۷- نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی.

۸- سعید رهنما- شوراها و توهم کنترل کارگری چشم انداز شماره ۱۳ ص ۱۳.

۹- علی ربیعی - "آزاده ها" مردم را نسبت به انقلاب بی اعتنا کرده اند- کارو کارگر شماره ۲۹۸۳ ص ۳. چپاول و غارت اموال عمومی قبلاً تحت عنوان "ثروت های باد آورده" توسط جناح های رقیب در حاکمیت مورد افشاگری قرار گرفته بود در این رابطه می توانید به مصاحبه مرتضی نبوی با مجله صبح و یا به مقاله مشترک نبوی و ملایری مراجعه کنید. مثلاً دو نفر اخیر این پدیده را چنین توضیح داده اند: "واگذاری امتیازات دولتی (مجوزهای خاص و انحصاری واردات و صادرات، واگذاری اموال دولتی تحت عنوان خصوصی سازی...)، سوءاستفاده از شرایط نابسامان بازار سرمایه (در مقاطی که عملکرد شرکت ها فاقد شفافیت اطلاعاتی لازم بوده و مضافاً مناسبات غیرطبیعی بین عوامل ذی ربط برقرار بوده است) از دیگر عواملی است که در یک دهه گذشته منجر به بروز رانت در اقتصاد ایران شده است." جستاری در ثروت های باد آورده- مهندس سید مرتضی نبوی، مهندس محمد حسین ملایری - مجلس و پژوهش شماره ۲۳ ص ۲۸

۱۰- دکتر سعید شیرکوند- "آزاده ها اقتصاد کشور را فلج کرده اند" روزنامه همبستگی شماره ۱۳۰ ص ۹.

۱۱- منبع شماره ۷.

- ۱۲- معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور - کاروکارگر شماره ۲۹۷۱.
- ۱۳- رئیس سازمان بهزیستی- کاروکارگر ۸ اسفند ۱۳۷۹ .
- ۱۴- کار و کارگر ۱۸ اسفند شماره ۲۹۷۴ ص ۹.
- ۱۵- غلام عباس توسلی - جامعه شناسی کار و شغل ص ۲۵۷.
- ۱۶- هم‌مهمین ۲۲ اردیبهشت ۷۹
- ۱۷- همشهری ۱۴ دی
- ۱۸- همبستگی شماره ۱۳۰ ص ۹.
- ۱۹- مابه‌التفات نرخ ارز و بحران بیکاری- ص ۴ کاروکارگر شماره ۲۹۸۵.
- ۲۰- کاپیتال جلد اول ص ۵۷۵.
- ۲۱- بعد از سیاتل، ویلیام تب، راه کارگر شماره ۱۶۷ ص ۴۶.
- ۲۲- "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" نوشته رفیق شهید مسعود احمد زاده ص ۶۲-۶۳
- ۲۳- راه کارگر و مسئله تشکل‌های غیرحزبی کارگران- حمید تقوایی ص ۲.
- ۲۴- کار شماره ۱۹۴ مقاله "کمیتہ کارخانه و مقابله دو خط مشی در جنبش کارگری".
- ۲۵- کار شماره ۱۹۳.
- ۲۶- سرمقاله دفترهای کارگری سوسیالیستی شماره ۲۴.
- ۲۷- کتاب پژوهش کارگری شماره ۳ .
- ۲۸- دولت و جامعه مدنی - آنتونیو گرامشی ص ۱۱۵-۱۱۶.
- ۲۹- غلام رضا نصیرزاده- "برنامه پنج‌ساله؛ پیش‌بینی‌ها، توفیق‌ها.
- ۳۰- روزنامه سلام ، شماره ۲۱۵۶ صص ۲-۱. و ناکامی‌ها" ، تدبیر شماره ۳۷ ص ۲۰.
- ۳۱- تحول اشتغال و بیکاری در ایران (۱۳۴۵-۱۳۷۵) علی اصغر مهاجرانی اطلاعات شماره ۱۲۹-۱۳۰ ص ۱۸۹
- ۳۲- حیات نو شماره ۲۹۸ ص ۹.
- ۳۳- حیات نو شماره ۲۹۸ ص ۹.
- ۳۴- حیات نو شماره ۲۹۸ ص ۱.
- ۳۵- "نقش و جایگاه واحدهای کوچک صنعتی در توسعه اقتصادی" تدبیر شماره ۳۸.
- ۳۶- اثر خصوصی سازی بر امنیت و ثبات اجتماعی ایران - ابراهیم رزاقی اطلاعات سیاسی- اقتصادی ص ۱۷۵.
- ۳۷- حسن طایی - اشتغال و برنامه ریزی نیروی انسانی ص ۶۶
- ۳۸- همشهری ۱۴ دی
- ۳۹- همشهری ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۹
- ۴۰- علیرضا مرندی وزیر سابق بهداشت روزنامه اخبار، شنبه ۲۱ تیر ماه ۷۶ ص ۴.
- ۴۱- دکتر محسن نظری - مشخصه‌های تحول بازار نیروی کار ایران در چهار دهه اخیر (۱۳۷۵-۱۳۳۵) اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۱۳۱-۱۳۲ ص ۱۶۹

- ۴۲- مطالعات جامعه‌شناختی اعتصابات کارگری در واحدهای صنعتی شهر تهران (۱۳۷۲-۱۳۶۸) مجله اندیشه جامعه ، شماره اول تیر ماه ۷۷، ص ۳۵.
- ۴۳- همشهری ۱۴ مرداد.
- ۴۴- ابراهیم رزاقی - اقتصاد ایران - ص ۳۸۰.
- ۴۵- بیست سال صنعت -
- ۴۶- خرداد ۴ اسفند ص ۹
- ۴۷- همانجا
- ۴۸- بیست سال صنعت
- ۴۹- (بیست سال صنعت)
- ۵۰- همانجا
- ۵۱- همشهری ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۸ ص ۵
- ۵۲- منبع ۴۹
- ۵۳- صنعت نفت، شیوه‌های دستیابی به ارزش افزوده بالاتر - ماشالله نژاد - مجلس و پژوهش شماره ۲۶ ص ۱۱۲
- ۵۴- کاپیتال جلد اول - کارل مارکس ص ۵۹۲ .
- ۵۵- آموزش پرورش کشور در سال ۷۷ - دفتر امر بودجه - مجلس و پژوهش شماره ۲۳ ص ۱۳۸ تا ۱۴۰
- ۵۶- اقتصاد ایران - ابراهیم رزاقی - ص ۳۷۰
- ۵۷- بررسی تحولات اشتغال روستایی و راه‌های گسترش آن - علی خراعی - اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۳۱-۱۳۲ ص ۱۸۲
- ۵۸- منبع ۵۶
- ۵۹- همانجا
- ۶۰- مطالعات جامعه‌شناختی اعتصابات کارگری در واحدهای صنعتی شهر تهران (۱۳۷۲-۱۳۶۸) مجله اندیشه جامعه ، شماره اول تیر ماه ۷۷، ص ۳۵.
- ۶۱- ۱۳۷۸: سال گسترش حرکت‌های اعتراضی - یوسف آبخون - سهراب یکتا
- ۶۲- منبع قبلی
- ۶۳- در باره کار و زندگی کارگران کارگاه‌های کوچک - از انتشارات کوموله
- ۶۴- کاروکارگر - شماره ۳۰۶ - ص ۲ - تجمع اعتراض‌آمیز جمعی از معلمان تهرانی
- ۶۵- کاروکارگر شماره ۲۹۹۰ ص ۵
- ۶۶- این آمار مربوط به بازنشستگان کشوری است آمار بازنشستگان سازمان تامین اجتماعی در این آمارها منظور نشده است. به نقل از کتاب بازنشستگی - یوسف اردبیلی - ص ۲۹۴
- ۶۷- درآمدی بر رفتار شناسی سیاسی دانشجویان در ایران امروز - مجید محمدی ص ۱۶۰۷

- ۶۸- "زاپاتیستا" و جنبش کارگری مکزیک - ریچارد رومن - ادورولاسکو آراگویی - برگردان: ف.م.هاشمی چیستا
شماره ۱۷۴ و ۱۷۵
- ۶۹- دموکراسی و توسعه ص ۲۰۹ آدریان لفتویچ - احد علیقلیان - افشین خاکباز
- ۷۰- منبع قبلی ص ۲۶۶